

پژوهشی در زبان شناسی و تاریخ لارستان

لار شهری به رنگ خاک

محمد باقر وثوقی



LĀR SHAHRI BE RANGE XĀK

A research on the linguistics and
The history of Lārestān

M. B. Vossuqi
1990



موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی لاریستان

لاری شهری به رنگ خاک

محمد باقر یونقی



خارج
تاریخ

۲

۵

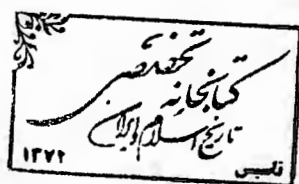
۴۹

لار شهری به رنگ خاک

پژوهشی در زبانشناسی و تاریخ لارستان

اسکن شد

محمد باقر وثوقی



انجمن لارشناسی
کانون فرهنگی تربیتی آموزش و پرورش لار



مؤسسه نشر کلمه



انجمن لارشناسی

کانون فرهنگی تربیتی آموزش و پرورش لار

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، تلفن ۶۴۰۸۶۰۶

لار شهری به رنگ خاک

محمد باقر وثوقی

صفحه آرا: مسعود عرفانیان

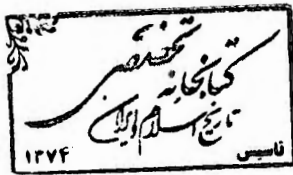
لیتوگرافی: دریا

چاپ: ارمغان

چاپ اول: آذر ۱۳۶۹

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

کلیه حقوق محفوظ است.



در ورای آبهای نیلگون خلیج همیشه فارس
در نشیب کاخهای باستانی فیروزآباد
و در فراز دالانهای تنگ جنوب در سینه قلعه‌ای ازدها پیکر به کهن سالی
تاریخ ایران
و در دشتی لخت و عریان، به شهری می‌رسی که بر بن خاک نهاده شده، و
چندین بار تمام هستی‌اش را به آن سپرده است، آنجا تمامی رنگها خاکی
است و نامش لار است.

آری «لار شهری به رنگ خاک»

برخود لازم می‌دانم از ارشادات و راهنماییهای استاد خداپرستی همشهری عزیزم کمال تشکر و امتنان را داشته باشم:

از برادران عزیز حاج ابراهیم انصاری، اسدی، رحیم آرین، ابوطالب روئینا، قدرت‌ا... فاضلی، یوسف رزاقیان، علی‌اصغر بهارستانی نیز سپاسگزارم چه بدون همیاری و تشویق‌های ایشان امکان چاپ این کتاب برایم فراهم نمی‌شد:

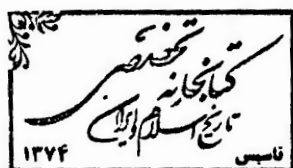
تقديم به روان پاك پدرم باباوثوقی كه عمری مردانه زیست

«راهنمای آوانگاری»

a	اَ	z	ظ - ض - ز
ā	آ	s	ص - س
u	او	š	ش
o	اُ	t	ط - ت
ü ^(۱)	(مانند تلفظ u در زبان فرانسه) او	a	ع
i	ای	ɣ	غ
e	اِ	f	ف
aa	بجای (ه) (ح) ماقبل مفتوح در این گوش (ا) کشیده بکار می‌رود	q	ق
ee	بجای (ه) (ح) ماقبل مکسور در این گوش (ا) کشیده بکار می‌رود	k	ك
oo	بجای (ه) (ح) ماقبل مضموم در این گوش (ا) کشیده بکار می‌رود	g	گ
b	ب	L	ل
p	پ	m	م
ĵ	ج	n	ن
č	چ	v	و
x	خ	y	ی
d	د	ow	او
r	ر		(صدای او مانند جَو)

* در گوش لاری همخوان‌های (ح) و (ه) تلفظ نمیشود چنانچه در رسم الخط گوش لاری به این همخوان‌ها برخورد نمودید با صدای (ا) (a) تلفظ کنید.

+ علامت (-) در قسمت صرف زمانها صرفاً بخاطر آشنائی به اجزای افعال در گوش لاری آورده شده است و معنای خاصی ندارد. مثال: a-čed-em آچیدم می‌رفتم
(۱) معمولاً (ü) که در گوش لاری واکه‌ای بسته و میانی است بصورت [y] نمایانده میشود. ولی ما بعنوان حفظ سنت معمول صورت [ü] را ترجیح داده‌ایم.



فهرست:

- نگاهی گذرا به تاریخ لارستان
الف: صرف فعل در گویش لاری
پیشگفتار
۱- دگرگونی واجها
۲- مصدر
۳- اجزای پیشین تغییردهنده فعل
۴- شناسه
۵- افعال معین
۶- صرف فعل
۷- لطیفه‌های بومی
ب: همانندیهای گویش محلی شیرازی و لاری
پیشگفتار
۱- نمونه‌هایی از اشعار محلی شیرازی
۲- دگرگونی تطبیقی واجها
۳- واژه‌نامه تطبیقی
ج: امثال و حکم در گویش لاری
د: نقشه‌های اماکن باستانی لار

بسم الله الرحمن الرحيم

نگاهی گذرا به تاریخ لارستان
صرف فعل در گویش لاری
همانندیهای گویش محلی شیرازی و لاری
امثال و حکم در گویش لاری

ز شهر کجاران به دریای پارس
تو گوئی به بالا و پهنای پارس
یکی شهر بُد تنگ و مردم بسی
ز کوشش بدی خوردن هر کسی
(فردوسی)

در جنوب فارس، و در میان دشتهای تفتیده و کوههای نه‌چندان بلند، در سینه برج و باروهائی که شهر را احاطه کرده است لار با همه غربت و مظلومیتش جلوه‌ای خاص به خاک داده است. شهر افسانه‌های خاموش، شهر تاریخهای گمشده در دل خاک، شهر واژه‌های دور از دست و سره پارسی، شهر تجارت و قناعت‌پیشگان^(۱)، شهری که تازیانه خشم طبیعت بارها او را به ویرانی کشانده و تنش را لرزانده است. اما استوار همچون کوه، پابرجا و صبور استاده و رنج رفته بر خویش را به تماشا نشسته است. اینجا یادگار دیرینه ایران زمین در سینه پهن‌دشت کاریان هنوز در دل خاک و بر تن آتشکده^(۲) «آذرفرنبغ»^(۳) برجای مانده و مرور گذشته‌های بسیار دور را در پیکر خویش دارد. قلعه قدمگاه^(۴)،

(۱) گابریل، الفونس، تحقیقات جغرافیائی ایران، ترجمه خواجه نوری، ابن‌سینا، چاپ اول ۱۳۴۸ ص ۷۷.

(۲) آذرفرنبغ (آتش فره ایزدی) یکی از سه آتشکده بزرگ دوره ساسانی که برای پشتیبانی گروه موبدان و دانایان از آسمان فرو فرستاده شد:

3) Pohanka, Reinhard, Archaeologische mitteilungen Aus Iran, Berlin, 328

چهارطاقی محلچه^(۱) (Maalāche)، غار بن بو^(۲) (Bonbu)، تپه ماقبل تاریخ جنوب لار قدیم^(۳)، و جاده‌ای مربوط به دوره ساسانیان که به لار منتهی می‌شده است^(۴) آثار بجای مانده از عهد پیش از اسلام گواهان خاموش از کهنسالی این مرز و بوم‌اند که در مقابل تکانهای مکرر زلزله پابرجا استاده‌اند. دریغ که از آثار تاریخی عهد اسلامی هرآنچه که از زلزله نیمه‌جانی بدر برده‌اند مورد بی‌مهری و کم‌لطفی عده‌ای ناآگاه قرار گرفته و ویران گشته‌اند. از این میان ویرانی مسجد جامع لار که با سبک معماری عصر سلجوقی تا چند دهه پیش بر جای بود افسوس همیشگی دوستداران هنر و تاریخ و فرهنگ لارستان را به همراه داشته و دارد. مسجد کوریچان (Kowričān) واقع در غرب لار که نخستین مسجد جامع شهر و از آثار قرون اولیه اسلامی بوده است نیز ویران و برجایش مسجدی تازه برپا کرده‌اند. بی‌مهری این عده شامل حال مسجد علی - احتمالاً از مساجد عصر سلجوقی که کتیبه تعمیر آن متعلق به اوایل قرن دهم هنوز باقی است - و چهارطاقی عهد ساسانی واقع در شمال لار قدیم نیز گشته و مشتاقان را از نظاره میراث فرهنگی‌شان محروم ساخته است. امید که گذشته درس عبرتی برای حال گشته و آنچه را که از یادگارهای قدیم برجای مانده حفظ و حراست نموده بخاطر داشته باشیم که از بین بردن آثاری که در طول عمرشان در مقابل تکانهای زلزله مقاوم و پابرجا استاده‌اند، بدست وارثان فرهنگ و تمدن ایرانی کاری قابل سرزنش و عملی جبران‌ناپذیر می‌باشد. بهرروی کنکاش و تحقیق جامع در باب تاریخ لارستان و شناساندن نیافته‌های آن در این مقال نمی‌گنجد و خود کتابی مستقل با چند مجلد می‌طلبد، چه پرداختن به تاریخ دو هزار و چندصد ساله این مرز و بوم با همه گستردگی‌اش و وجود منابع بیشمار تاریخی از نوشته‌های داخلی و خارجی، و اهمیت سیاسی این منطقه در تاریخ و بویژه پس از اسلام، غنای فرهنگی و اجتماعی که در جای‌جای سنتهای مردمش جاری است، ناب بودن زمینه‌های مردم‌شناسی و تاریخی آن، همه و همه امکان دستیابی به موضوعی پرداخته را در چنین فرصت اندکی، از ما گرفته است. بناچار در این مقال در حدّ توان سعی شده است که حداقل شناسائی را نسبت به تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم بدست

(۱) واندنبرگ، باستانشناسی ایران، ترجمه عیسی بهرام، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۹

(۲) غار بن بو در غرب عمادده یکی از روستاهای بخش حومه لارستان که متعلق به دوره پیش از اسلام می‌باشد.

(۳) پوهانکا، همان کتاب، ص ۳۲۵ (متن آلمانی).

(۴) پوهانکا همان کتاب ص ۳۲۵.

دهیم، خوانندگان عزیز می‌توانند جهت اطلاع دقیقتر از تاریخ محلی لارستان به دفتر دوم از سری نوشته‌های «لار شهری به رنگ خاك» که پرداختی کامل نسبت به تاریخ آن است و نگارنده درصدد چاپ و انتشار آن هستم مراجعه نمایند.

در میان انبوه منابع تاریخی، کهن‌ترین نوشته‌ای که در آن از لار یاد شده است میتوان از «کارنامه اردشیر بابکان» که بی‌شك از ادبیات اصیل دوره ساسانی و احتمالاً متعلق به عصر انوشیروان می‌باشد^(۱) نام برد.

در این کتاب نام لار بصورت «كلال» ضبط شده است^(۲). طبری مورخ بزرگ قرون اولیه اسلامی بنا به استناد (خدای‌نامه)^(۳) در کتاب (تاریخ الرسل والملوك) مورخ بعدی است که بطور اجمال از لشکرکشی اردشیر به (الار) صحبت رانده است^(۴). بدین ترتیب موجودیت این مرز و بوم - با همه اختصار و ابهام - در نوشته‌های پیش از اسلام راه یافته و به اثبات رسیده است. اگرچه ضبط نام «لار» بین مورخین قرون اولیه اسلامی مختلف آمده و به اشکال گوناگون کجاران^(۵) - كلال^(۶) - الار^(۷) - ایراهستان^(۸) - خوزیهرستان^(۹) - خوجهرستان^(۱۰) ثبت شده است، اما با اینهمه میتوان دلایل و شواهد تاریخی متقن بر موجودیت سیاسی آن پیش از اسلام بدست داد هرچند تعیین نقطه مکانی دقیق آن فعلاً امکان‌پذیر نیست. استاد سخن پارسی حکیم ابوالقاسم فردوسی در بیان سلطنت اردشیر، ماجرای هفتواد و درگیری او را با شاه ساسانی در منطقه کجاران - که بدلائل عدیده تاریخی

(۱) هدایت، صادق، کارنامه اردشیر بابکان، امیرکبیر، تهران، چاپ سوم ۱۳۴۲ ص ۱۹۵.

(۲) رك هدایت، صادق، همان کتاب صص ۱۹۴ - ۱۸۶.

(۳) خدای‌نامه از متون عهد ساسانی بوده است که اولین بار توسط ابن مقفع از پهلوی به عربی برگردانده شد و بعدها مورد استفاده کلیه مورخین قرار گرفت. متأسفانه نسخه اصل آن در حال حاضر موجود نیست.

(۴) طبری، محمد جریر، تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده نشر اساطیر، ج ۲ ص ۵۸۴.

(۵) فردوسی، شاهنامه، حوادث پادشاهی اردشیر.

(۶) هدایت، صادق، همان کتاب صص ۱۹۴ - ۱۸۶.

(۷) طبری، محمد جریر، همان کتاب، ص ۵۸۴.

(۸) وصاف الحضرة، تاریخ وصاف، به کوشش دکتر عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ تهران ۱۳۴۶ ص ۱۰۳ و همچنین رك ابن بلخی. فارسنامه.

(۹ و ۱۰) مینورسکی، ولادیمیر، دائرةالمعارف اسلامی چاپ لیدن (ذیل کلمه لار).

منطبق با لارستان کنونی است^(۱) - را آورده است^(۲). بدرستی معلوم نیست که در جریان حمله اعراب مسلمان به ایران این منطقه در چه زمانی و توسط چه کسی فتح شده است^(۳). بنظر می‌رسد که مسلمان شدن مردمان این ناحیه قرن‌ها پس از غلبه اسلام صورت گرفته و تا مدتهای مدید مسکن زرتشتیان و محل عبور ایشان از ایران بطرف هندوستان بوده است. یکی از دلایل این امر برپا بودن آتشکده آذر فرنیغ تا قرن چهارم هجری است^(۴). هنوز هم در سنتهای رایج این منطقه بازمانده‌هایی از رسوم زرتشتی برجای مانده است که در این باب نگارنده تحقیقاتی را به انجام رسانیده که بخواست خداوندی در دفتر دوم خواهد آمد - علت اصلی عدم آشنائی کامل جغرافی نویسان قرون اولیه اسلامی به منطقه لارستان و عدم ضبط نام آن را میتوان قرار گرفتن این منطقه وسیع در خلاء سیاسی - تجاری ذکر کرد. توضیح اینکه تا قرن پنجم هجری جاده باستانی تجارت جنوب به بندر آبادان سیراف از یکسو و از طرف دیگر از طریق داراب به کرمان و سواحل جنوبی آن ختم می‌شده است و منطقه لارستان بهمین دلیل در خلاء سیاسی، تجاری و بدور از درگیریهای سیاسی داخلی ایران بزرگ تحت سلطه پادشاهان محلی خویش به موجودیتش ادامه میداده است و همین امر دلیل اصلی عدم ضبط نام این منطقه در نوشته‌های جغرافیائی قرون اولیه اسلامی است. با افول شهر سیراف، راه تجارتی از طریق لار دوباره جلب توجه نموده و موقعیت سیاسی آن را بالا برد، و لارستان در اوایل قرون وسطی با حفظ استقلال سیاسی خویش در حاکمیت سلاجقه اهمیت خود را بعنوان يك منطقه مهم در ایران حفظ کرد^(۵). در همین زمان درگیریهای متناوبی با ملوک شبانکاره^(۶) روی داد. اگرچه بنیانگذار این سلسله - شبانکاره - بنام فضلویه، قبل از اینکه نظام الملك بتواند کل منطقه پارس را در سال ۴۶۱ ه. ق تحت حمایت آل بارسلان درآورد توانست قلمرو خود را در زمان کوتاهی بر تمام فارس گسترش دهد^(۷). ملوک لارستان توانستند تحت حاکمیت مغولان یکدوره استقلال

(۱) دلایل تطبیق این دو منطقه بطور مفصل در دفتر دوم خواهد آمد.

(۲) رك شاهنامه فردوسی (رویدادهای سلطنت اردشیر بابکان).

(۳) رك بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرنوش، سروش، تهران

(۴) مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

5) Pohanka, R, 326

(۶) شبانکاره ناحیه‌ای بود بین فارس و کرمان شامل شهرهای داراب، نیریز، استهبان، ایچ و فرک و طارم.

7) Cahen, cl, fadluwayhle shavān kāreh, stlr 7, 1978, 111-115

نگاهی گذرا به تاریخ لارستان ۱۵

کامل را به انجام رسانند. درحالیکه شاهزادگان لاری مجبور بودند هرچند گاهی به دفاع از مهاجمین بپردازند. بطوریکه قطب‌الدین موید دوم لاری در جنگ تن به تن در نزدیکی بستک در برابر تهاجم اقوام مهاجر ترك بهلاکت رسید^(۱). ضرب يك سكه طلائی بنام جلال‌الدین شاه شجاع در لار (۷۸۶-۷۶۵ ه.ق) نشانگر وابستگی سیاسی لار به مظفریان بوده است^(۲). بعد از جلوس شاه شجاع مردم لارستان و سایر گرمسیرات یاغی شدند، وی با لشکر خویش متوجه قلاع آن حدود شد و آنجا را به تصرف درآورد^(۳) در سال ۷۸۹ ه.ق که امیر تیمور گورکانی شیراز را متصرف شد، گرگین لاری حاکم لارستان با هدایا و تحف به خدمت او رسید و در سال ۷۹۹ ه.ق امیرزاده محمد سلطان نوه امیر تیمور قسمتی از شرق فارس و نواحی لارستان را به اطاعت درآورده و خراجگزار دولت مرکزی نمود^(۴)

با روی کار آمدن سلسله صفویه (۹۰۶ ه.ق) سرفصل جدیدی در تاریخ ایران گشوده شد. رسمی کردن مذهب تشیع، تضادهای سیاسی- مذهبی ایران و عثمانی، پیوند سیاسی ایران و کشورهای غربی، آغاز زمینه‌های عصر رنسانس در اروپا، تحولات تجاری دنیای آنروزگار، همه و همه آغاز دوره نوینی را در تاریخ ایران رقم می‌زد که مسلماً لارستان نیز تحت تأثیر این تحولات واقع میشد. با اینهمه حکام محلی لار تا روی کار آمدن شاه عباس بزرگ توانستند استقلال خویش را حفظ کنند. همزمان با سلطنت شاه عباس، سیاست داخلی ایران تغییرات زیربنائی بزرگی یافت و این پادشاه قدرتمند و تاجرپیشه توانست با سیاستی زیرکانه خود را از درگیریهای یکصد ساله ایران و عثمانی از طرف غرب و ایران و ازبکها از سوی شرق رهائی بخشیده، تفوق کامل خود را به اثبات رساند. شاه عباس در اندیشه ایجاد راه تجارتي جدید و تغییر راههای سنتی برآمده و با تمام قدرت به ایجاد امنیت سیاسی در منطقه جنوب پرداخت، تا بتواند امنیت لازم برای کاروانهای تجارتي که از طریق خلیج فارس به ایران می‌رسیدند را فراهم کند در این راستا تضاد منافع سیاسی بین حاکم لار و شاه عباس بزرگ اجتناب‌ناپذیر می‌نمود و بدنبال بهانه‌ای بود تا بتواند

1) Pohanka, R, 327

2) Aubin, j, les princes d'ormoz du xille au J.A 1953.

۳) ستوده، حسنعلی، تاریخ آل مظفر، انتشارات دانشگاه تهران ج ۲ ص ۸۴

۴) فسانی، حاج میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح دکتر رستگار، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷ ج ۱ ص

حاکمیت خویش را بر منطقه استراتژیک لارستان تثبیت کند. این بهانه در سال ۱۰۱۰ ه. ق. با شکایت تجار لاری از آخرین شاهزاده درویش مسلک لارستان ابراهیم شاه دوم و دستگیری بازرگان خارجی بدست آمد. الله وردیخان سردار معروف شاه عباس لار را در همان سال فتح کرده، بدین ترتیب لارستان آخرین سالهای حاکمیت نیمه مستقل خویش را پشت سر گذاشته و از آن به بعد تحت سیطره حکومت مرکزی به موجودیت خویش ادامه داد و یادگار دیرینه ایران زمین را که همان تاج مرصع کیانی بود به شاه عباس سپرده و ابراهیم شاه دوم در هنگام همراهی سپاهیان شاه در محل بلخ در اثر ابتلا به بیماری در سال (۱۰۱۱ ه. ق.) درگذشت^(۱) و طومار چندصد ساله حکومت نیمه مستقل لارستان با مرگ او برای همیشه بسته شد و طلسم کیانی شکست^(۲). نوشتن این مقال همزمان با چهارصدمین سالگرد مرگ حاکم درویش مسلک لاری است. از شواهد چنین برمیآید که او شاعری چیره دست و آشنا به دقایق و ظرائف این فن بوده اگرچه از او تنها چند بیت شعر برجای مانده است اما استحکام و روانی همین چند بیت کافی است که ما را به تبخّر و گستردگی اطلاعات او رهنمون باشد.

ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است حاصل تحصیل مانتحیصل حاصل بوده است^(۳)
بهر روی اسامی پادشاهان لار در کتب تاریخی از قرن ششم هجری قمری ضبط شده است که برای اطلاع خوانندگان تنها به ذکر نام ایشان اکتفا می گردد:^(۴)

قطب الدین موید	۶۴۸ - ۵۹۴ ه. ق. (۱۲۵۰ - ۱۱۹۷ میلادی)
کالیجار	۶۸۰ - ۶۴۸ ه. ق. (۱۲۵۰ میلادی)
قطب الدین کالیجار (دوم)	۶۹۹ - ۶۸۰ ه. ق. (۱۳۰۰ - ۱۲۸۱ م)
علاء الملک	۷۳۱ - ۶۹۹ ه. ق. (۱۳۳۱ - ۱۳۰۰ م)
با کالیجار دوم	۷۵۰ - ۷۳۱ ه. ق. (۱۳۴۹ - ۱۳۳۱ م)
حاج سیف الدین نصرت	۷۷۵ - ۷۵۳ ه. ق. (۱۳۷۴ - ۱۳۵۲ م)
حاج علاء الملک گرگین شاه	۷۸۹ - ۷۷۵ ه. ق. (۱۳۸۷ - ۱۳۷۴ م)

(۱) اسکندریگ منشی، عالم آرای عباسی، چاپ امیرکبیر، ج ۲ ص ۶۱۷
(۲) نویسنده مجهولی در عصر صفوی تاریخ انقراض حکام محلی لار را به حروف ابجد (طلسم کیانی شکست) ضبط نموده است که برابر با سال ۱۰۱۰ ه. ق. است.

(۳) فسانی، همان کتاب ص ۱۵۰۶ ج ۲

4) Aubin. J. References pour Lar medievale. J.A. 1955 493-495

نگاهی گذرا به تاریخ لارستان ۱۷

۸۴۰ - ۷۸۹ ه. ق. (۱۴۳۷ - ۱۳۸۷ م)	حاج مبارزالدین محمد
۸۶۱ - ۸۴۰ ه. ق. (۱۴۵۵ - ۱۴۳۷ م)	قطب الدین مبشر
۸۸۳ - ۸۶۱ ه. ق. (۱۴۷۸ - ۱۴۵۵ م)	جهانشاه
۸۵۵ - ۸۸۳ ه. ق. (۱۵۰۰ - ۱۴۷۸ م)	علاء الملک
۸۵۵ - ۸۵۵ ه. ق. (۱۵۰۰ - ۱۵۰۰ م)	هارون
۹۲۷ - ۸۵۵ ه. ق. (۱۵۲۴ - ۱۵۰۰ م)	محمد بیگ (علاء الملک)
۹۴۸ - ۹۳۰ ه. ق. (۱۵۲۸ - ۱۵۴۱ م)	انوشیروان (شاه عادل)
۹۷۲ - ۹۴۸ ه. ق. (۱۵۶۴ - ۱۵۴۱ م)	ابراهیم خان (محمد بیگ)

بررسی تاریخ لارستان از عصر صفویه به بعد بدلیل گستردگی منابع داخلی و خارجی اعم از تواریخ محلی و یا عمومی و تذکرها و دیوان اشعار و آرشیه‌های گوناگون سیاسی-تجاری دولتهای بیگانه و اسناد و مدارک خطی، کاری بس بزرگ را میطلبید و در این مقال نمی‌گنجد، گستردگی بیش از حد داده‌های تاریخی و اهمیت هریک از آنها به سهم خود امکان مختصر گوئی را نیز از ما گرفته است چه اختصار مطالب نه تنها مثمرتر نمیتواند باشد، بل باعث نقص و مبهم گوئی می‌گردد از این رو بررسی تاریخ لارستان از صفویه تا مشروطیت را به چاپ دفتر دوم از سری نوشته‌های لار شهری به رنگ خاک موکول کرده و تنها به تحلیلی گذرا بر موقعیت سیاسی منطقه تا زمان معاصر اکتفا می‌گردد.

لارستان در عصر صفویه بدلیل واقع شدن در جاده تجارتی اصفهان به خلیج فارس و همچنین بدلیل استعداد ساختاری و ذاتی تجارتی مردمانش^(۱)، از اهمیت بسیار زیادی در حوادث و رویدادهای سیاسی آن عصر برخوردار بوده است و دوره شکوفائی و رونق را پشت سر می‌گذاشته است. شرکت قدرتهای سیاسی منطقه لارستان در درگیریهای منطقه‌ای حکومت مرکزی با نیروهای بیگانه در خلیج فارس از آنجمله جنگ با پرتغالیها^(۲) و آرام کردن شورشهای سیاسی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، را میتوان نام برد. بهمین دلیل لارستان از خرابیها و کشتارهای قبیله افغان از قبایل شرقی ایران به مرکز سیاسی عصر در امان نمانده‌رچند ظهور نایغه نظامی نادرشاه افشار مجال هرگونه مانور سیاسی را از این قبیله ایرانی گرفت و با دلاوریهای خویش استقلال سیاسی ایران را تضمین نمود. نادرشاه در طی حکومت چندین ساله‌اش بارها با شورش محلی منطقه لارستان- به دلایل سیاسی،

(۱) مردم لارستان در طول تاریخ به تجار برّ و بحر مشهور بوده و هستند.

(۲) گابریل، همان کتاب ص ۷۷.

مذهبی- روبرو گشت، مرگ او و اختلافات بازماندگانش نهایتاً منجر به روی کار آمدن وکیل الرعایا گردید و لارستان هنوز توانسته بود مقام سیاسی خویش را در تحولات عصر حفظ نماید. دوره قاجاری تا سلطنت مظفرالدین شاه را میتوان عصر آرامش قبل از طوفان در منطقه لارستان نامید. چه حاکمیت قدرتمند حاکم منطقه که

«فتحعلی خان» نامیده می شد با مرگ او پایان یافت که این امر همزمان با خلاء قدرت سیاسی در لارستان و تحولات شگرف اجتماعی در ایران آن دوره بود که نهایتاً منجر به دعوت مجاهد معروف آیت... سید عبدالحسین لاری به لار و آغاز نهضت مشروطیت گردید. مجاهدات این مرد بزرگ و دلاوریهای مردم منطقه لارستان در نهضت مشروطیت، این منطقه را به صورت مرکز ثقل سیاسی فارس درآورده^(۱) و کلیه تحولات جنوب را تابعی از متغیر جریانات سیاسی لارستان نمود. تلاشها و مجاهدات این مرد بزرگ و مردم مبارز لارستان نهایتاً با پیروزی مشروطیت به ثمر رسید و تب و تاب برخاسته از این جنبش بی نظیر با مرگ آیت... سید عبدالحسین لاری به خاموشی گرائید. و لارستان آخرین تجربه های عروج سیاسی اش را در تاریخ معاصر ایران رقم زد. توانمندی ساختاری منطقه، دولتمردان پس از مشروطه را واداشت تا با استفاده از تضادهای مذهبی- اجتماعی مردمانش، این شهر را از قدرت سیاسی اش انداخته و با روشهای گوناگون نیروی بالقوه سیاسی اش را صرف درگیریهای منطقه ای کند. که در این مهم به توفیق نیز دست یافت.

بسیار خوشوقتیم که نوشتن این مقال مصادف با یکصدمین سالگرد ورود آیت... سید عبدالحسین لاری به لارستان می باشد. از همین فرصت استفاده کرده یاد مجاهدتهای مردم قهرمان لارستان را گرامی می داریم.

بهر روی لارستان پس از انقلاب مشروطیت بدنبال اعمال سیاستهای ویژه عصر پهلوی، نتوانست مقام سیاسی خویش را حفظ کند تا با انقلاب اسلامی بار دیگر مردم مبارز این منطقه همچون گذشته ها، توانمندی خود را در مبارزه با قدرتمندان از خود نشان داده و صفحه زرین دیگری را بر افتخارات گذشته افزودند. پرداختن به رویدادهای انقلاب اسلامی در این خطه، خود حدیث مفصلی است که در این مقال نمی گنجد و دفتر جداگانه ای را می طلبد. در همین فرصت یاد شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی را گرامی داشته، ارادت خالصانه خویش را به پیشگاه ارواح پاکشان نثار می کنیم. افتخارات مردم این مرز و بوم تنها به ابراز دلاوریها، رشادتها و فداکاریها در طی

(۱) کتاب آبی، به کوشش بشیری، نشر نقره - ج ۲ ص ۴۷۱.

تاریخ پرفراز و نشیبشان محدود نمیشود، بلکه وجود دانشمندان و شعرا و نویسندگان نامی که هرکدام سهم بسزائی در پیشبرد دانش و ادب ایران زمین داشته‌اند یکی دیگر از افتخارات مردمان این خطه می‌باشد. بجاست که در این مجال نامی از ایشان برده شده و یادشان را گرامی داریم. مسلم اینکه پرداختن به رجال لارستان و آثار ایشان در این نوشتار نمی‌گنجد بهمین روی تنها به ذکر نام و قسمتی از آثار عده‌ای از ایشان اکتفا شده بحث مفصل رجال‌شناسی را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم.

از پارسایان و فقه‌های بزرگ قرن هشتم هجری میتوان از ابی‌دلف خنجی نام برد که در آن عصر زاویه‌ای در خنج داشته و او را مریدان و شاگردان بسیار بوده‌است. این بطوطه جهانگرد مشهور طنجه‌ای او را ملاقات نموده و در تألیف خویش از او نام برده است^(۱). از دیگر پارسایان همین عصر میتوان از «دانیال» نام برد که در خنج می‌زیسته و قبر وی هنوز در خنج باقی است ساختمان آرامگاه او به دستور تهمتن فرزند تورانشاه از حکام محلی هرمز بنا گردیده است.

مولانا رضی‌الدین عبدالغفور لاری از بزرگان و دانشمندان و همعصر با مولانا عبدالرحمن جامی بوده و از آثار او شرحی بر (شرح جامی) و فواید الضیائیه میتوان نام برد.

قطب‌الدین بن عزالدین بن عبدالحی زاهدی الکبیری الحسینی اللاری معروف به قطب‌الدین لاری یکی از دانشمندان ریاضی‌دان و منجم قرن یازده هجری است که کتاب (حل و عقد) و حل المسایل لاری و تعلیق بر سی فصل خواجه نصیر طوسی از اوست^(۲). مصلح‌الدین لاری یکی دیگر از علمای ریاضی و نجوم بوده و شرح فارسی هیئت قوشچی را به نام محمدشاه غازی هند نوشته و از دیگر تألیفات او (مرآت‌الادوار و مرقات‌الخبار) در تاریخ میتوان نام برد^(۳).

میرزا زاهد علی بن میرزا سعدالدین لاری متخلص به سخایکی از شعرای بزرگ لارستان است که در قرن ۱۲ هجری می‌زیسته است. حزین که او را دیده و معاشرش بوده است ویرا به سخاوت ستوده و اشعاری چند از او نقل کرده است که لطافت طبع و ظرافت کلام آن نشان از خوش ذوقی و تسلط او بر ادبیات فارسی دارد. این اشعار از او برجای مانده

(۱) ر.ک این بطوطه، سفرنامه، ج ۱ بخش جوانمرد لارستانی و از لار تا خنج بال.

(۲) اقتداری، احمد، لارستان کهن، تهران ۱۳۳۴ ص ۱۴۵

(۳) همانجا ص ۱۴۷

است^(۱):

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد
سرگذشت شب هجران تو گفتم با شمع
خار خاری بدل از لاله و گل بود مرا
شمه‌ای از گل روی تو به بلبل گفتم
زلف او بود سخا حاصل سرمایه عمر
آخوند ملا محمد باقر، متخلص به صحبت لاری، یکی از شعرا و ادبای بزرگ قرن
۱۳ هجری می‌باشد. او را دیوانی است که تا بحال سه بار به همت انتشارات معرفت به
چاپ رسیده است^(۲). او را اشعار زیادی است که خوانندگان محترم می‌توانند با مراجعه به
دیوان نامبرده اطلاع دقیقتری از اشعارش کسب کنند. هم اکنون در لار قدیم تنها دبیرستان
پسرانه شهر بنام اوست که جا دارد کتیبه‌ای از زندگانی و تعدادی از اشعارش در این
دبیرستان نصب گردد تا علاقمندان بتوانند مختصر اطلاعاتی از او کسب نمایند. در اینجا
به ذکر چند بیت از اشعار این شاعر نامی - در عین حال برای ادب‌دوستان همشهریم
ناشناخته - بسنده می‌شود.

طعمه از سر پنجه خوردن خصلت شیراست و من
بس شکار معنی افکندم به دشت از بهر غیر
میر عالم گیر و شاه حسن، خورشید است و تو
در دی و بهمن کهن، اندر بهاران نوجوان
صحبت اقلیم بلاغت تختگاه فکرت است
لیک صاحب‌دل بر این تخت مهی میراست و من

صنعت فداغی شاعره پرتوان قرن ۱۳ هجری و دختر کدخدای فداغ از مشاهیر
لارستان بشمار می‌رود که متأسفانه بجز از تخلص و پنج بیت شعر، از او هیچ اطلاع دیگری
در دست نیست. آنچه از او برجای مانده حکایت از توانمندی‌اش در ادبیات است که با
تحقیق بیشتر می‌توان چهره این شاعره گمنام را به مشتاقان ادب پارسی شناساند. به امید
آرروز به ذکر اشعار برجای مانده از او می‌پردازیم^(۳):

هر کس که دید جلوه و طور و ادای تو
گر خود ملک بود بشود مبتلای تو

(۱) اقتداری، همان کتاب ص ۲۰۰

(۲) رک دیوان صحبت لاری، انتشارات معرفت، شیراز.

(۳) فسانی، همان کتاب ص ۱۵۱۵ ج ۲

نگاهی گذرا به تاریخ لارستان ۲۱

جز سجدهٔ بتان نکند تا بروز حشر زسار زلف هر که بدید از قفای تو
گفتی سر تو بر سر اینکار میرود ای خاک بر سری که نگرده فدای تو
بر لوح تربتم ننویسد غیر از این رفت و نرفت از سرش آخر هوای تو
داروی چشم تو صنعت حکیم گفت خاک منازل که بود نقش پای تو
بخش رجال‌شناسی لارستان را بهمین جا خاتمه می‌دهیم. علاقمندان برای اطلاع
بیشتر می‌توانند به کتاب لارستان کهن تألیف دکتر احمد اقتداری و کتاب دانشمندان و
سخن‌سرایان فارس تألیف رکن‌زاده آدمیت و همچنین به فارس‌نامه ناصری و کتب تذکره مراجعه
نمایند.

در آخرین بخش کتاب جهت اطلاع خوانندگان عزیز نقشه‌های اماکن باستانی لار
که تاکنون برجا مانده‌اند آورده شده که توضیحات بیشتر هرکدام از آنها در دفتر دوم از
سری نوشته‌های لار شهری به رنگ خاک خواهد آمد و تنها به ارائه نقشه‌های این اماکن
بسنده می‌شود. کلیه نقشه‌ها عیناً از مقاله راینهارد پوهانکا نقل شده است.

گفتار یکم

صرف فعل

در گویش لاری

«گفتار یکم»

«بنام آنکه جان را فکرت آموخت»

«پیش گفتار»

زبان سواحل صیموره - سوباره - تانه^(۱) و دیگر شهرهای ساحلی لاری است و دیارشان منسوب به دریای مجاور است که لاروی نام دارد. (مسعودی مورخ اوایل قرن چهارم ه. ق.)^(۲) پایه اصلی زبان لاری از مجموعه لغات سنتی تمام ایران تشکیل می شود. (مالچانوا زبان شناس معاصر روسی)^(۳) در میان انبوه نوشته های تاریخی - فرهنگی، جملات فوق نخستین و آخرین^(۴) آثاری است که واژه «زبان لاری» را در خود ثبت کرده اند - هرچند در دو شکل کاملاً متفاوت - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (از فرزندان عبدالله بن مسعود صحابه بزرگ پیامبر^(ص)) یکی از بزرگترین مورخین اسلامی است که در قرن سوم و چهارم ه. میزیسته است. او در طی سی سال مسافرت خویش، ایران - هند - سیلان - شام و فلسطین را درنوردیده و اندوخته های این سفر طولانی را در ۳ اثر تاریخی از خود برجای گذاشته است. اخبارالزمان، مروج الذهب و معادن الجواهر، التنبيه والاشراف از نوشته های اوست. او در ضمن شرح شمه ای از اخبار دریاها، از لار و زبان لاری - بدون در نظر گرفتن تطابق یا عدم تطابق آن با گویش لاری - صحبت رانده است. بهر روی اولین بار این نام توسط فرزند

(۱) صیموره، سوباره، تانه از بنادر ساحلی هندوستان بوده اند.

(۲) مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۴۴ ص ۱۶۷.

3) mālčānōvā, Lārestanski yezik, Moskow 1982, P.45

(۴) اگرچه آخرین تحقیق در باب گویش لاری ج دوم مطالعات لارستانی اثر کوچی کامیوکا ۱۹۸۶ می باشد اما چون این کتاب واژه نامه است. نگارنده آخرین محقق را مالچانوا ذکر کرده است.

یکی از صحابه رسول گرامی (ص) ثبت شده است. این امر را به فال نیک گرفته توفیق حفظ میراث‌های فرهنگیمان را از درگاه خداوند خواستاریم. از آن روزگار به بعد، گویش لاری در هاله‌ای از ابهام و سکون، جایی در نوشته‌های تاریخی نیافت. هرچند مردمان این سرزمین پهناور، استوار و ستیهنده، با همه مصائب و دردهائی که بر ایشان میرفت، نگاهبان و حافظ سنتهای خویش باقی ماندند، و یادگارهای گذشته را سینه به سینه نقل کرده، با خود به فراز تاریخ کنونی آوردند. و اکنون در وسعتی به بالا و پهنای پارس^(۱)، از روستاهای حاشیه خلیج همیشه فارس در استان بوشهر تا کرانه‌های شرقی استان ساحلی و آنسوی دریا، در قبال «عمان»^(۲)، این گویش رواج دارد و رنجها و دردها و شادیهای رفته بر گویشورانش را در سینه خود محفوظ داشته است.

مالچانوا زبانشناس روسی معاصر، در اثر خویش، پایه اصلی زبان لاری را مجموعه لغات سنتی تمام ایران می‌داند^(۳). او آخرین محقق است که درباره لار و لهجه‌هایش دست به قلم برده است. و این جمله را پس از تحقیقی دقیق و موشکافانه - بدون دسترسی به گویشوران محلی - در کتاب خویش ثبت کرده است. نامبرده از اولین پژوهشگرانی است که واژه (زبان) را برای لاری بکار میبرد. او در بخش خط سیر کلی رشد تاریخی لهجه‌ها می‌گوید^(۴): زبانی وجود ندارد که لاری با آن از لحاظ لهجه تناسب داشته باشد. در محدوده زبانهای گروه جنوب غربی ایران، نزدیکترین لهجه به زبان لاری، فارسی است، ولی نه آنچنان که آن را لهجه دیگری از آن زبان به شمار آورد. با این حال لاری خصوصیات مشابه‌ای با زبانهای گروه شمال غربی ایران دارد (کردی - آبدری - سیوندی - بلوچی)، اما خود سیاق زبانشناختی ویژه‌ای دارد. وسعت جمعیتی و جغرافیائی کاربرد گویش لاری، و داشتن بیش از ۸ لهجه (فرامرزاری^(۵) - خنجی - اوزی - گراشی - فیشوری - فداغی - بیخه‌ای - بستکی^(۶)) و ارتباط تنگاتنگ لهجه‌های بندری (کلیه بنادر استان ساحلی و

(۱) این تعبیر استاد سخن فردوسی است که می‌گوید ز شهر کجاران به دریای پارس تو گونی ز بالا و پهنای پارس.

(۲) در یکی از قبایل عمان، لهجه کومزاری رایج است که استاد خانلری آن را یکی از لهجه‌های لاری دانسته است. رک زبان‌شناسی و زبان فارسی، خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۴ ص ۷۵.

(۳) مالچانوا، همان کتاب ص ۳۱۲ (متن روسی).

(۴) رک فرامرزی، حسن، فرهنگ فرامرزان، سازمان چاپ و ناشر، تهران ۱۳۶۳.

(۵) رک بستکی، حاج علی‌اکبر، فرهنگ بستکی، ۱۳۵۹.

بوشهر) و قسمی^(۱) - لارکی^(۲) - کومزاری^(۳) - خارگی^(۴) تا آنجا که میتوان آنها را از لهجه‌های لاری دانست، این گویش را از اهمیت بسیار زیادی در زبانشناسی ایران برخوردار کرده است. لارستانی گنجینه متمول واژه‌هاست^(۵)، و از لحاظ مردم‌شناسی، فرهنگ، مهاجرت نژادها و اقوام، همچون دریائی است که غور در آن راهگشای بسیاری از نایافته‌های تاریخی - فرهنگی است. ارتباط و نزدیکی لاری با گویشهای کردی^(۶)، بلوچی^(۷)، تالشی^(۸)، تاجیکی^(۹)، تاتی^(۱۰)، آذری^(۱۱) و از همه مهمتر تعلق اکثر ریشه‌های اسامی لاری به ریشه‌های مشتق از زبان فارسی باستان^(۱۲)، و استفاده واژه‌ها و شیوه‌های صرف فعل از زبان پهلوی میانه^(۱۳) و نزدیکی و همانندی شگفت بین لاری و پهلوی شیرازی^(۱۴)؛ همه اینها غنا و پرباری این گویش را مصداق و گواه است.

اگرچه محققین گویش لاری را از دسته زبانهای گروه جنوب غربی ایران (بختیاری، لری و فارس) دانسته‌اند^(۱۵)؛ اما نزدیکی آن با گروه زبانهای شمال غربی (کردی، بلوچی - گورانی) - خصوصاً در کاربرد جزء متصل پیشوندی و مرخم شدن ریشه زمان گذشته^(۱۶)، تا حدود زیادی آنرا از دیگر گویشها متمایز ساخته است. تأثیر گویش

(۱) و (۲) رك اقتدارى، احمد، كشته خویش، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۷ صص ۱۸۶ - ۱۸۵

(۳) رك خانلرى، همان كتاب ص ۷۵

(۴) رك آل احمد، جلال، جزیره خارك در یتیم خلیج فارس، تهران ۱۳۵۷

(۵) کامیوکا، کوچی، مطالعات لارستانی، انستیتو مطالعات زبان و فرهنگ آسیا و آفریقا، ژاپن، توکیو ۱۹۷۹ ص ب.

(۶) رك مالچانوا، همان كتاب

(۷) رك همانجا

(۸) رك همانجا

(۹) رك همانجا

(۱۰) رك همانجا

(۱۱) رك رضازاده ملك، رحیم، گویش آذری، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۵۲

(۱۲) مالچانوا، همان كتاب ص ۴۰۱ (متن روسی)

(۱۳) نائل خانلری، پرویز تاریخ زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹ ص ۳۱۱ ج ۱

(۱۴) برای آگاهی بیشتر به گفتار دوم این كتاب مراجعه نمایند.

(۱۵) ارانسكى، مقدمه فقه اللغة ایرانى، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸ ص ۳۲۱

(۱۶) مالچانوا، همان كتاب ص ۴۲۴

کردی در لاری در طی قرن پنجم هجری قمری به بعد و بدنبال تشکل سیاسی ملوک شبانکاره در فارس صورت گرفته است. وسعت محدودهٔ سیاسی امیر ابودلف در طی قرن هفتم به نواحی لارستان نیز رسید^(۱). و یکی از شاهزادگان لاری معروف به قطب الدین دوم در جنگ با شبانکاره در سال ۶۹۹ ه. ق در نزدیکی بستک کشته شد^(۲). وجود دوروستا به نام کورده^(۳) در منطقه لارستان نیز احتمالاً نشان از چنین ارتباط تاریخی دارد. این نزدیکی تا بدانجاست که راماسکویچ بصورت نامطمئنیه لهجه ایجی را از دسته لهجه‌های لاری می‌داند^(۴). لازم به تذکر است که ایج در ۳۸ فرسخی شیراز نزدیک استهبان کنونی و مرکز سیاسی ملوک شبانکاره بوده است.

متأسفانه، با همه اهمیت‌تی که این گویش در شناختن نایافته‌های تاریخی، فرهنگی ایران زمین دارد. هنوز پژوهشی جامع توسط محققین زبانشناس ایرانی صورت نگرفته است. تحقیقات دکتر احمد اقتداری همشهری لارستانیم از اولین پژوهش‌های ایرانی می‌باشد. و این در حالی است که تاکنون ۵ اثر مستقل در گویش لاری توسط مستشرقین خارجی به رشته تحریر درآمده است. امید آن داریم که زبانشناسان ایرانی توجه بیشتری به تحقیقات این گویش از خود نشان داده، چه این امر میتواند در بالا بردن کیفیت علم زبانشناسی فارسی تأثیر بسزائی داشته باشد.

بهر روی آغازگر پژوهش‌های جدید در گویش لاری، اسکارمان آلمانی بوده است. وی در مقاله خویش که در سال (۱۹۰۹ م) بچاپ رسید، اصطلاحات کوتاه و فرمهای صرف فعل را بطور مختصر مورد بررسی قرار داد^(۵). در سال (۱۹۱۴ م) موارد جامع‌تری توسط راماسکویچ محقق روسی در این زمینه ارائه گردید. مقاله او تحت عنوان «لار و لهجه‌هایش» در سال (۱۹۴۵ م) بچاپ رسید. این اثر محتوی مقاله دستوری (از صفحه ۳۶ تا ۶۱) و فهرست کوتاهی از لغات لاری (از ص ۸۳ تا ۸۶) و متون لاری (از ص ۶۱ تا ۸۲)

(۱) وصاف الحضرة، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، به قلم عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۶ ص ۱۰۳

(۲) پوهانکا، راینهارد، باستانشناسی ایران، بخش لارستان، برلن، ۱۹۸۳ ص ۳۲۶ (متن آلمانی)

(۳) کورده نام روستائی در حومه لار و همچنین یکی از روستاهای بخش خنج لارستان می‌باشد.

(۴) راماسکویچ، لار و لهجه‌هایش، مسکو، ۱۹۴۵ ص ۳۴ (متن روسی)

(۵) مالچانوا، همان کتاب ص ۳۶۶ (متن روسی)

است^(۱). مان و راماسکویچ مقاله خود را در لارستان تنظیم نکرده بلکه براساس اطلاعات اشخاص مهاجر لارستانی در مرکز انجام داده‌اند، که همین امر دلیل اصلی اشتباهات ایشان بوده است.

در سال ۱۳۳۴ همشهری دانشمند دکتر احمد اقتداری با تألیف دو کتاب لارستان کهن و فرهنگ لارستانی اولین پژوهش‌های داخلی را در زمینه لارستان به انجام رسانید. در کتاب فرهنگ لارستان نامبرده بیش از ۵۰۰۰ واژه به لهجه‌های لارستانی ضبط شده که از ارزش بسیاری برخوردار است. ایشان در همان کتاب مقاله دستورگویش لاری را نیز درج کرده است. تلاش‌های ایشان ستودنی و مدّ نظر همشهریانم می‌باشد.

از سال ۱۹۷۸ محققین (انستیتو مطالعات زبان و فرهنگ آفریقا و آسیا) از کشور ژاپن نیز دست بکار شده و کوچی کامیوکا و مینورو یامادا اولین اثر خویش را در سال ۱۹۷۹ در توکیو با عنوان مطالعات لارستانی (Lārestāni studies) به چاپ رساندند^(۲). این کتاب شامل ۱۲۰۰ واژه لاری است.

تحقیقات مؤسسه نامبرده خصوصاً توسط کامیوکا پی‌گیری شده است و جلد دوم از مطالعات لارستانی در سال ۱۳۶۵ تحت عنوان (واژه‌نامهٔ بنیادی تطبیقی خنجی و لاری) در توکیو به چاپ رسیده است. مطالعات این مؤسسه در مراحل اولیه تحقیق می‌باشد و هنوز دست‌آوردهای تحلیلی زبانشناسی را ارائه نداده است.

بعنوان آخرین تحقیقات تحلیلی زبانشناسی میتوان از مقاله «زبان لارستانی» نوشته مالچانوا اهل شوروی نام برد. مقاله او بعنوان بخشی از کتاب اصول اساسی زبانشناسی ایران در مسکو (۱۹۸۲) به چاپ رسیده است^(۳) این مقاله شامل يك مقدمه کوتاه و بخشهای سیستم واکه‌ای و همخوانی، پدیده‌های آواشناختی، صرف ریشه اسامی، صفت، کلمه‌سازی پسوندی و پیشوندی، ضمائر، فعل می‌باشد.

از دیگر آثار مکتوب در باب گویشهای لارستانی میتوان از دو اثر فرهنگ بستکی تألیف حاج علی اکبر بستکی و فرهنگ فرامرزان تألیف حسن فرامرزی که به ترتیب در

(۱) يك نسخه از متن روسی کتاب راماسکویچ نزد نگارنده می‌باشد و در صورت توفیق آن را با کتاب مالچانوا به چاپ خواهیم رساند.

(۲) کامیوکا - کوچی، همان کتاب.

(۳) نسخه‌ای از مقاله یاد شده توسط دکتر کامیوکا در اختیار بنده قرار گرفته است

سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۳ به چاپ رسیده است نام برد. این دو اثر در واقع مجموعه‌ای از لغات بستکی و فرامرزانی از لهجه‌های لاری هستند.

دکتر احمد اقتداری در کتاب کشته خویش که مجموعه پنجاه مقاله می باشد، در سه مقاله مثللهای لارستانی - زبانهای محلی و فولکلور خلیج فارس - لهجه فیشوری، نظرات عالمانه خویش را ارائه داده است.

اینها تمامی تحقیقات مستقل درباره گویش لاری است که با رعایت اولویت زمان انتشار ارائه می گردد.

1- O.Mann «Tajik-Mundarten der provinz Fārs Berlin 1909

2- A.A. Ramaskevitch. Iraneski yaziki, Moskow 1945

۳ - اقتداری، احمد، فرهنگ لارستانی، انتشارات ایران زمین، تهران ۱۳۳۴

4- Kāmioka, Kōjī, Lārestāni studies «1» Japan Tokyo 1979

۴ - بستکی، حاج علی اکبر، فرهنگ بستکی، تهران ۱۳۵۹

۵ - اقتداری، احمد، کشته خویش انتشارات توس تهران ۱۳۵۷

۶ - فرامرز، حسن، فرهنگ فرامرزان، سازمان چاپ خواجه تهران ۱۳۶۳

7- Mālčānova, Larestanski yezik, izdatelsvā nauka, Moskow 1982

8- Kamioka, Kōjī, Lārestan studies «2» Japan Tokyo 1986

نگارنده به دلیل علاقه و عشقی که به زاد بوم دارم، از سال ۱۳۶۲ به گردآوری مجموعه‌های فرهنگی لاری (ضرب‌المثل‌ها - افسانه‌های بومی - اشعار محلی - واژه‌های لاری و تاریخ لارستان) پرداختم و تمامی سعی و تلاشم را در جهت درک و شناسائی عمیق فرهنگ این مرز و بوم بکار گرفتم. پس از راه‌یابی به دانشگاه (۱۳۶۴) و تحصیل در رشته تاریخ، همیشه و در همه حال، گام به گام گذراندن واحدها، تاریخ و فرهنگ لاری را جستجو می کردم.

سخنی از لار و جنوب نبود، مگر اینکه آن را پیگیری کنم و در کتابخانه‌ها و در محضر درس اساتید به انجام رسانم. حاصل تحقیقات تاریخی‌ام، با تکیه بر آخرین یافته‌های تاریخی - باستانشناسی را در صورت توفیق الهی به چاپ خواهم رساند. آنچه که بیش از همه مرا مجذوب میساخت گویش شیرین لاری بود که در جان و روانم ریشه دوانیده از من جدا نمیشد. سؤالات بیشماری در ذهنم نقش می بست و بدنبال پاسخگویی آن به کتابها و نوشته‌ها مراجعه می کردم. فرهنگ لارستانی تألیف دوست دانشمند دکتر احمد اقتداری را بارها خواندم و از آن استفاده کردم و بهره‌های لازم را بردم اما هنوز ناگفته‌ها بسیار بود. در

این بین با دکتر کوچی کامیوکا زبانشناس ژاپنی آشنا شدم. در طی یک هفته همراهی، متوجه شدم که تحقیقات او در مراحل اولیه است و نمیتواند پاسخگوی سؤالات من باشد. آشنائی با او برایم نعمتی بود چون توانستم نسخه روسی مقاله مالچانوا و راماسکوویچ را از او به عنوان هدیه دریافت کنم. و ترجمه آن را به همت دوست عزیزم ابوطالب روئینا، مسئول کانون پرورش شهدای لار و با بودجه آن کانون به انجام رساندم. با مطالعه دقیق آن پی بردم که اگرچه اثری بی نظیر در گویش لاری است اما کمبودها و نارسائیهای آثار قبلی بخوبی در آن مشاهده میشود. سنجش نهائی کار مالچانوا را به عهده متخصصین امر می گذارم. اما میتوانم بدلیل آشنائی به گویش لاری موارد دریافته را اینچنین ارزیابی کنم. مقاله مالچانوا از اولین نوشته های تحقیقی زبانشناسی است که واژه زبان را برای لاری بکار برده است و برای نخستین بار در تحقیقی جالب، گویش لاری را با روش تطبیقی نسبت به زبانها و گویشهای (فارسی باستان، فارسی میانه، متون اوستائی، هند و ایرانی، هندی قدیم، فارسی رایج، کردی، سلیمانی، ازبکی، تاجیکی، شمعونی، پاپونی، ماسرمی، گیلکی، تالشی، بلوچی، کومزاری و...) مقایسه کرده است. دریافتها و داده های او کامل ترین متن تا این زمان می باشد. بخش سیستم واکه ای و همخوانی لاری، پدیده های آواشناختی، ریشه اشتقاق اسامی، اعداد، مقوله حرف تعریف معین و نامعین، حالات و درجات صفات، کلمه سازی پسوندی و پیشوندی ضمائر (شخصی، انعکاسی، اشاره پرسشی)، قید [از صفحه ۳۶۷ تا صفحه ۴۲۳] از مباحث دقیق و شیرین کتاب اوست. - لازم به تذکر است که گذشته از چهار بخش ابتدائی]

سیستم واکه ها و همخوان ها، صرف - اشتقاق اسامی] بخش های دیگر توسط دکتر احمد اقتداری در کتاب فرهنگ لارستان بطور ساده بیان شده است - کمبودها و کم گوئیهای مقاله از بخش فعل آغاز میشود. مالچانوا از این بخش به بعد، براساس نوشته هایی که در دسترس داشته است و بدون دسترسی به گویشوران محلی در جهت ارائه صرف افعال برآمده است که متأسفانه بدلیل همین امر و کامل نبودن متون مورد استفاده ایشان نتوانسته است حق مطلب را ادا کند. گاه تا مرز فرضیه سازی نیز پیش رفته اما اذعان به ناکافی بودن مدارك کرده و آن را ناتمام می گذارد. او در صفحه ۴۲۸ کتاب خویش می گوید^(۱): «متأسفانه متون اصلی زبان لاری در اختیار ما نیست - به مقدار کافی - بهمین جهت ما از نتیجه گیری نهائی در تطابق قانونمندی ریشه ای زمان گذشته خودداری می کنیم». بهمین دلیل او مبحث

افعال معین را که از پیچیده‌ترین مباحث گویش لاری است به اختصار و گذرا مورد بحث قرار داده است^(۱) (او در این بخش کلیه اطلاعاتش را از فرهنگ لارستانی گرفته است) و در بخش افعال تنها به ارائه اطلاعات مختصری بسنده کرده است. نبود مدارك کافی او را ناچار به بازسازی افعال نموده است که نهایتاً منجر به ضبط اشتباه وجه التزامی مصدر خوابیدن شده است: [او وجه التزامی مصدر xata خته را bexaten- bexateš- bexatem ضبط نموده است که صحیح آن āxate- āxateš āxatem می‌باشد]^(۲) او به تبع دکتر اقتداری ماضی ابعد و ابعد مستمر را ضبط نکرده است در بخش وجه امری نیز نتوانسته است قاعده مشخصی را بدست دهد. با نگاهی دقیق میتوان دریافت که علت اصلی نارسائیهای این مقاله، عدم دسترسی به گویشوران محلی و در اختیار نداشتن تحقیقات کامل از طرف محققین بوده است.

با این توضیح و بدنبال مطالعه دقیق متن ترجمه شده، دریافتیم که هنوز ناشناخته‌های گویش لاری، شناسانده نشده است. و مسایل و مشکلات قبلی پابرجاست. بهمین دلیل با استفاده از روشهای تحقیق مالچانوا، به غور و بررسی عمیق نایافته‌ها دست زدم که به مدد الهی، توانستم بعضی از آنها را دریابم - امید که با این امر خدمتی هرچند ناچیز به مرز و بوم کرده باشم - لازم به تذکر است که در جهت استفاده عموم، سعی من بر این بوده که ساده‌ترین روش را در پیش گرفته و به زبان ساده - تا آنجا که ارزش علمی آن کاسته نشود - یافته‌هایم را ارائه کنم. با اینحال خواندن این مقاله احتیاج به حداقل اطلاعات درباره دستور زبان فارسی و روشهای زبانشناسی دارد. بدون شك کمبودهایی نیز در آن بچشم می‌خورد که صادقانه خواهان راهنماییها و ارشادات خوانندگان عزیز هستم:

هدف این مقاله، بدست دادن حداقل قاعده صرف فعل در گویش لاری بوده است. این امر مستلزم پرداختن به موارد دیگری است که امید دارم با حوصله و دقت آن را دنبال نمائید. بخشهای مختلف این مقاله شامل:

- ۱- فهرست مصدرهای ساده گویش لاری که تقریباً تمامی آنها را در برمیگیرد، ضمناً از ذکر مصدرهای مرکب خودداری شده و علاقمندان می‌توانند جهت اطلاع بیشتر به کتاب فرهنگ لارستانی (بخش واژه‌نامه) و مطالعات لارستانی مراجعه نمایند.
- ۲- اجزاء پیشین تغییردهنده فعل در گویش لاری، که به بحث درباره پیشوندهای

(۱) مالچانوا همان کتاب ص ۴۳۰

(۲) همانجا ص ۴۴۰

مورد استعمال در صرف فعل لاری میپردازد.

۳- شناسه که مهمترین بخش در درك صرف فعل لاری است.

۴- افعال معین، که بصورت پیچیده‌ای در گویش لاری بکار میرود.

۵- صرف فعل در وجوه اخباری و التزامی و امری

۶- جدول نمونه صرف فعل گویش لاری

۷- ۵ لطیفه محلی گویش لاری

لازم به تذکر است که صرف فعل در گویش لاری، تفاوت‌های بارز و آشکاری با فارسی کنونی دارد. مهمترین و عمده‌ترین تفاوت، تمایز صرف افعال لازم و متعدی در زمان گذشته می‌باشد. در صرف افعال لازم، از شناسه‌های پسین و افعال متعدی از شناسه‌های پیشین استفاده می‌شود.

مثال:

مصدر کته	Kata	افتادن	مصدر خرده	Xarda	خوردن
کتم	Kat-em	افتادم	اُمَخَه	om-xa	خوردم
کتش	Kat-eš	افتادی	اُتَخَه	ot-xa	خوردی
کت	kat	افتاد	اُشَخَه	oš-xa	خورد
کتم	kat-am	افتادیم	مُخَه	mo-xa	خوردیم
کتی	kat-i	افتادید	تَخَه	to-xa	خوردید
کتن	kat-en	افتادند	شَخَه	šo-xa	خوردند

در صرف فعل کته (kata) (افتادن) از شناسه‌های پسین (em- eš- Ø- am- i- en) و در صرف فعل متعدی خرده (xarda) (خوردن) از شناسه‌های پیشین (om- ot- oš- mo- to- šo) استفاده شده است.

چون در گویش لاری، نشانه مفعول، وجود ندارد، برای نشان دادن مفعول از شناسه‌های پسین و پیشین استفاده می‌شود که از نظر صوری دقیقاً همانند شناسه‌های پسین و پیشین فاعلی است. این امر به نوعی پیچیدگی انجامیده است. شناساندن این دوازهم (شناسه‌های فاعلی و مفعولی) ساده و نیاز به دقت دارد. این خصوصیت یکی دیگر از وجوه افتراق گویش لاری با زبان فارسی است. در بخش شناسه‌ها نسبت به چگونگی بازشناسی

دو شناسه فاعلی و مفعولی قاعده بدست داده خواهد شد. تمایز دیگر در کاربرد جزء پیشین استمراری است که در فارسی (می) و در گویش لاری از جزء پیشین [a] (i) استفاده می‌شود. مصوت بودن جزء پیشین استمرار در گویش لاری و استفاده از شناسه پیشین در صرف افعال متعدی زمان گذشته، نوعی ادغام را در صرف افعال متعدی حالت‌های استمراری بین دو جزء پیشین [a] (i) و شناسه پیشین بوجود می‌آورد. که این امر باعث متفاوت شدن شناسه‌ها در افعال متعدی حالت استمرار و غیر استمراری میشود. مثال:

خوردن	xarda	خَوْدَه	افتادن	kata	کَتَه
می خوردم	ma-xa	مَخَه	می افتادم	a-kat-em	اکتم
می خوردی	ta-xa	تَخَه	می افتادی	a-kat-eš	اکتش
می خورد	ša-xa	شَخَه	می افتاد	a-kat	اکت
می خورديم	moa-xa	مَوَاخَه	می افتاديم	a-kat-am	اکتم
می خوريد	toa-xa	تَوَاخَه	می افتايد	a-kat-i	اکتی
می خوردند	šoa-xa	شَوَاخَه	می افتادند	a-kat-en	اکتن

با امعان نظر در سطور فوق میتوان پی برد که در افعال متعدی شناسه پیشین (om-ot-oš-mo-to-šo) با جزء پیشین استمرار [a] (i) ادغام شده و به شکل (ma-ta-ša-moa-toa-šoa) درآمده است.

دیگر تفاوت گویش لاری و فارسی استفاده از افعال معین می‌باشد. در زبان فارسی افعال معین بصورت پسوندی بعد از بن مصدری می‌آید و شناسه‌های فاعلی نیز با فعل معین صرف میشود (افتاده بودم) در گویش لاری همین عمل در مورد افعال لازم زمان گذشته صورت میگیرد (کَتْسِنِم kat-esson-em افتاده بودم) اما در مورد افعال متعدی که شناسه پیشین استعمال می‌شود وضعیت متفاوت است و در این حال نوعی تغییر شکل در فعل معین صورت پذیرفته و صرف می‌گردد (امخردسون om-xard-esson خورده بودم) بعبارت دیگر در فارسی بعنوان مثال ماضی بعید خوردن از (صفت مفعولی + فعل معین) ساخته می‌شود (خورده بودم) ولی در گویش لاری صفت مفعولی و مصدر یکی است و تمایزی میان آنها

نیست و تنها از سیاق جمله می‌توان بدان پی برد به این مثال توجه کنید: (none sota maxo) نان سوخته مخور در این مثال sota به معنی سوخته شده و با همین تلفظ مصدر هم می‌باشد) این مشابهت باعث شده که در گویش لاری برای تمایز صفت مفعولی از مصدر در صرف افعال قاعده خاص بکار گرفته می‌شود که در بخش افعال معین از آن صحبت خواهد رفت تفاوت بارز دیگر نحوه کاربرد بن (ریشه مصدری) می‌باشد. توضیح اینکه در فارسی کلیه افعال از دو بن ماضی و مضارع ساخته می‌شود. درحالی‌که در گویش لاری بدلائل: ۱- دوگانگی صرف افعال لازم و متعدی ۲- استفاده از شناسه‌های پیشین و پسین ۳- استفاده از واکه [a] (i) بعنوان نشانه استمرار ۴- مشابهت صفت مفعولی و مصدر، ۵- متفاوت بودن نشانه مصدر، در صرف افعال به روش مخصوص از بن استفاده می‌شود. گوناگونی آن را در ضمن بحث در هر يك از زمانها بطور قانونمند مشخص خواهیم کرد. جزء پیشین امری در فارسی (ب) می‌باشد، درحالی‌که در گویش لاری از اجزاء پیشین (vā.ā-ü-u-o-bo-be) استفاده می‌شود.

آنچه ذکر شد تفاوت‌های بارز و اساسی صرف فعل در گویش لاری و زبان فارسی بود. در يك نتیجه‌گیری کلی می‌توان دلیل گوناگونی صرف افعال در گویش لاری را در ۲ عامل زیر دانست:

۱- گوناگونی منابع مصدرهای لاری (فارسی باستان- فارسی میانه- فارسی کنونی)^(۱)

۲- استفاده از واکه‌ها در صرف افعال ([a] (i) نشانه استمرار) و ادغام آن با علائم دیگر، در گویش لاری هیچ حرکتی بدون معنی نیست و هرگونه تغییری در ادای کلمه، معنای آن را دگرگون می‌سازد.

با عنایت به مضامین فوق ضرورت ایجاب می‌کند که به منظور سهولت تفهیم چگونگی شکل‌پذیری واژگان در گویش لاری به قواعد و نظام حاکم به روند دگرگونی واجها اشاره‌ای شود. هرچند این موضوع در دفتری دیگر [مقاله مالچانوا] به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است، بعلاّت عدم دسترسی علاقمندان به مقاله نامبرده، ذکر مجملی از آن مفصل در آغاز این دفتر که موضوع اصلی آن فعل می‌باشد اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. به این دلیل قبل از ورود به مبحث فعل در گویش لاری از دگرگونی واجها صحبت خواهد

(۱) مالچانوا می‌گوید: پایه اصلی زبان لاری از مجموعه لغات سنتی تمام ایران تشکیل می‌شود: رك همان کتاب ص ۴۴۵

رفت.

ذکر این نکته ضروری است که دقت، حوصله و مراجعه به منابع اصیل متون لاری شرط اساسی درك صرف فعل در گویش لاری است. تمام آنچه که پیش رو دارید حاصل تلاش ۷ ساله نگارنده است که مطمئناً در آن نارسائیهائی مشاهده میشود. در این مقال سعی در بدست دادن حداقل قانونهای صرف فعل می باشد. و بعلت طولانی شدن بحث از ذکر جزئیات تغییرات صرف فعل در لهجه های لارستانی خودداری شده است. مطمئناً پرداختن به گویش لاری که مادر تمام لهجه های لارستانی است می تواند بعنوان اصل و اساس شناخت دیگر لهجه ها مورد استفاده قرار گیرد.

بهرروی لاری گنجینه متمول واژه هاست که در جان گویشورانش ریشه دوانده است. تحقیق در باب آن هنوز در میان پژوهشگران ایرانی - به استثنای نوشته های عالمانه دکتر احمد اقتداری - جا نیفتاده است. این درحالی است که مستشرقین خارجی با تلاش و پیگیری شگفت انگیزی در جهت شناساندن آن برآمده اند. بدون شك غنای زبان فارسی بستگی تام به تحقیقات در گویش های مختلف آن دارد. شناختن تمامی لهجه های فارسی، شناخت کامل زبان فارسی را میسر می سازد آنچه پیش رو دارید تلاشی صادقانه در جهت شناساندن گوشه ای از فرهنگ اصیل فارسی است که بهر حال در محدوده فرهنگی لارستان، از کناره های استان بوشهر تا کرانه های استان ساحلی و آنسوی دریا - هنوز نیمه جانی دارد و با زندگی مردمانش عجین شده است. متأسفانه در طی سالهای اخیر دگرگونیهای شگفتی در آن روی داده است که آینده مبهمی را برای این گویش رقم می زند. از بین رفتن افسانه های بومی، بازیهای محلی، واژه های اصیل، ضرب المثل ها، و نحوه ادای کلمات از نشانه های افول این فرهنگ اصیل است. و این در حالیست که پدرانمان با همه سختیها و مصیبت های رفته بر خود در طی سالیان دراز حافظ و نگاهبان آن بوده اند. بر ماست که آخرین بازمانده های زبان پهلوی (هرچند ناسره) را از نابودی کامل نجات بخشیم، و این امر مستلزم مطالعه دقیق و علمی و شناسائی کامل آن است.

بر خود لازم میدانم از ارشادات و راهنماییهای فاضلانه استاد خداپرستی همشهری عزیزم کمال تشکر را داشته باشم کمبودها و نواقص این مباحث بدلیل ضعف علمی نگارنده است و دست نیاز بسوی همه همزمانانم دراز کرده، خواهان راهنمایی ایشان هستم.

تذکر:

گوش لاری همانند اکثر گویشهای مهم موجود در دنیا صورت غیرنوشتاری داشته و دارد. با توجه به این واقعیت که گوش مزبور فاقد ادبیات مکتوب است و آنچه برجای مانده، بجز اندکی اسناد و اشعار - سینه به سینه نقل شده است، به منظور ثبت و ضبط پیکره زبانی و دیگر مطالب معیاری صحیح و اصولی در دست نیست که براساس آن عمل شود و ناگزیر از اختیار شیوه نگارش فارسی بوده ایم. معترفیم که این امر خالی از خلل نیست و پاسخگوی نیازها نمی باشد، چه با گزینش شیوه نگارش فارسی با مسئله انطباق و انتقال مواجه میشویم، بدین معنا که مختصات آوایی واژه های فارسی در ابعاد مختلف آن به واژه های لاری تحمیل خواهد شد و از این رهگذر گوش مورد نظر ویژگیهای خود را از دست خواهد داد، بخصوص که به علل فنی نتوانسته ایم از سیستم واجنگاری استفاده کنیم. از سوی دیگر رسم الخط فارسی فاقد علائمی است که بتواند بعضی از صداهای گوش لاری را نمایش دهد.

با همه اینها انتخاب شیوه نگارش فارسی بهترین راه حل ممکن بود امید آنکه در نشریات بعدی برای رفع این نقیصه تدبیری درخور اندیشیده شود.

«دگرگونی واج‌ها»

هرچه فارسی دری که از قرن سوم به بعد زبان رسمی و ادبی ایران شده بود، بیشتر رواج یافت از قدر و شأن زبانهای گوناگون محلی بیشتر کاست. بسیاری از لهجه‌های محلی ایران ادبیاتی داشت که غالب آنها نوشته نمی‌شد و تنها در ذهن و یاد گویندگان لهجه‌ها می‌ماند و به دیگران انتقال می‌یافت. اما زبان‌های محلی همیشه نزد عامه هر شهرستان همچنان رواج داشته است. در واقع لهجه‌های مختلف يك زبان غالباً از اصل واحدی منشعب و متفرع شده است از روی مقایسه آنها باهم می‌توان به چگونگی تحوّل زبان و طرز تفرع لهجه‌ها از یکدیگر پی برد و قواعد دقیق استخراج کرد. به دست آوردن لغات اصیل که در زبان ادبی و رسمی مهجور و متروک شده است نیز یکی از فواید این تحقیق است. مجموعه لغاتی که در طی تاریخ در زبان ملّتی وجود داشته است، هرگز مدّت درازی یکسان نمی‌ماند. هر تحوّل در جامعه - چه مادی چه معنوی - تغییراتی در لغات متداول آن جامعه پدید می‌آورد^(۱). این دگرگونی و تغییر گاه بصورت مدلول و گاه بصورت متروک شدن کلمات و پیدایش لغات نو شکل می‌پذیرد. برای مثال میتوان از رواج گویش محلی شیرازی در قرون پس از اسلام نام برد که آثار مکتوبی از آن مربوط به قرن هفتم تا نهم هجری بر جای مانده است. نزدیکی و ارتباط تنگاتنگ آن با گویش لاری که هم اکنون استعمال میشود نشان از هم‌ریشه بودن و یگانگی آنهاست. این گویش در طی سالیان دراز متحول شده و دگرگونی‌هایی در آن راه یافته تا به شکل امروزی درآمده است. بررسی و تحقیق بر روی چگونگی این تغییر و دگرگونی میتواند راهگشای شناسائی واژه‌های ناب پارسی و همچنین چگونگی تأثیر و تأثر تحولات سیاسی، اقتصادی، مهاجرت نژادها بر

روی زبان گردد. در این راستا در اولین مبحث از صرف فعل در گویش لاری به دگرگونی واج‌ها پرداخته می‌شود. [واج عبارت است از جزء بسیط و مشخص مفارق در اصوات ملفوظ، مثلاً کلمه (دَر) مرکب از سه جزء است: جزء اول «د» «د» و جزء دوم «-» (a) و جزء سوم (ر) (R) می‌باشد. بجز این اجزاء سه‌گانه محال است که بتوانیم در کلمه (دَر) جزئی پیدا کنیم که آن را در کلمات دیگر فارسی نیز بتوان تشخیص داد بهر یک از اجزاء سه‌گانه (د) «-» (ر) یک واج گویند^(۱). واج‌ها به دودسته بزرگ تقسیم می‌شوند ۱- همخوان ۲- واکه در تعریف همخوان (صامت) میتوان گفت: بهنگام خروج هوا از کانالهای تولید صدا، بندش، تضییق (تنگنا) بوسیله ارگانهای صوتی بوجود می‌آید: مانند ادای همخوان‌های پ [p] - ب [b] و... در تعریف واکه (مصوت) می‌توان گفت: هوا بدون برخورد با مانعی از ارکان صوتی خارج میشود مانند ادای واکه‌های (ا) [a]، (آ) [ā]، (اُ) [o] و... به عبارت دیگر خصوصیت همخوان ایجاد شدن مانعی است در گذرگاه نفس و سپس رفع آن مانع اما خصوصیت واکه نبودن سد و مانع است^(۲)].

در بحث دگرگونی واجها، از تغییرات قانونمند و یا بی‌قاعده در واج‌ها (واک و همخوان) صحبت می‌شود. این بحث نحوه تحول زبان فارسی را نشان میدهد و قاعده‌های مخصوص آن گاه می‌تواند در بازسازی فارسی قدیم مورد استفاده قرار گیرد. در این بخش از ۲۴ خصوصیت و دگرگونی واج‌ها بحث شده است که بیش از نیمی از آن قانونمند و قابل تطبیق می‌باشد و بقیه تغییرات و دگرگونیهای نامنظمی است که در گویش لاری نسبت به فارسی رایج بچشم می‌خورد. سعی شده است که کلیه دگرگونیها را شناسائی کنیم و از آنها قواعدی هرچند نامنظم را بدست دهیم. مطالعه این بخش میتواند در صرف فعل لاری بطور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گیرد در نگارش این بخش از اثر زبان لارستانی نوشته مالچانوا استفاده شده است و در بعضی موارد اشتباهات و کمبودهای آن برطرف گشته و مثالهای متعدد آورده شده است. جهت روشن تر شدن دگرگونی واجها در طول زمان به مثال زیر توجه فرمائید:

تغییرات حاصل در دو مصدر خریدن و خلدۀ xeleda را مورد دقت قرار می‌دهیم: این دگرگونی در سه واج و با استفاده از سه قاعده زیر صورت گرفته است.

۱- دگرگونی واکه [i] (ای) به [e] (اِ)

(۱) خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ص ۳۱

(۲) همانجا ص ۳۵

۲- دگرگونی همخوان (ر) به [L] (ل)

۳- حذف همخوان (ن) [N]

جهت استفاده عموم سعی شده است که با زبان ساده و بدون استفاده از اصطلاحات زبان‌شناسی، بخش دگرگونی واج‌ها را مورد بحث قرار دهیم:

۱- «دگرگونی واج‌ها در مقایسه با زبان فارسی»



۱-۱- واکه [ā] «آ»

۱-۱-۱- در ترکیب با همخوان‌های (ب) [b] - پ [p] - و [v] ([ā] آ به صورت واکه ترکیبی [ow] ^(۱) می‌آید. بیشتر از همه این تبدیل در آخر کلمات روی می‌دهد.

خَو	Xow	خواب	نَوْدو	nowdu	ناودان
اَو	ow	آب	آفَتو	āftow	آفتاب
گَو	Gow	گاو	کوش	kowš	کفش
اَوَسَن	owsan	آبستن	بنوش	benowš	بنفش

۱-۱-۲- بصورت نامنظم قبل از همخوانهای (م-ن) [n-m] «آ» در فارسی به [a] «آ» در گویش لاری تبدیل می‌شود:

نَم	nam	نام	دَمَا	damā	داماد
جَمَه	ĵama	جامه	پَنَه	pana	پناه
پَشَنی	pešani	پیشانی	خَنده	xanda	خواندن
دَنده	daaneda	دانستن	چَپنده	cāpanda	چپاندن

۱-۲- واکه [a] «ا»

۱-۲-۱- جایگزین شدن حرف کشیده آ [aa] در جایی که «ه» «ح» [h] باشد.

شهر	šaar	شهر	پَهَن	paan	پهن
-----	------	-----	-------	------	-----

(۱) در چگونگی آوانگاری [ow] میان کوچی کامیوکا و احمدآقنداری اختلاف نظر می‌باشد. کامیوکا در

بعضی موارد آن را بدین شکل ضبط کرده است: (xāw) (خواب) مطالعات لارستانی ج ۱ ص ۱۲۹

* واکه مرکب (āw) در لاری وجود ندارد.

۴۲ لار شهری به رنگ خاک

پَهلُو	paalü	کنار	مَهَشَد	maašad	مشهد
تَهنّا	taanā	تنها	مَهْدِي	maadi	مَهْدِي
حموم	aamum	حمام	لَحْم	laam	پخته شده

تذکر: این جایگزینی بدین دلیل صورت میگیرد که در گویش لاری همخوانهای حلقی (ه) (ح) [h] وجود ندارد و در نوشتن نیز چنانچه تذکر داده شده صرفاً بخاطر شناخت کلمه آورده می شود.

۱ - ۲ - ۲ - در کلمات عربی که وارد گویش لاری شده است [aa] «آ» کشیده بجای (ع) بکار برده می شود:
بعداً baa-dan شمع sāam جمع jāam

۱ - ۲ - ۳ - بصورت نامنظم [a] «ا» در گویش لاری بجای «آ» [ā] در فارسی بکار گرفته میشود:

برو	baru	باران	خنده	xanda	خواندن
مَهی	mai	ماهی	خنده	xateda	خوابیدن
مُروری	morvari	مروارید	بَش	baš	باش
کَر	kar	کار	ترزو	terazü	ترازو
آوَرَه	āvara	آرواره	بریک	barik	باریک
درزی	derazi	درازی	دَما	damā	داماد
مَر	mar	مار	بَر	bar	بار

۱ - ۳ - واکه [e] (ا)

۱ - ۳ - بصورت نامنظم [e] (ا) در گویش لاری بجای [i] (ای) در فارسی می آید:

پش	peš	پیش	دَدَه	deda	دیدن
لِش	leš	ریش	لَدَه	leda	ریدن
مِش	meš	میش	بُلَدَه	boleda	بریدن
لَتَه	leta	ریختن	زَر	zer	زیر
بَتَه	beta	بیختن	سِنَه	sena	سینه

صرف فعل در گویش لاری ۴۳

هیچ	eč	هیچ	کِسَه	kesa	کیسه
شری	šeri	شیرین	چده	čeda	چیدن

۱ - ۳ - ۲ - واکه [e] (ا) در گویش لاری بجای فعل ربطی «است» در فارسی بکار برده می شود.

اِدِه کتابه ede ketāb-e این کتاب است

۱ - ۳ - ۳ - واکه [e] (ا) در گویش لاری بعنوان فعل معین از مصدر «استن» استفاده میشود:

علی خَتِه Ali xate علی خوابیده است
علی چِدِه Ali čede علی رفته است

۱ - ۳ - ۴ - (ا) کشیده [ee] در جایی که همخوان های حلقی (ه ح) [h] باشد جایگزین میشود.

مهر	meer	مهر
بِهتر	beetar	بِهتر
کِهتر	keetar	کِهتر
مِهمو	meemu	مِهمان

۱ - ۴ - واکه «ای» [i]

۱ - ۴ - ۱ در گویش لاری واکه [i] (ای) بجای جزء (ید) [id] در فارسی بکار برده می شود.

ترکی	teraki	ترکید
پری	pari	پرید
ودی	vadi	پدید
دی	di	دید
خلی	xeli	خرید

تذکر: برای آشنائی بیشتر با دگرگونی این واکه به قسمت مصدرها در گویش لاری مراجعه کنید.

۱ - ۵ واکه [ü] به تلفظ فرانسوی

۱ - ۵ - ۱ - بعنوان علامت تصغیر و تحقیر و تحبیب معادل فارسی (ك) [k] بکار میرود.

سُرخو	sorxü	سرخك	پسو	posü	پسرك
					(بحالت تحقیر)
دتو	dotü	دخترك	مردو	mardü	مردك
					(بحالت تحقیر)

۱ - ۵ - ۲ - [ü] او در گویش لاری بجای «او» [u] در فارسی بکار برده می شود.

کوه	kü	کوه	مور	mür	مور
روز	rüz	روز	روده	rüda	روده
خون	xün	خون	پوس	püs	پوست
کور	kür	کور	کوبده	kübeda	کوبیدن
کوچی	küči	کوچه	مو	mü	مو
دود	düd	دود	بو	bü	بو
خروس	xorüs	خروس	دوته	düta	دوختن
بود	büd	بود	نوزه	nüza	نوزده
زور	zür	زور	دور	dür	دور
زود	züd	زود	خوك	xük	خوك
زانو	zānū	زانو	غروب	8orüb	غروب
تور	tür	تور	بور	bür	بور
جورَو	jürow	جوراب	شور	šür	شور

۱ - ۶ - واکه [o] اُ

۱ - ۶ - ۱ - «اُ» کشیده [oo] در جائی که همخوانهای (ح و ه) [h] باشد جایگزین می شود:

کهنه	koona	کهنه
صبح	soob	صبح
ظهر	zoor	ظهر

صرف فعل در گویش لاری ۴۵

۱ - ۶ - ۲ - در گویش لاری بطور نامنظم «ا» [o] بجای «او» [u] در فارسی بکار گرفته میشود.

مُشک	mošk	موش			
گُش	goš	گوش	بُده	boda	بودن
دُته	dota	دوشیدن			
اُشه	oša	خوشه			
بُشری	bešori	بشوئید			

۱ - ۷ - واکه [u] «او»

۱ - ۷ - ۱ - واکه [u] «او» در گویش لاری بجای «ان» [در غیر علامت جمع] و «ام» در آخر کلمه بکار برده می شود:

نشو	nešu	نشان	سایبو	sāyabu	سایبان
نو	nu	نان	دالو	dālu	دالان
زبو	zabu	زبان	نودو	nowdu	ناودان
درمو	darmu	درمان	بو	bu	بام
جو	ǰu	جان	گرو	geru	گران
میدو	maydu	میدان	بدو	bedu	بدان

۲ - واکه ترکیبی [ow] اوْ

۲ - ۱ - غالباً واکه ترکیبی [ow] او در گویش لاری در محل اتصال [a] او [ā] آ با همخوان های (ب [b] - ف [f] می آید:

خَو	xow	خواب	کوش	kowš	کفش
نودو	nowdu	ناودان	کوگ	kowg	کبک
گو	Gow	گاو	نوش	nowš	نیش
شو	šow	شب	او	ow	آب
تَو	tow	تب	دروش	derowš	درفش
تَو	tow	تاب	اوس	ows	آبستن
آفتو	āftow	آفتاب	جورَو	ǰürow	جوراب
سَوز	sowz	سبز	بنوش	benowš	بنفش

۳- «دگرگونی همخوان ها»

۳- ۱ همخوان (ت) [t]

۳- ۱- ۱ چنانچه قبل از [t] (ت) در کلمه فارسی «س» [s] ساکن باشد در گویش لاری [t] (ت) در س [s] ادغام می شود و (س) [s] مشدد می گردد:

بسه	bassa	بستن	آسین	āssin	آستین
پسه	pessa	پسته	آسه	āssa	آهسته
شسه	šessa	نشستن	ماس	mass	ماست
تابسو	tābessu	تابستان	آسن	essen	هستند
زمسو	zamessu	زمستان	آسی	essi	هستید
دس	dass	دست	آسم	essam	هستیم
آشش	esseš	هستی	آسم	essem	هستم
آسه	assa	هسته	مس	mass	مست
خسه	xassa	خسته	دسه	dassa	دسته

تذکر: خوانندگان عزیز چنانچه در این دگرگونی دقت کنند، در فهم افعالی که از مصدرهای ذکر شده صادر می شود کمک بسزائی خواهد بود.

۳- ۲- همخوان (خ) [x]

۳- ۲- ۱ در گویش های لارستانی این صامت بطور نامنظمی از مشابه فارسی حذف میشود و بجای آن واکه قبل یا بعد از آن می آید:

اَشک	ošk	خشک	بش	baš	بخش
اَشه	oša	خوشه	لَهت	laat	لخت
اشت	ešt	خشت	تهت	taat	کنار-تخت
اَنک	enok	خنک			
دَت	dot	دختر			

صرف فعل در گویش لاری ۴۷

۳ - ۲ - ۲ - (خ) [x] ساکن در مصدرهای فارسی، در گویش لاری حذف می‌شود:

ساکنه	sāta	ساختن	فرته	ferata	فروختن
دوته	dūta	دوختن	پهه	po-a	پختن
سته	sota	سوختن			
لته	leta	ریختن			
بته	beta	بیختن			

۳ - ۲ - ۳ - (خ) [x] بطور نامنظمی در گویش لاری بجای (غ) [ɣ] در زبان فارسی و همخوان (ق) [q] در عربی و ترکی بکار میرود.

چراغ	čerāx	چراغ	وخت	vaxt	وقت
دروغ	dorūx	دروغ	قاشخ	qāšox	قاشق
مرخ	morx	مرغ	رخص	raxs	رقص
چخو	čaxü	چاقو			
کتخ	catex	قاتق			

۳ - ۳ - همخوان ق [q]

۳ - ۳ - ۱ - در گویشهای لارستانی همخوان (ق) [q] بطور کلی کاربرد نداشته است، اگرچه در حال حاضر بدلیل گسترش آموزش زبان فارسی به شیوه جدید، در گویش لاری بکار گرفته می‌شود اما هنوز در لهجه‌های گراشی، بستکی، اوزی، خنجی، فیشوری، فداغی اصالت خویش را حفظ نموده است. کاربرد (ق) [q] هم اکنون نیز در میان افراد مَسَن به سختی ادا می‌شود و یا اصلاً ادا نمی‌گردد.

۳ - ۴ - همخوان (ح) (ه) [h]

در گویش لاری (ح-ه) [h] کاربردی ندارد و بهیچ وجه استعمال نمی‌شود. کاربرد کنونی آن بدلیل گسترش ادبیات فارسی در گویش لاری است. دیگرگونی آن در بخش واکه‌ها نشان داده شده است.

۳ - ۵ - همخوان «ل» [L]

۳- ۵- ۱- «ل» [L] در زبان فارسی بطور نامنتظمی در گویش لاری به [r] «ر» تبدیل می شود:

گرو	gorü	گلو
برا	barā	بالا
گوسره	güsara	گوساله
تهر	taar	تلخ
بهر	beer	بهل (بگذار)

۳- ۶- همخوان «ر» [R]

۳- ۶- ۱- «ر» [R] در زبان فارسی بطور نامنتظمی در گویش لاری به [L] «ل» تبدیل می شود:

فل	fal	پر	کلنده	kalanada	کراندن
لده	leda	ریدن	کل	kal	کر
بلده	boleda	بریدن	بزال	bazāl	بازار
خلده	xeleda	خریدن	لو	lū	روی (صورت)
لته	leta	ریختن	اشکال	eškāl	شکار
سولاغ	sülā 8	سوراخ			
آمبل	ambol	انبر			

۳- ۷- همخوان (ن) [N]

۳- ۷- ۱- در گویش لاری (ن) [N] ساکن در آخر مصدر بکار برده نمیشود: [این قاعده بطور وسیعی در گویش لاری عمل می کند که بهترین مصداق آن میتواند در مصدرهای گویش لاری باشد که خوانندگان میتوانند به آن قسمت مراجعه کنند.

«بیکره زبانی مربوط به مصدرها در گویش لاری»

آرده	ārda	آوردن	برده	borda	بردن (پیروزشدن)
آنده	onda	آمدن	بده	boda	بودن-شدن
اشته	ešta	اجازه دادن	برده	borda	بردن
اسه	essa	گذارن	برزده	berzedā	بردن (حمل کردن)
اوسه	avessa	استن-بودن	برشده	beršanada	برشته شدن
آشه آسه	ašaessa	خواستن	بلده	boleda	بریان کردن
اشکسه	eškassa	توانستن	برنده	baranada	بریدن
بده	boda	شکستن	بسه	bassa	پاشیدن
بلده	boleda	بودن-شدن	بسه	bessa	بستن
بته	beta	گشتن	پانده	pāeda	انداختن
بسه	bessa	بریدن	پهه	po-a	مواظب شدن
بازده	bāzedā	پیختن	پکده	pokeda	پختن
بافته	bāfta	انداختن	پکده	pakeda	پاره شدن
پلاسه	pelāsedā	باختن	ترنگده	terengeda	بلعیدن
پوسده	pūsedā	بافتن	جنگده	jangeda	باشتاب
پیچیده	pičeda	پژمرده شدن	جوشده	jūšeda	تحريك شدن
پاشده	pāšeda	پوسیدن	چاکنده	čākanada	جنگیدن
تپده	tapeda	پیچیدن	چده	čeda	جوشیدن
ترپده	toroppeda	پاشیدن	چرده	čareda	چکانیدن
تریشده	terišeda	تپیدن	چسپده	časpeda	رفتن
تکنده	takanada	نیم شکسته	چشده	čašeda	چریدن
تمبده	tombeda	شدن ظرف	چلکده	čelakeda	چسبیدن
		شکافتن			چشیدن
		تکاندن			له شدن
		فروریختن			

ریختن بحالت	čonda	چَنده	ترکیدن	terakeda	تَرِکَدَه
کمیت					
چاپیدن	čāpeda	چاپَدَه	خوا بیدن به حالت	tomargeda	تَمَرِگَدَه
			عدم رضایت		
چرخیدن	čarxeda	چَرِخَدَه	ترسیدن	terseda	تَرِسَدَه
گزیدن، جویدن	xāsedā	خاسَدَه	تراشیدن	terāšeda	تَرِاشَدَه
مایعی راه فشار	doranada	دَرَنَدَه	جویدن و	xāsa	خاسَه
بخش کردن			گزیدن		
دوشیدن	dosedā	دُسدَه	خوابیدن	xata	خَتَه
دانستن	daaneda	دَنَدَه	خوردن	xarda	خَرَدَه
دوختن	dūta	دُوته	خراشیدن	xerāšeda	خَرِاشَدَه
دویدن	dovessa	دُوسَه	خارائیدن	xaranada	خَرَنَدَه
دویدن	doveda	دُودَه	خیس شدن	xosedā	خُسدَه
دانستن	daanessa	دَنَسَه	خراشیدن	xerāšeda	خَرِاشَدَه
بلند شدن	rossada	رُسدَه	فرورفتگی	xorxada	خَرِخَدَه
			در بدنه		
رسیدن	raseda	رَسَدَه	خریدن	xeleda	خَلَدَه
رمیدن	rameda	رَمَدَه	داشتن	dašta	دَشْتَه
زائیدن	zaeda	زَنَدَه	دوشیدن	dote	دُتَه
زدن	zata	زَنَه	دیدن	deda	دَدَه
			دادن	dada	دَدَه
شاشیدن	šāšeda	شاشَدَه	ساختن	sāta	سَاتَه
فروختن	ferata	فِرَتَه	سوختن	sota	سُتَه
فرستادن	fereseda	فِرَسَدَه	سوختن	soxeda	سُخَدَه
فهمیدن	faa-meda	فَهَمَدَه	سائیدن	sow-veda	سَوَدَه
افتادن	kateda	کَنَدَه	از حالت طبیعی	seraxeda	سِرِخَدَه
			بیرون رفتن		
			ویا بردن		
افتادن	kata	کَنَه	سپردن	seporda	سِپَرَدَه

صرف فعل در گویش لاری ۵۱

کردن	kerda	کَرْدَه	خریدن	sessa	سَسَه
کاشتن	kešta	کَشْتَه	نشستن	šessa	شَسَه
کشیدن	kašeda	کَشْدَه	شمردن	šemerda	شِمَرْدَه
کوبیدن	kübeda	کُوْبَه	نشان دادن	šonda	شَنْدَه
کشتن	košta	کُشْتَه	شناختن	šenāšeda	شَنَاشِدَه
لیسیدن	liseda	لِیْسِدَه	جویدن	korūčeda	کُرُوچِدَه
زخم شدن پوست	lišeda	لِیْشِدَه	جدا کردن گوشت	kelāčeda	کِلَاچِدَه
			از استخوان با		
			اجزای دهان		
رانند و	laynada	لَیْنَدَه	کاویدن	kow-veda	کَوُودَه
راهی کردن					
لمیدن	lameda	لَمَدَه	گفتن	gota	گُتَه
مالیدن	māleda	مَالَدَه	گریختن	gorūxta	گُرُوخْتَه
مردن	morda	مُردَه	گردیدن	gardeda	گَرْدِدَه
خیساندن نان	messanada	مَسْنَدَه	غلطانیدن	golanada	گُلَنْدَه
مالیدن	mošta	مُشْتَه	گرفتن	gereta	گِرَتَه
نالیدن	nāleda	نَالَدَه	گشتن	gešta	گَشْتَه
نهادن	nada	نَدَه	ریختن	leta	لَتَه
نوشتن	navešta	نُوشْتَه	تلاش و	lokeda	لُکَدَه
			دوندگی کردن		
جستجو کردن	nišeda	نِشْدَه	ریدن	leda	لَدَه
ورزیدن	varzeda	وَرَزْدَه	چیدن میوه	lunada	لُونَدَه
			از درخت		
			ایستادن	vayseda	وِیْسِدَه
			پیدا کردن	vājossa	وَاجَسَه
			ازهم باز شدن	vādada	وَادَدَه
			ماندن	vāmonda	وَامَنْدَه
			برداشتن	vāšessa	وَاشَسَه

«مصدر در گویش لاری»

در گویش لاری مصدر به صورتهای زیر می‌آید:

۱ - مصدرهائی که به [ta] (ته) ختم می‌شوند، شکل دگرگون شده مصدرهای فارسی است که به (تن) [tan] و یا (ختن) [xtan] ختم می‌شود. دگرگونی دیگر اجزا براساس تغییرات واجها صورت می‌گیرد. (رک به دگرگونی واجها).

سُته	sota	سوختن
فِرته	ferata	فروختن
دوته	düta	دوختن
کشته	košta	کشتن
کشته	kešta	کاشتن

۲ - مصدرهائی که به [da] (ده) ختم می‌شوند، شکل دگرگون شده مصدرهای فارسی است که به [dan] (دن) ختم می‌شود و بقیه اجزای آن براساس دگرگونیهای واجها تغییر شکل یافته‌اند.

دده	deda	دیدن
بده	boda	شدن
دده	dada	دادن
شنده	šonda	نشانیدن

۳ - مصدرهائی که به [eda] (اده) ختم می‌شود، شکل دگرگون شده مصدرهای فارسی است که به (یدن) [idan] ختم می‌شود (دگرگونی واکه [i] ای به [e] ا) در گویش لاری مشاهده میشود رجوع کنید به دگرگونی واجها).

دُوده	doveda	دویدن	دده	deda	دیدن
رَسده	raseda	رسیدن	چده	čeda	چیدن

۴ - مصدرهائی که به (اده) [ada] ختم می‌شود، شکل دگرگون شده مصدرهای فارسی است که به آدن [ādan] ختم می‌شود. (دگرگونی واکه آ [ā] در فارسی به [a]، ا در

لاری مشاهده میشود که تذکر آن در دگرگونی واجها داده می‌شد).

نَدَه	nada	نهادن
فرسَدَه	feresada	فرستادن
دَدَه	dada	دادن
گلندَه	golanada	غلطاندن

۵ - مصدرهائی که به [essa] (اَسَه) ختم می‌شوند که شکل دگرگون شده «ستن» [stan] در مصدرهای فارسی است. (دگرگونی همخوان «t» «ت» در دگرگونیهای واجها ذکر شده است).

دَنَسَه	danessa	دانستن
مَنَسَه	manessa	مانستن
		(شبيه بودن)
دَوَسَه	dovessa	دويستن-دويدن
شَسَه	šessa	نشستن
بَسَه	bassa	بستن

«اجزاء پیشین تغییر دهنده فعل در گویش لاری»^(۱)

اجزاء پیشین به تکواژهای اطلاق میشود که منحصرأ در ساختار فعل حضور دارند و نقش دستوری یا معنایی را ایفا می‌کنند. مورد مهم نقش دستوری این تکواژها «تغییر وجه» و از نظر معنایی تداوم و تکرار است.

در گویش لاری اجزاء پیشین تغییردهنده فعل شامل موارد زیر می‌باشد:

[vā- ā- (ü- o- u)- (bü- bo- be)- da- a]

- [a] (آ): جزء پیشین [a] (آ) معنی مداومت را میدهد. در وجه اخباری و زمان حال و آینده و زمان حال استمراری بکار میرود. در افعال با ترکیب [e] (ا) در واکه مرکب

(۱) رك مالچانوا، همان کتاب ص ۴۳۰ به بعد (متن روسی)

[a+e] می آید: ayrem می گذارم (از مصدر [ešta] بمعنی گذاردن).

[da] (ده): جزء پیشین [da] (ده) در اغلب موارد همچون جزء جدانشدنی به نظر می رسد. در افعال (آمدن) اُنْدَه [onda] و آوردن [Arda] در زمان حال و آینده در وجه اخباری یا وجه امری دیده میشود.

dāem	می آیم	dārem	می آورم	دارم
dāndāem	دارم می آیم	dārdāem	دارم می آورم	دارد اِئِم
bedā	بیا			بدا

در این حالت جزء پیشین [da] (ده) معنی مداومت را میدهد.^(۲) و در هر حالتی میتواند با وجود بودن جزء پیشین [be] در کلمه حفظ شود مانند bedā بدا بیا

- [bo - be] (به - بُه):

در وجه امری و التزامی بیشتر افعال می آید:

boxo	بُخه	بخور	bekaš	بکش	بکش
bobu	بیو	بیر	beniš	بنیش	جستجو کن
bebaš	بیش	بشو	bečan	بچن	بریز
begorüz	بگروز	بگریز	begi	بگی	بگیر
bemer	بِمر	بمیر	beferes	بفرس	بفرست

[ü-o] غالباً در وجه التزامی و امری در سری فعلهای زیر می آید:

اُنِس	ones	بگذار	ازمصدر (نَده) nada	نهادن
اُسی	osi	بخر	ازمصدر (سِسه) sessa	خریدن
اُبی	obi	بینداز	ازمصدر (بسه) bessa	انداختن
اُچه	očo	برو	ازمصدر (چَده) čeda	رفتن
اُوخن	üxan	بخوان	ازمصدر (خنده) xanda	خواندن
اُرو	oru	بلندشو	ازمصدر (رَسده) rossada	بلند شدن
اُنی	oni	بنشین	ازمصدر (شِسه) šessa	نشستن

(۲) احتمال اینکه (dā) جزء اصلی مصدر باشد نیز است راك به صرف فعل مضارع ملموس.

صرف فعل در گویش لاری ۵۵

هنگام نفی جزء پیشین [ü-o] می افتد. و بجای آن مه [ma] علامت نفی قرار می گیرد:

منس	manes	نگذار
مسی	masi	نخر
مچه	mačo	نرو
منی	mani	نشین

[ā]: جزء پیشین [ā] (ā) با مصدرهای (dada) دادن و (bassa) بستن و (xata) خوابیدن

در وجه امری و التزامی می آید:

آبن	āban	ببند
آخت	āxat	بخواب
آده	āde	بده

هنگام نفی جزء پیشین (ā) [ā] می افتد:

مین	maban	نبند
مخت	maxat	نخواب
مده	made	نده

(۱) [vā] «وا» جزء پیشین (vā) در وجه امری و التزامی مصدرهایی می آید که با [vā] (وا) شروع می شود.

وایی	vāsi	بردار	ازمصدر وایسه vāsessa	برداشتن
واجو	vāju	پیدا کن	ازمصدر واجسه vājossa	پیدا کردن
ویسا	vaisā	بایست	ازمصدر ویسده vaysada	ایستادن
واده	vāde	ازهم باز شو	ازمصدر واده vādada	ازهم باز شدن

«شناسه» [ضمیر]

در گویش لاری بدلیل متمایز بودن صرف فعل لازم و متعدی در زمان گذشته و همچنین بدلیل داشتن نشانه استمرار (ā) [a] که در صرف زمانی استمراری بکار میرود،

(۱) مالجانوا جزء پیشین (vā) را ذکر نکرده است رک همانجا ص ۴۳۲

کاربرد شناسه‌ها تفاوت‌های بارزی از خود نشان می‌دهد. توضیح اینکه در صرف فعل ماضی از نوع لازم، شناسه‌های پسین و در صرف فعل ماضی از نوع متعدی، شناسه پیشین می‌آید. چون نشانه استمرار در گویش لاری به شکل پیشین بوده و واکه نیز می‌باشد در انواع شناسه‌های متعدی نیز تفاوت حاصل می‌شود بدین ترتیب که کلیه افعال متعدی (از نوع غیراستمراری) با شناسه‌های پیشین مخصوص و کلیه افعال متعدی از نوع استمراری با شناسه‌های پیشین متفاوت بکار گرفته می‌شود. در جهت روشن شدن بحث نگارنده از سه دسته شناسه پسین و پیشین (الف و ب) بحث کرده است. و در جدول نمونه صرف افعال تنها به ذکر نام دسته‌ها اشاره رفته که خوانندگان می‌توانند با مراجعه به این بخش، افعال را صرف کنند.

بدلیل عدم استفاده از علامت مفعول با واسطه در گویش لاری، شناسه‌های فاعلی و مفعولی بهم شباهت یافته‌اند که بخش بسیار پیچیده و در عین حال ساده در گویش لاری است. بهمین دلیل قسمتی از این مقال را به بحث در باب شناسه‌های مفعولی و راههای بازشناسی آنها از شناسه‌های فاعلی اختصاص داده‌ام که امیدوارم توانسته باشم حق مطلب را ادا کنم دقت کامل در این بخش یکی از ضروریات اصلی درک صرف فعل در گویش لاری است.

۱- شناسه‌های پسین فاعلی

am	اول شخص جمع	ام	em	اول شخص مفرد
i	دوم شخص جمع	اش	eš	دوم شخص مفرد
en	سوم شخص جمع	Ø	Ø	سوم شخص مفرد

مثال از مصدر خته xata به معنی خوابیدن

خوابیدم	xat-em	ختم
خوابیدی	xat-eš	ختش
خوابید	xat	خت
خوابیدیم	xat-am	ختم
خوابیدید	xat-i	ختی

ختن xat-en خوابیدند
 شناسه‌های پسین در کلیه افعال زمان حال و آینده و در افعال لازم زمان گذشته بکار
 میرود.
 * بن مصدری در گویش لاری دارای مختصات ویژه‌ای است که برای آگاهی بیشتر به
 بخش صرف فعل مراجعه نمایید.

۲ - شناسه‌های پیشین (الف) [مخصوص صرف افعال متعدی زمان ماضی بجز در حالت‌های استمراری]

اول شخص مفرد	om	اُم	مثال	اُمخه	om-xa	خوردم
دوم شخص مفرد	ot	اَت		اُتخه	ot-xa	خوردی
سوم شخص مفرد	oš	اُش		اُشخه	oš-xa	خورد
اول شخص جمع	mo	مُه		مُخه	mo-xa	خوردیم
دوم شخص جمع	to	تُه		تُخه	to-xa	خوردید
سوم شخص جمع	šo	شُه		شُخه	šo-xa	خوردند

شناسه‌های پیشین (الف) در صرف افعال متعدی در کلیه زمانهای گذشته باستانی حالت‌های
 استمراری بکار برده میشود:

شناسه‌های پیشین (ب) [مخصوص صرف افعال متعدی زمان ماضی حالت‌های استمراری]

اول شخص مفرد	ma	مَه
دوم شخص مفرد	ta	تَه
سوم شخص مفرد	ša	شَه
اول شخص جمع	moa	مُوا
دوم شخص جمع	toa	تُوا
سوم شخص جمع	šoa	شُوا

مثال از مصدر خَرَدَه xarda به معنی خوردن

می خوردم	ma-xa	مَخَه
می خوردی	ta-xa	تَخَه
می خورد	ša-xa	شَخَه
می خوردیم	moa-xa	مَوَاخَه
می خوردید	toa-xa	تَوَاخَه
می خوردند	šoa-xa	شَوَاخَه

شناسه‌های پیشین از نوع «ب» در صرف افعال متعدی در انواع ماضی که حالتی از استمرار داشته باشد بکار گرفته می‌شود.

«شناسه مفعولی»

در گویش لاری، نشانه مفعولی وجود ندارد، و برای نشان دادن مفعول در جمله از شناسه استفاده می‌شود که بطور خاصی با شناسه‌های فاعلی یکی است:

«الف: شناسه پسین مفعولی»

مفرد	جمع
am ام	am ام
eš اش	i ای
Ø	en ان

اشگتم	ošgotem	او بمن گفت	اشگتم	ošgotam	او بما گفت
اشگتش	ošgoteš	او به تو گفت	اشگتی	ošgoti	او به شما گفت
اشگت	ošgot	به او گفت	اشگتن	ošgoten	او به آنها گفت

شناسه‌های فوق در صرف افعال در زمان گذشته (به استثنای زمانهای استمراری) بکار برده می‌شود. شناختن آن از شناسه فاعلی ساده است چه در این حالت بطور مشخص از دو شناسه استفاده میشود که شناسه پیشین فاعلی و شناسه پسین مفعولی است. تنها در سوم شخص مفرد که شناسه ندارد مشکل بازشناسی همچنان پابرجاست و نمیتوان از روی ظاهر کلمه بدان پی برد، و تنها میتوان از سیاق جمله دریافت. به مثال زیر در این مورد دقت

کنید:

در جوابه مه اشگت dar ĵavābe ma ošgot در جواب من گفت
در این جمله «اشگت» ošgot گذشته ساده است. درحالیکه با همین تلفظ به معنای
«به او گفت» نیز می‌آید:

ب : شناسه مفعولی پیشین

مفرد	جمع				
مه	ma	mo-a	مه‌ا		
ته	ta	to-a	ته‌ا		
شه	ša	šo-a	شه‌ا		
مزنش	mazeneš	تو مرا میزنی	مه‌ا زنش	moazeneš	تو ما را میزنی
شزنش	šazeneš	تو او را میزنی	شه‌ا زنش	šoazeneš	تو آنها را میزنی

شناسه‌های فوق در صرف افعال در زمان استمراری بکار برده میشود. بازشناسی آن از شناسه فاعلی ساده است. چه در این حالت بطور مشخص ازدو شناسه استفاده میشود، که شناسه پیشین مفعولی و شناسهٔ پسین فاعلی است. اگر فاعل سوم شخص مفرد باشد چون در گویش لاری نشانه آن همانند فارسی صفر است تنها از شناسه مفعولی در کلمه استفاده می‌شود. به این مثال توجه کنید:

مزن	mazen	او را میزند	مه‌ا زن	moazen	او ما را میزند
تزن	tazen	او ترا میزند	ته‌ا زن	toazen	او شما را میزند
شزن	šazen	او وی را میزند	شه‌ا زن	šoazen	او آنها را میزند

در این مثالها تنها از شناسه مفعولی [šoa- toa- moa-ša- ta- ma] استفاده شده و برای فاعل شناسه‌ای ذکر نمی‌گردد.

«افعال معین» در گویش لاری

در گویش لاری افعال معین در افعال ماضی نقلی و نقلی مستمر و بعید و بعید مستمر و ابعاد و ابعاد مستمر و التزامی بکار میرود. تفاوت اساسی و بارز صرف افعال معین لاری

در مقایسه با افعال معین فارسی این است که بدلیل تمایز صرف فعل لازم و متعدی در زمان گذشته و استفاده از دو نوع شناسه پیشین و پسین در افعال لاری نوعی ادغام و تغییر شکل، بین افعال معین که به شکل پسوندی عمل می کنند و شناسه پیشین در افعال متعدی رخ میدهد که تا حدودی صرف فعل را تحت تأثیر قرار داده است. تفاوت دیگر این است که در زبان فارسی افعال معین به شکل پسوندی و بدون تغییر شکل بکار گرفته می شود، درحالی که در لاری افعال معین همپای افعال اصلی در صورتهای لازم و متعدی آمده و تغییر شکل کامل می دهند. این عمل به نوعی پیچیدگی در صرف افعال منجر شده است. برای درک بهتر این خصوصیت نگارنده برای هر يك از زمانهای مورد استعمال افعال معین را بطور جداگانه ذکر کرده است و در جدول نمونه افعال، تنها به ذکر فعل معین اکتفا شده است که خوانندگان می توانند با مراجعه به این بخش صور مختلف فعلی را بازشناسند. حتی المقدور سعی شده است که در ارائه نمونه های زیر جوانب مختلف امر با دقت بررسی شود، ولی چون این امر برای نخستین بار صورت می گیرد شاید خالی از لغزش نباشد. بدان امید که صاحب نظران عنایت فرموده از راهنمایی دریغ نفرمایند.

«افعال معین»

۱ - اِسَه [essa] استن

۱ - ۱ در صرف افعال لازم در زمان ماضی نقلی و نقلی مستمر بکار برده می شود:

اِسَم	[essem]	ام (استم)
اِسَش	esseš	ای (استی)
ا	e	است
اِسَم	essam	ایم (استیم)
اِسِی	essi	اید (استید)
اِسِن	essen	اند (استند)

۱ - ۲ در صرف افعال متعدی ماضی نقلی نیز از شکل دگرگون شده این فعل استفاده می شود. چون شناسه در افعال متعدی زمان ماضی بصورت پیشوند می آید درحالی که فعل معین بایستی بحالت پسوندی بکار گرفته شود، در صرف اِسَه [essa] (استن) تغییر شکل

۶۱ صرف فعل در گویش لاری

ایجاد شده و بین شناسه پیشین و فعل معین *essa* اِسّه فعل اصلی قرار می گیرد؛ جدول زیر بیانگر شیوه معمول است:

شناسه پیشین	فعل اصلی	فعل معین	
om	---	e	ام
ot	---	e	ای
oš	---	e	است
mo	---	e	ایم
to	---	e	اید
šo	---	e	اند

۱ - ۳. در صرف افعال متعدّی از زمان نقلی مستمر بدلیل ادغام جزء پیشین *a* (ا) (نشانه استمرار) و شناسه های پیشین مندرج در جدول براساس جدول زیرین دستخوش تغییر میشود.

شناسه پیشین	فعل اصلی	فعل معین	
mo	---	e	ام
to	---	e	ای
šo	---	e	است
moa	---	e	ایم
toa	---	e	اید
šoa	---	e	اند

* در صرف افعال ماضی بعید و بعید مستمر در گویش لاری از مصدر *[essa]* «اِسّه» با تغییر شکل خاصی استفاده می شود و به معنای بودن بکار میرود. که بطور اجمال بدان اشاره میشود:

۱ - ۴ فعل معین استن در ماضی بعید و بعید مستمر (افعال لازم)

مفرد	جمع		
اِسْنَم	اِسْنَم	esso-nam	
اِسْنَش	اِسْنِی	esso-ni	
اِسْن	اِسْنَن	esso-nen	
		esso-nem	
		esso-neš	
		esson	

۱ - ۵ فعل معین استن در ماضی بعید (افعال متعدی): (توضیح چگونگی تغییر شکل فعل
اسمه پیش از این ذکر شده است)

جمع			مفرد		
mo	---	esson	om	---	esson
to	---	esson	ot	---	esson
šo	---	esson	oš	---	esson

۱ - ۶ فعل معین استن در ماضی بعید مستمر (افعال متعدی)

moa	---	---esson	mo	---	esson
toa	---	esson	to	---	esson
šoa	---	esson	šo	---	esson

۲ - بده boda بودن

۲ - ۱ فعل معین بده boda در ماضی ابعاد و ابعاد مستمر (افعال لازم)

bodessem	بوده ام (بودستم)	بدهستم
bodesseš	بوده ای (بودستی)	بدهستی
bode	بوده است (بودست)	بده
bodessam	بوده ایم (بودستیم)	بدهستیم
bodessi	بوده اید (بودستید)	بدهستی
bodessen	بوده اند (بودستند)	بدهسین

همین مصدر به شکل زیر نیز صرف میشود

boss-em	بوده ام	بدهستم
boss-eš	بوده ای	بدهستی
bode	بوده است	بده
boss-am	بوده ایم	بدهستیم
boss-i	بوده اند	بدهستی
boss-en	بوده اید	بدهسین

* احتمالاً این مصدر در دو شکل هم معنی بکار میرفته است که یکی از آن دو [boda] (بودن) و دیگری bossa (بودن) می باشد که بمرور زمان مصدر دومی از بین رفته است اما در صرف فعل استفاده می شود. دوگونه بودن مصدر هم معنا در گویش لاری بچشم میخورد و نادر نیست: به مثالهای زیر توجه کنید:

خریدن	sessa	سِسّه	و	xeleda	خَلده
خوابدن	xateda	خَته	و	xata	خَته
افتادن	kateda	کَته	و	kata	کَته
پریدن	šaxeda	شَخده	و	šata	شَته
سوختن	soxeda	سُخده	و	sota	سُته
دویدن	dovessa	دُوسّه	و	doveda	دُوده

با توضیح بالا میتوان احتمال داد که دوگانگی شکل مصدر هم معنی در مورد دیگر هم صورت میپذیرفته که بمرور زمان یکی از آنها منسوخ شده است اما در صرف فعل بکار میرود:

آمدن	dāonda	دااَنده	و	onda	اَنده
رفتن	čessa	چِسّه	و	čeda	چِده

۲ - ۲ فعل معین بُده boda ماضی التزامی (لازم)

باشم	b-em	بِم
باشی	b-eš	بِش
باشد	bü	بُو
باشیم	b-am	بِم
باشید	b-i	بِی
باشند	b-en	بِن

۲ - ۳ فعل معین بودن ماضی التزامی (متعدی)

باشم	om	---	bü
باشی	ot	---	bü
باشد	oš	---	bü

باشیم	mo	---	bü
باشند	to	---	bü

* علت تغییر شکل این نوع مصدرها در قسمت اول همین مبحث تذکر داده شد.

۳ - اَوَسّه [avessa] خواستن - بایستن

صرف فعل معین اَوَسّه avessa در گویش لاری بیشتر در زمان آینده بکار گرفته می شود و در بعضی مواقع نیز با ترکیب فعل اصلی، نوعی اجبار و بایستگی را میسراند و در حالتی دیگر بمعنای خواستن (با نوعی اجبار) می باشد.

می خواهم بروم	mavi-očem	موی اُچم
بایستی بروم [رفتیم اجباری و لازم است]	mavi-čeda	موی چده
می خواهم (هم اکنون) بروم	mavessāy-očem	موسای اُچم

«صرف فعل در وجوه اخباری»

«زمان مضارع ملموس»

نشانه استمرار آ [a] + مصدر (با حذف آخرین واکه) + آ [ā] + شناسه پسین فاعلی

دارم میخورم	a-xard-ā-em	آخر دائم
داری میخوری	a-xard-ā-eš	آخر دائش
دارد می خورد	a-xard-ā-y	آخر دای
داریم میخوریم	a-xard-ā-am	آخر دائم
دارید میخورید	a-xard-ā-i	آخر دائی
دارند میخورند	a-xard-ā-en	آخر دائن

استثناء: مصدرهای onda آنده (آمدن) و ārda آرده (آوردن) از این قاعده مستثنی هستند و به شکل زیر صرف میشوند:

دارم می آورم	ord-ā-em	اُردائم	دارم میایم	ond-ā-em	اندائم
--------------	----------	---------	------------	----------	--------

صرف فعل در گویش لاری ۶۵

اُنداش	ond-ā-š	داری میانی	اُرداش	ord-ā-eš	داری میاوری
اُندای	ond-ā-y	دارد میاید	اُردای	ord-ā-y	دارد می آورد
اُندائم	ond-ā-am	داریم میائیم	اُردائم	ord-ā-am	داریم می آوریم
اُندائی	ond-ā-i	دارید میائید	اُردائی	ord-ā-i	دارید می آورید
اُندائن	ond-ā-en	دارند میایند	اُردائن	ord-ā-en	دارند می آورند

هر دو مصدر به شکل زیر هم صرف میشوند:

داندائم	dānd-ā-em	داردام	dārd-ā-em
داندانش	dānd-ā-eš	داردانش	dārd-ā-eš
داندای	dānd-ā-y	داردای	dārd-ā-y
داندائم	dānd-ā-am	داردائم	dārd-ā-am
داندائی	dānd-ā-i	داردائی	dārd-ā-i
داندائن	dānd-ā-en	داردائن	dārd-ā-en

شاید علت این امر داشتن دو مصدر هم معنی در مورد بالا باشد، به این ترتیب آمدن در گویش لاری به دو شکل (اُنده) [onda] و دانده [dānda] و مصدر آوردن به دو شکل اُرده [ārda] و دارده [dārda] بوده است که بمرور زمان مصدر دومی از کار افتاده اما در صرف زمان استفاده می شود.

«زمان آینده»

جزء پیشین آ [a] + مصدر (مصدر با حذف آخرین همخوان) + شناسه پسین فاعلی

اُخرم	axorem	خواهم خورد (می خورم)
اُخرش	axoreš	خواهی خورد (می خوری)
اُخوی	axoy	خواهد خورد (می خورد)
اُخرم	axoram	خواهیم خورد (می خوریم)
اُخری	axori	خواهید خورد (می خورید)
اُخرن	axoren	خواهند خورد (می خورند)

استثناء: مصدرهای زیر از قاعده فوق مستثنی هستند:

پیدا خواهم کرد	avājorem	اَوَاجِرِم	پیدا کردن	vājossa	واجسّه
خواهم آورد	dārem	دارم	آوردن	ārda	آرده
می آورم	adarem	آدارم	آوردن	dārda	دآرده
خواهم آمد	dā-em	دائِم	آمدن	onda	أنده
خواهم گذارد	aerem	آارِم	گذاردن	ešta	اِشته
خواهم ببخت	abezem	آبزم	ببختن	beta	بته
خواهم شکست	aškanem	آشکنم	شکستن	eškassa	اشکسّه
خواهم زد	azenem	آزنم	زدن	zata	زته
خواهم دید	abinem	آبینم	دیدن	deda	دده
خواهم ساخت	asāzem	آسازم	ساختن	sāta	ساته
خواهم فروخت	aferešem	آفرشم	فروختن	ferata	فرته
خواهم افتاد	akevem	اکوم	افتادن	kata	کته
خواهم کرد	akonem	اکنم	کردن	kerda	کرده
خواهم کاشت	akarem	آکرم	کاشتن	kešta	کشته

چنانچه مشاهده میشود در صرف زمان آینده بعضی از افعال در گویش لاری از قاعده فارسی استفاده می شود یعنی بن مضارع بکار برده شده است اما این امر فراگیر نیست:

«زمان گذشته ساده»

	الف: افعال لازم
مصدر (با حذف واکه آخر) + شناسه پسین	

خوابیدم	xat-em	ختم
خوابیدی	xat-eš	ختش
خوابید	xat	خت
خوابیدیم	xat-am	ختم
خوابیدید	xat-i	ختی
خوابیدند	xat-en	ختن

ب: افعال متعدی

شناسه پیشین (الف) + مصدر (با حذف نشانه‌های مصدر) + اجزای پسین

توجه: در صرف افعال متعدی اجزای پسین بطور نسبتاً منظمی در مصدرها متفاوت میشود که مهمترین آنها را ذکر خواهیم کرد:

الف: در مصدرهایی که به [nada] (نده) ختم می‌شوند:

شناسه پیشین (الف) + مصدر (با حذف نشانه‌های مصدر) + نا [nā]

تکاندن	takanada	مصدر تکنده
تکاندم	om-takanā	اُم‌تکنا
تکاندی	ot-takanā	اُت‌تکنا
تکاند	oš-takanā	اُشتکنا
تکاندیم	mo-takanā	مُتکنا
تکاندید	to-takanā	تُتکنا
تکاندند	šo-takanā	شُتکنا

ب: مصدرهایی که به [ta] ته ختم می‌شوند:

شناسه پیشین (الف) + مصدر (با حذف آخرین واکه)

گفتن	gota	مصدر گُته
گفتم	om-got	اُم‌گت
گفتی	ot-got	اُت‌گت
گفت	oš-got	اُش‌گت
گفتیم	mo-got	مُگت
گفتید	to-got	تُگت

شگت šo-got گفتند

ج: مصدرهائی که به [da] ده ختم می شوند اگر حرکت قبل از آن «ا» [e] باشد

شناسه پیشین الف + مصدر (با حذف نشانه مصدر) + ای [i]

مصدر خَلده	xeleda	خریدن
اُمِخِلی	omxeli	خریدم
اُتِخِلی	ot-xeli	خریدی
اَشِخِلی	oš-xeli	خرید
مُخِلی	mo-xeli	خریدیم
تِخِلی	to-xeli	خریدید
شُخِلی	šo-xeli	خریدند

(دگرگونی واکه ای [i] به [e] (ا) در بخش دگرگونی واجها ذکر شده است به آن قسمت مراجعه کنید)

ه مصدرهائی که به (رده) [rda] ختم می شوند:

شناسه پیشین الف + مصدر (با حذف دومین همخوان به بعد)

مصدر برده	[borda]	بردن
اُمبو	om-bu	بردم
اُتبو	ot-bu	بردی
اَشبو	oš-bu	برد
مُبو	mo-bu	بردیم
تِبو	to-bu	بردید
شُبو	šo-bu	بردند

«ماضی استمراری»

«افعال لازم»

نشانه استمرار آ + مصدر (حذف [a] آ) + شناسه پسین

سوختن	sota	سُتَه
می سوختم	a-sot-em	اَسْتِم
می سوختی	a-sot-eš	اَسْتِش
می سوخت	a-sot	اَسْت
می سوختیم	a-sot-am	اَسْتِم
می سوختید	a-sot-i	اَسْتِی
می سوختند	a-sot-en	اَسْتِن

* صرف فعل ماضی استمراری در سوم شخص مفرد افعال لازم بدلیل نداشتن شناسه به ۴ شکل زیر صرف میشود: به مثالهای زیر توجه کنید:

میرفت	acū	اچو
میآمد	daond	داند
می پکید	apoki	اپکی
می سوخت	asot	اَسْت

(جزء پیشین [da] به معنی مداومت آمده است ر.ک به بخش اجزاء پیشین)

«ماضی استمراری»

افعال متعدی:

شناسه پیشین (ب) + مصدر (با حذف نشانه‌های مصدری) + اجزای پسین

توجه: در صرف افعال متعدی اجزای پسین به‌طور نسبتاً منظمی در مصدرها متفاوت می‌شود که در ماضی ساده ذکر آن رفته است و عیناً در ماضی استمراری نیز کاربرد دارد (ر.ک به بخش صرف فعل ماضی ساده متعدی)

بسه	[bessa]	انداختن
مه بس	ma-bess	می انداختم
ته بس	ta-bess	می انداختی
شه بس	ša-bess	می انداخت
مه اِ بس	moa-bess	می انداختیم
ته اِ بس	toa-bess	می انداختید
شه اِ بس	šoa-bess	می انداختند

«ماضی نقلی»

افعال لازم
مصدر (حذف آ) + فعل معین اِسَه ^(۱)

خته	xata	خوابیدن
ختم	xat-ess-em	خوابیده ام (خوابیدستم)
ختش	xat-ess-eš	خوابیده ای (خوابیدستی)
خته	xat-e	خوابیده است (خوابیدست)
ختم	xat-ess-am	خوابیده ایم (خوابیدستیم)
ختسی	xat-ess-i	خوابیده اید (خوابیدستید)
ختسن	xat-ess-en	خوابیده اند (خوابیدستند)

* صرف فعل ماضی نقلی در مصدرهای چده و بده علاوه بر شکل بالا یدین شکل هم صورت میگیرد:

مصدر (حذف ده [da]) + فعل معین است

چِسَم	č-ess-em	رفته‌ام
چِشَش	č-ess-eš	رفته‌ای
چَدِه	čed-e	رفته است
چِسَم	č-ess-am	رفته‌ایم
چِشِی	č-ess-i	رفته‌اید
چِشِن	č-ess-en	رفته‌اند

علت اصلی دوگانگی صرف فعل «چده» čeda و بُده boda مشخص نیست به احتمال قوی این دو فعل در واقع بوسیله دو مصدر هم معنی بکار میرفته است که بمرور زمان یکی از آن دو در گویش لاری از بین رفته است. و دو نوع متروک شده احتمالاً (بُسه) bossa و «چسه» čessa بوده‌اند. لازم به تذکر است که در گویش لاری استفاده از دو مصدر هم معنی بسیار رایج است به مثالهای زیر دقت کنید:

خِلْدِه	xeleda	و	بِسَه	sessa	هر دو بمعنی خریدن
خَتِه	xata	و	خَتَدِه	xateda	هر دو بمعنی خوابیدن
کَتِه	kata	و	کَتَدِه	kateda	هر دو بمعنی افتادن
شَتِه	šata	و	شَخَدِه	šaxeda	هر دو بمعنی افتادن
سُتِه	šota	و	سَخَدِه	soxeda	هر دو بمعنی سوختن

خوانندگان عزیز توجه به این امر در فهم کلیه افعالی که با فعل معین «است» و مشتقات آن صرف میشود کمک بسزائی خواهد نمود.

«ماضی نقلی»

«متعدی»

شناسه پیشین (الف) + مصدر (حذف (أ) [a]) + فعل معین اِسَه^(۱)

خریدن

xeleda

خِلْدِه

(۱) رَك به بخش افعال معین لاری

خریده ام	om-xeled-e	اُمخِلده
خریده ای	ot-xeled-e	اُتخلده
خریده است	oš-xeled-e	اُشخلده
خریده ایم	mo-xeled-e	مُخلده
خریده اید	to-xeled-e	تُخلده
خریده اند	šo-xeled-e	شُخلده

«ماضی نقلی مستمر»

«افعال لازم»

نشانه استمرار (ا) [a] + مصدر (حذف ا [a]) + فعل معین اِسّه^(۱)

له شدن	čelakeda	چلکده
له می شده ام	a-čelaked-ess-em	اچلکدِسَم
له می شده ای	a-čelaked-ess-eš	اچلکدِسِش
له می شده است	a-čelaked-e	اچلکده
له می شده ایم	a-čelaked-ess-am	اچلکدِسَم
له می شده اید	a-čelaked-ess-i	اچلکدِسِی
له می شده اند	a-čelaked-ess-en	اچلکدِسِن

* صرف فعل ماضی نقلی در مصدرهای چده čeda و بده boda علاوه بر شکل بالا بدین شکل هم صورت میگیرد که دلیل آنرا بطور اجمال در توضیحات بخش ماضی نقلی آورده ام.

می رفته ام	a-č-ess-em	اچِسَم
می رفته ای	a-č-ess-eš	اچِسِش
می رفته است	a-čed-e	اچده

(۱) راک به بخش افعال معین لاری

می رفته ایم	a-č-ess-am	اچِسَم
می رفته اید	a-č-ess-i	اچِسِی
می رفته اند	a-č-ess-en	اچِسِن

«ماضی نقلی مستمر»

«افعال متعدی»

شناسه پیشین (ب) + مصدر (حذف [a]) + فعل معین اِسَه^(۱) essa

خریدن	xeleda	خلده
می خریده ام	ma-xeled-e	مِخلِده
می خریده ای	ta-xeled-e	تِخلده
می خریده است	ša-xeled-e	شِخلده
می خریده ایم	moa-xeled-e	مِه اخلده
می خریده اید	toa-xeled-e	تِه اخلده
می خریده اند	šoa-xeled-e	شه اخلده

«ماضی بعید»

افعال لازم

مصدر (با حذف (أ) [a]) + فعل معین اِسَه^(۱) essa

خوابیدن	xata	خَتَه
خوابیده بودم	xat-essonem	خَتِسْنَم
خوابیده بودی	xat-essoneš	خَتِسْنَش

(۱) رَك به بخش افعال معین لاری

(۱) رَك به بخش افعال معین لاری

خواستیده بود	xat-esson	ختسن
خواستیده بودیم	xat-essonam	ختسنم
خواستیده بودید	xat-essoni	ختسنی
خواستیده بودند	xat-essonen	ختسنن

«ماضی بعید»

افعال متعدی

شناسه پیشین (الف) + مصدر (با حذف آ) + فعل معین *essa*

خریدن	xeleda	خلده
خریده بودم	om-xeled-esson	امخلدسون
خریده بودی	ot-xeled-esson	اتخلدسون
خریده بود	oš-xeled-esson	اشخلدسون
خریده بودیم	mo-xeled-esson	مخلدسن
خریده بودید	to-xeled-esson	تخلدسن
خریده بودند	šo-xeled-esson	شخلدسن

«ماضی بعید مستمر»

افعال لازم

نشانه استمرار «آ» [a] + مصدر (حذف آ) فعل معین *essa* ^(۱)

خواستیدن	xata	خته
می خواستیده بودم	a-xat-essonem	آختسنم
می خواستیده بودی	a-xat-essoneš	آختسنش

(۱) ر.ک به بخش افعال معین لاری

می خوابیده بود	a-xat-esson	اَخْتَسَن
می خوابیده بودیم	a-xat-essonam	اَخْتَسَنَم
می خوابیده بودید	a-xat-essoni	اَخْتَسَنِی
می خوابیده بودند	a-xat-essonnen	اَخْتَسَنَن

* این زمان در زبان فارسی وجود ندارد و در گویش لاری نیز در زمان معاصر کاربرد چندانی ندارد.

«ماضی بعید مستمر»

«افعال متعدی»

شناسه پیشین (ب) + مصدر (حذف آ) + فعل معین اِسَه^(۱) essa

خریدن	xeleda	خلده
می خریده بودم	ma-xeled-esson	مَخْلَدَسُون
می خریده بودی	ta-xeled-esson	تَخْلَدَسُون
می خریده بود	ša-xeled-esson	شَخْلَدَسُون
می خریده بودیم	moa-xeled-esson	مُهْ اَخْلَدَسُون
می خریده بودید	toa-xeled-esson	تُهْ اَخْلَدَسُون
می خریده بودند	šoa-xeled-esson	شُهْ اَخْلَدَسُون

«ماضی ابعده»^(۱)

افعال لازم

مصدر (با حذف a) + از [ez] + فعل معین بودن^(۱)

خوابیدن	xata	خَته
خوابیده بوده‌ام	xat-ez-bossem	خَتَرِیْسِم
خوابیده بوده‌ای	xat-ez-bosseš	خَتَرِیْسِش
خوابیده بوده است	xat-ez-bode	خَتَرِیْدَه
خوابیده بوده‌ایم	xat-ez-bossam	خَتَرِیْسَم
خوابیده بوده‌اید	xat-ez-bossi	خَتَرِیْسِی
خوابیده بوده‌اند	xat-ez-bossen	خَتَرِیْسَن

* کاربرد جزء میانی [ez] «از» در گویش لاری در افعال ماضی ابعده و ابعده مستمر و التزامی دیده می‌شود. که همان (ه) غیرملفوظ در فارسی است. کاربرد جزء میانی [ez] بدلیل مشکل بودن ادای واکه [e] در ریشه مصدری و ترکیب آن با فعل معین بودن می‌باشد: توضیح اینکه ادای خته‌بوْسِم xatebossem برای گویشوران لاری ثقیل و سنگین می‌باشد بنابراین جزء میانی [ez] را برای سهولت ادای آن اضافه می‌کنند.

* افعال لازم ماضی ابعده به کمک فعل معین بودن از نوع بُدَسَه bodessa نیز استعمال می‌شود.^(۲)

(۱) دکتر اقتداری و مالچانوا این ماضی را ضبط نکرده‌اند:

رک اقتداری، احمد، فرهنگ لارستانی، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۴ ص ۲۶۴ مالچانوا، اصول اساسی زبان‌شناسی ایران، بخش زبان لارستانی، انستیتو زبان‌شناسی شوروی، ۱۹۸۲ مسکو ص ۴۳۹

(۲) و (۳) ۱) رک افعال معین لاری

«ماضی ابعَد»

«افعال متعدی»

شناسه پیشین (الف) + مصدر (حذف آ) + اِز [ez] + فعل معین بودن^(۱)

خریدن	xeleda	خلده
om-xeled-ez-bode	خریده بوده ام	اُمخلدزُبده
ot-xeled-ez-bode	خریده بوده ای	اُتخلدزُبده
oš-xeled-ez-bode	خریده بوده است	اُشخلدزُبده
mo-xeled-ez-bode	خریده بوده ایم	مُخلدزُبده
to-xeled-ez-bode	خریده بوده اید	تُخلدزُبده
šo-xeled-ez-bode	خریده بوده اند	شُخلدزُبده

«ماضی ابعَد مستمر»^(۱)

افعال لازم

نشانه استمرار آ [a] + مصدر (با حذف آ) + اِز [ez] + فعل معین بودن^(۲)

خوابیدن	xate	خته
a-xat-ez-bossom	می خوابیده بوده ام	اُختَرُبُسم
a-xat-ez-bosseš	می خوابیده بوده ای	اُختَرُبُش
a-xat-ez-bode	می خوابیده بوده است	اُختَرُبده
a-xat-ez-bossam	می خوابیده بوده ایم	اُختَرُبُسم
a-xat-ez-bossi	می خوابیده بوده اید	اُختَرُبُسی
a-xat-ez-bossen	می خوابیده بوده اند	اُختَرُبُسن

(۱) ر.ک به افعال معین لاری

(۱) دکتر اقتداری و مالچانوا این ماضی را ضبط نکرده اند. (رجوع کنید به زیرنویس ماضی ابعَد)

(۱) ر.ک به افعال معین لاری

«ماضی ابعـد مستمر»

افعال متعدی

شناسه پیشین (ب) + مصدر (حذف آ) + از [ez] + فعل معین بودن^(۱)

خریدن	xeleda	خلده
می خریده بوده ام	ma-xeled-ez-bode	مَخلدزبُده
می خریده بوده ای	ta-xeled-ez-bode	تخلدزبُده
می خریده بوده است	ša-xeled-ez-bode	شخلدزبُده
می خریده بوده ایم	moa-xelede-ez-bode	مُه اخلدزبده
می خریده بوده اید	toa-xeled-ez-bode	تُه اخلدزبده
می خریده بوده اند	šoa-xeled-ez-bode	شُه اخلدزبُده

ماضی التزامی

افعال لازم

مصدر (حذف آ) + از [ez] + فعل معین بودن^(۱)

خوابیدن	xata	خَته
خوابیده باشم	xat-ez-bem	خَترَبِم
خوابیده باشی	xat-ez-beš	خَترَبِش
خوابیده باشد	xat-ez-bü	خَترَبو
خوابیده باشیم	xat-ez-bam	خَترَبِم
خوابیده باشید	xat-ez-bi	خَترَبی
خوابیده باشند	xat-ez-ben	خَترَبن

(۱) رَك به افعال معین لاری

(۱) رَك به افعال معین لاری

«ماضی التزامی»

افعال متعدی

شناسه پیشین (الف) + مصدر (با حذف آ) + [oz] + فعل معین بودن^(۱)

خریدن	xeleda	خلده
خریده باشم	om-xeled-ez-bü	أمخلدزبو
خریده باشی	ot-xeled-ez-bü	أتخلدزبو
خریده باشد	oš-xeled-ez-bü	أشخلدزبو
خریده باشیم	mo-xeled-ez-bü	مُخلدزبو
خریده باشید	to-xeled-ez-bü	تُخلدزبو
خریده باشند	šo-xeled-ez-bü	شُخلدزبو

(۱) ر.ک به افعال معین لاری

«وجه امری»

وجه امری در گویش لاری از ریشه زمان حال و معمولاً با جزء پیشین [bo-be] (بُو-به) و در بعضی افعال با جزء پیشین [ü-ā-u] و در مصدرهایی که با [vā] (وا) شروع میشود با جزء پیشین [vā] ساخته می‌شود.

لازم به تذکر است که احتمالاً جزء پیشین [ā] [o] قدیمی‌ترین اجزاء وجوه امری در گویش لاری می‌باشد چه هم اکنون نیز در لهجه دُرزی (dorzi) یکی از روستاهای بخش حومه لارستان واقع در جنوب شرقی لار تمام افعال را با جزء پیشین [ā] و [o] به وجه امری می‌برند. تحقیق در باب این لهجه تاکنون انجام نگرفته است که چنانچه توفیقی دست دهد در جهت شناساندن لهجه (دُرزی) برخوایم آمد.

* چون جزء پیشین [ma] (م) در تمام مصدرهای گویش لاری علامت نهی است از نوشتن آن خودداری میشود و خوانندگان می‌توانند با برداشتن جزء پیشین و جایگزینی [ma] (م) فعل را نهی کنند.

در استفادهٔ هریک از اجزاء پیشین قواعدی نهفته است که آن را میتوان به ۵ دسته تقسیم کرد:

۱ - افعالی با جزء پیشین [be] (ب) امری می‌شوند که در ریشه مصدری آنها یکی از واکه‌های [i-e-ā-a] وجود داشته باشد.

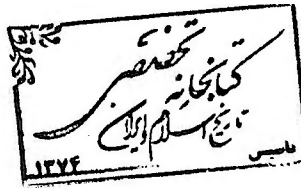
۲ - افعالی با جزء پیشین [bo] (بو) امری می‌شوند که در ریشه مصدری واجد یکی از واکه‌های [u-ü-o] باشد.

۳ - افعالی با جزء پیشین [ü-u-o] امری میشوند که بیشترین صورت داشتن همخوان [s] (س) را در ریشه مصدری از خود نشان می‌دهند.

۴ - افعالی که همانند فارسی، وجه امری آنها از بن مضارع همراه با دگرگونی واجها ساخته میشود.

۵ - افعالی با جزء پیشین [vā] (وا) امری میشوند که مصدر همگی آنها با [vā] شروع می‌شود.

به جدولهای پنجگانه مراجعه شود:



۱ - افعالی که با جزء پیشین [be] (به) امری میشوند.

مصدر	معادل آوایی	فارسی	امر	معادل آوایی
خلده	xeleda	خریدن	بخل	be-xel
رسنده	rasanada	رساندن	برسن	be-rasan
فهمده	fa-ameda	فهمیدن	بفهم	be-faam
سووده	sawveda	سائیدن	بسو	be-sow
لینده	laynada	راهی کردن	بلین	be-layn
کنده	kanda	کندن	بکن	be-kan
چپنده	čapanada	چپاندن	بچپن	be-čapan
کشده	kašeda	کشیدن	بکش	be-kaš
نیشده	nišeda	جستجو کردن	بنیش	be-niš
رخسده	raxseda	رقصیدن	برخص	be-raxs
چنده	čonda	ریختن	بچن	be-čan
خاسده	xāsedā	گزیدن	بخا	be-āxa
شنفته	šenofta	شنیدن	بشنفت	be-šnof
کشته	kešta	کاشتن	بکر	be-kar
گرتّه	gereta	گرفتن	بگی	be-gi
پوهه	po-a	پختن	بیو	be-pu
دزده	dozeda	دزدیدن	بدز	be-doz
شمرده	šemerda	شمردن	بشمر	be-šmer
فرسده	fereseda	فرستادن	بفرس	be-fres
تراشده	terāšeda	تراشیدن	بتراش	be-terāš
تکنده	takanada	تکانیدن	بتکن	be-takan
نالده	nāleda	نالیدن	بنال	be-nāl
چرخده	čarxeda	چرخیدن	بچرخ	be-čarx
چسپده	časpeda	چسپیدن	بچسپ	be-časp
پاشده	pāšeda	پاشیدن	بپاش	be-pāš
شخده	šaxeda	پریدن	بشخ	be-šax



be-sāt	بسات	ساختن	sāta	ساته
be-li	بلی	ریدن	leda	لده
bešāš	بشاش	شاشیدن	šāšeda	شاشده
be-či	بچی	چیدن	čeda	چده
be-ras	برس	رسیدن	raseda	رسده
be-ters	بترس	ترسیدن	terseda	ترسده
be-ɣalt	بغلط	غلطیدن	ɣalteda	غلطده
be-xerāš	بخراش	خراشیدن	xerāšeda	خراشده
be-terakan	بترکن	ترکاندن	terakanada	ترکنده

* کلیه مصدرهائی که از ریشه مصدری با واکه‌های [e-i-ā-a] هستند با جزء پیشین [be] (ب) امری می‌شوند.

۲ - افعالی که با جزء پیشین [bo] - به امری می شوند.

مصدر	معادل آوایی	فارسی	امر	معادل آوایی
خسندِه	xosanada	خيساندن	بخسن	bo-xosan
دَوَدَه	doveda	دويدن	بدو	bo-dov
کَوودِه	kowveda	کاويدن	بکو	bo-kow
خَرده	xarda	خوردن	بخه	bo-xo
برده	borda	بردن	ببو	bo-bu
بَلده	boleda	بریدن	بیل	bo-bol
کروچده	korüčeda	جویدن	بکروچ	bo-korüč
کوبده	kübeda	کوبیدن	بکوب	bo-küb
پکنده	pokanda	پکاندن	پکن	bo-pokan
پَهه	po-a	پختن	پپو	bo-pu
دوته	düta	دوختن	بدوز	bo-düz

* کلیه افعالی که از ریشهٔ مصدری با واکه‌های [u-ü-o] هستند با جزء پیشین [bo] (به) امری می شوند.

۳ - افعالی که با جزء پیشین [ü-a-o] امری می‌شوند.

مصدر	معادل آوائی	فارسی	امر	معادل آوائی
نده	nada	نهادن	اُنس - اُنه	o-nes-one
بسه	sessa	خریدن	اُسی	o-si
بسه	bessa	انداختن	اُبی	o-bi
چده	čeda	رفتن	اُچه	o-čo
رُسده	rossada	بلند شدن	اُرو	o-ru
شسه	šessa	نشستن	اُنی	o-ni
دده	dada	دادن	آده	ā-de
خته	xata	خوابیدن	آخت	ā-xat
بسه	bassa	بستن	آبن	ā-ban
خنده	xanda	خواندن	اوخن	ü-xan
شنده	šonda	نشان دادن	اوشن	ü-šan

* کاربرد جزء پیشین [o] (ا) در افعالی است که همخوان [s] (س) دارند. و همه آنها در حالت امری پس از جزء پیشین تنها اولین همخوان مصدر آورده می‌شود.

۴ - افعالی که همانند فارسی، وجه امری از بن مضارع ساخته شده و موضوع تغییر واکه‌ای و همخوانی است.

معادل آوایی	امر	فارسی	معادل آوایی	مصدر
be-kar	بکر	کاشتن	kešta	کشته
be-fereš	بفرش	فروختن	ferata	فرته
be-baš	بیش	شدن	boda	بده
be-gorüz	بگروز	گریختن	gorüxta	گروخته
be-gard	بگرد	گشتن	gešta	گشته
be-bin	ببین	دیدن	deda	دده

۵ - افعالی که با [vā] وا شروع می‌شوند:

مصدر	معادل آوایی	فارسی	امر	معادل آوایی
وَادَدَه	vādada	از هم باز شدن	واده	vā-de
وامنده	vāmonda	ماندن	وامن	vā-man
ویسنده	vaysanada	ایستادن	ویسن	vay-san ^(۱)
واجسَه	vājōssa	پیدا کردن	واجو	vā-ju
واسسَه	vāssessa	برداشتن	واسی	vā-si
وَابُدَه	vāboda	شدن	وابش	vā-baš

(۱) دگرگونی واکه «آ» در ترکیب با [e] (ا) در دگرگونی واجها ذکر شده است.

ماضی ساده		ماضی استمراری	
لازم	متعدی	لازم	متعدی
čed-em	om-xá	a-čed-em	ma-xa
čed-eš	ot-xa	a-čed-eš	ta-xa
ču	oš-xa	a-ču	ša-xa
čed-am	mo-xa	a-čed-am	moa-xa
čedi	to-xa	a-čed-i	toa-xa
čeden	šo-xa	a-čed-en	šoa-xa
ماضی نقلی		ماضی نقلی مستمر	
čed-ess-em	om-xard-e	a-čed-ess-em	ma-xard-e
čed-ess-eš	ot-xard-e	a-čed-ess-eš	ta-xard-e
čede	oš-xard-e	a-čede	ša-xard-e
čed-ess-am	mo-xard-e	a-čed-ess-am	moa-xard-e
čed-ess-i	to-xard-e	a-čed-ess-i	toa-xard-e
čed-ess-en	šo-xard-e	a-čed-ess-en	šoa-xard-e
ماضی بعید		ماضی بعید مستمر	
čed-esson-em	om-xard-esson	a-čed-esson-em	ma-xard-esson
čed-esson-eš	ot-xard-esson	a-čed-esson-eš	ta-xard-esson
čed-esson	oš-xard-esson	a-čed-esson	ša-xard-esson
čed-esson-am	mo-xard-esson	a-čed-esson-am	moa-xard-esson
čed-esson-i	to-xard-esson	a-čed-esson-i	toa-xard-esson
čed-esson-en	šo-xard-esson	a-čed-esson-en	šoa-xard-esson

ماضی ابعاد		ماضی ابعاد مستمر	
لازم	متعدی	لازم	متعدی
čed-ez-bossem	om-xard-ez-bode	a-čed-ez-bossem	ma-xeled-ez-bode
čed-ez-bosseš	ot-xard-ez-bode	a-čed-ez-bosseš	ta-xeled-ez-bode
čed-ez-bode	oš-xard-ez-bode	a-čed-ez-bode	ša-xeled-ez-bode
čed-ez-bossam	mo-xard-ez-bode	a-čed-ez-bossam	moa-xeled-ez-bode
čed-ez-bossi	to-xard-ez-bode	a-čed-ez-bossi	toa-xeled-ez-bode
čed-ez-bossen	šo-xard-ez-bode	a-čed-ez-bossen	šoa-xeled-ez-bode
ماضی التزامی			
čed-ez-bem	om-xard-ez-bü		
čed-ez-beš	ot-xard-ez-bü		
čed-ez-bü	oš-xard-ez-bü		
čed-ez-bam	ma-xard-ez-bü		
čed-ez-bi	ta-xard-ez-bü		
čed-ez-ben	ša-xard-ez-bü		
مضارع ملموس		آینده	
a-xardā-em		a-xor-em	
a-xardā-eš		a-xor-eš	
a-xardā-y		a-xoy	
a-xardā-am		a-xor-am	
a-xardā-i		a-xor-i	
a-xardā-en		a-xor-en	

(۱)

يك اُشتري از او رَدْ اَبوئس، آمو روباه شز واپرسی که او تا کُوا؟ اُشتر اشگت او تا کوله، آمو روباه تا اده اُششُفت شه او زت که تا ببو، او که بُری اندروباه شز جا کند و شمرته خه بو، روباه و يك بَدبختنی خه نجات اُشدا و اُمده که شلیت اُند اُند اَلب او شه اُشتر گُت: تو که اُتگت او تا کوله، مه که چدم چن قَد مه اند و او اشبرد، اُشتر اشگت مه اُمگتش او تا کوله ولی کول تا کوله!!

(1)

Yak oštari az ow rad aboes, Amürübā šaz vāporsi ke ow tā koé? Oštor ošgot ow tā küle, Āmü Rübā tā ede oššonoft ša ow zat ke tā bebü, ow ke bori and Rübā šaz jā kand-o šamrae xo bu, Rübā va yak badbaxteni xo najāt ošdā-o amde ke šelit and ond labe ow ša oštari got: to ke otgot ow tā küle, ma ke čedem čan qade ma and-o ow ošbordem, oštari ošgot ma omgoteš ow tā küle vali küle tā küle?

(۱)

شتری به آب زد و بگذشت، روباهی از او پرسید که عمق آب تا کجاست، شتر گفت، عمق آب تا کول است: روباه تا این بشنید خود را به آب زد تا از آن عبور کند، آب بسیار او را از جای کنده با خود برد، روباه با تلاش بسیار خود را از آن مهلکه رها نید و به کنار رودخانه کشاند، درحالی که خیس از آب بود به کنار آمده به شتر گفت: تو که گفتی آب تا کول است، من رفتم و عمق بسیار آب مرا از جای کنده با خود برد، شتر گفت من گفتم آب تا کول است اما کول تا کول است.

(۲)

يك پُس خيلي تَمپلي آند، آرَف بُوآش شَه گُش ناكه، يَكروز كه بُوآش اُداسُن شَه اِم گُت: بَو بېنش بَرُو داندای؟ پُسو اُشگَت بَرُو نيوندای، بُوآش اُشگَت از كِه اُتفَهْمَنَس، پُسو اُشگَت: گُربه كه اُند آجا دَس مَلو كشي تَل نيند، بُوآ و اُشگَت نَه اُچَه سَنگ چَرَك بيا تا چُند رِيا بَكشَم، پُسو اُشگَت دُمَه گُربه مَه اُمَكَشده سَه چَرَكه، اَكَه بابُرَاتني خُت بَكش! بُوآو اُشگَت نَه اُرو گز بيا تا پَر چيا اَكز بَكَنم، پُسو اُشگَت: دُمَه گُربه نِم گزه اُشبيگي اَكز بزن. بُوآو اشدی پُس جَلبي چارش نابداي اُشگَت: نَه اُرو دَر دُولو اَخِرَك بَكه بدا، پُسو اُشگَت بَوَه سَه تا كَرَمَه مَكه اِيك كَرُو دِكَه خُت بَكُو:!!

(2)

yak pose xaili tampali and, arfe boāš ša goš nāke, yakroz ke boāš odāson
ša em got: bava beniš barū dāndāy? Posū ošgot baru niondāy boāš ošgo
az koātfamaaes, posū ošgot: Gorbake ond aīā dass malū kaši tal niand,
boaow ošgot napa očo sange čorak biyā tā čondariyā bekašam posū ošgot:
dome Gorba ma omkašede se čorake aga bābor otni xot bekaš! Boaow ošgot
napa oru Gaz biyā tā parčayā a Gaz bokonam, posū ošgot: dome Gorbe
nem- Gaze ošbegi a Gaz bezan boaow ošdi pose ĵalabie čāraš nābodāy,
ošgot napa oru dare dowlu a xerak boko bedā, posū ošgot: bava setā kar
mamke e yak kaīū dega xot boko!?

(۳)

پسرکی تن پرور و تنبل امر پدر را مطاع نبود، یکی از روزها که پدر و پسر نشسته بودند پدر گفت: بین باران نمیبارد: پسر گفت، نه باران نمیبارد: گفت، از کجا دانستی؟ پسر گفت: گربه که در اتاق شد با دست او را لمس کرده دیدم تر نیست، پدر گفت: پس برو وزنه يك چارکی را بیاور تا چغندرها را وزن کنیم. پسر گفت: دم گربه يك چارک وزن دارد برای اطمینان میتوانی آنرا وزن کنی؟ پدر گفت: پس برو گز را بیاور تا پارچهها را اندازه زنیم، پسر گفت: دم گربه نیم گز است، او را بگیر و به اندازه زن، پدر دید که او حاضر جواب است و نمیتواند او را به کاری بگمارد: پسر گفت: ای پسر برو در دالان را چفت کرده آنگاه بیا، پسر گفت، ای پدر من سه کار انجام داده ام این يك کار را دیگر خودت انجام ده!!!

(۳)

يک آدم خيلي کِنِسی بُده، چي شَد بچياش نَادَدِه بخورن، يک روز اُند آخونه اُشدی
بُشش نو اُشباره اُپُست شيشه راغنی اکشد ای و اخردای، بُری تريخ بوئس و شه بُچش
زَت و اُشگت يکروز اتناشا وُنّه خالی اَسَر بُکُنش؟؟!

(3)

yak ādam xaili kenesi bode, či ša bečiyāš nādade boxoren, yak roz ond
a xuna ošdi posoš nu ošbāre a pošte šiša-e rāḡani akašedāy-o axardāy, bori
tarix boes-o ša bečoš zat-o ošgot yak roz otnāšā va none xāli asar bokoneš?!!

(3)

شخصی بسیار خسیسی بوده که به فرزندانش چیزی برای خوردن نمیداده است،
روزی به خانه شد و دید پسرش نان را به پشت بطری محتوی روغن مالیده و می خورد.
بسیار عصبانی شد و او را زد و گفت:
حتی یکروز نمیتوانی با نان تنها (بدون قاتق) به سر کنی!!

(۴)

اگو يك وختی سیل خیلی گپی اُند و اُمه شهر او اُشبو و بُری خونیا اُشتبنا، از میون ایهمه خونه تهنا خونه يك پیرزنی و خواسّ خدا خراب بوئس، مردم که همشودر بدر بوسینن مات واموندن که چوا خونه پیرزن نه تمیده، همشون چدن پشه پیرزن شدی اُپی چرخ اُدای و پمه وا رسیمو اکر دای، شگت: پیرزن مگه خبر اتنی چو بُده، اُشگت: نه، شگت اُمه جا اواشبرده اُمه کس در بدر بُسن او از مُجا اُدر چده چطهره که تو خبر اُتنبده، پیرزن اُشگت، مو! نپس سیل اُنده و او اُرو شِسّه مه اُدنم پَمم نم اُشکشد سون مگت یکچی بُده که پمه مه نم اُشکشد پس سیل اُنده اُ!؟

(4)

agü yak vaxti saile xaili gapi and-o ama-e šaar ow ošbo-o bori xonayā oš tombanā, az miyone i-ama xona tayā xona-e yak pirazani va xāsse xodā xarāb neboes, mardom ke amašu dar bedar bossonen māt vāmonden ke čüe xona-e pirazan netombede, amassup ceden a pese pirazan sodi apay čarx oday-o pama vā rismu akerdāy, šogot: pirazan maga xabar otni čü bode, ošgot: na, šogot amaĵa ow ošborde-o amakes darbe bossen ow az maĵā adar čede četaare ke xabar otnebode, pirazan ošgot, moe! napas sayl onde-o ow arow šesse, ma adanem pamam nam oškašedesson, magot yakči bode ke bamē nam oškašede, pas sayl onde-o!?!?

(۴)

گویند، روزی سیلی عظیم براه افتاد و همه شهر را آب فرا گرفت و خانه‌های بسیاری ویران شد، از بین آنهمه خانه، فقط سرای پیرزنی به اراده خداوندی آسیبی ندید. مردم در بدر و وامانده از این امر مات و میهوت شدند که چرا خانه پیرزن خراب نشده است. جملگی به نزد پیرزن رفتند او را در حال رشتن پینه دیدند و گفتند: پیرزن مگر خبر نداری چه شده است: گفت: نه، گفتند: آب همه جا را فرا گرفته و مردمان همه در بدر شدند چگونه است که تو بی خبر مانده‌ای، پیرزن در حالت تعجب گفت: وای پس سیل آمده و آب همه جا را فرا گرفته است حالا فهمیدم چرا پینه من نم گرفته بود. بخود می‌گفتم که نم گرفتن پینه‌ام بی علت نیست: حالا فهمیدم پس سیل آمده است!؟

(۵)

اگو يك روزی، يك نفر سه چورك گوشت اُشسه و اُشبو آخونه، اُشدى جى اُشنى كه گوشتو اُنيه، اُشبو آخونه اُهمسادشو واشگت كه صبا دائم اواسنم، همسادشو اُشگت خاب، صبون صبح وگه چو اُدر خونه همسادشو و اُشگت بى زحمت اُمى گوشت دنى ماده كه زنم شوى اُروز كتخ مَزبُر دُرَس بكو، همساده اُشگت: وُروم سياه گربه گوشتو اُشخرده، مردو باُبر اُشنيكه اُشگت: گربه مه نشو آده تا شېگرم، همساده شَنِشو دا و شُگرت، مُردو گربنو اُشكشى اُشدى كه سه چور كه، اُشگت: گوشت سه چورك گربه ام سه چورك؟! دروخ همساده جلب فاش بوئس.

(5)

agū yak rozi, yak nafar se čorak gūšt ošse-o ošbu a xuna, ošdi ĵay ošni ke gūštū onese, ošbu a xuna-e amsādašu-o ošgot ke sabā dāem avāsaem, amsādašu ošgot xāb, sabowna soobe vagga ču a dare xuna-e amsādašu-o, ošgot bi zaamat ami gūšte dei māde ke zenam šavi eroz katex mozbor doross boko, amsāda ošgot: vu!! rūm siyā Gorba gūštū ošxarde, mardū bābor ošneke ošgot: Gorba ma nešu āde tāšbegerem, amsāda šane šu dā-o šogeret, mardū Gorbaū oškaši ošdi ke se čorake, ošgot: gūšt se čorak Gorba-am se čorak?! doruxe amsāda-e ĵagab fāš boes

(5)

گویند روزی، يك نفر سه چارك گوشت خريده و به خانه برد، جائى براى نگهداشتن آن نيافت. به خانه همسايه برده گفت: فردا براى بردنش مى آيم: همسايه قبول كرد، فردا صبح گاه به خانه همسايه رفته گفت: بى زحمت گوشت ديروزی را بده كه زنم قصد پختن قاتق دارد. همسايه گفت: واى رويم سياه، گربه گوشت را خورده است. آن مرد باور نكرده گفت، گربه را نشانم ده تا او را بگيرم، همسايه گربه را يافته و با كمك مرد گرفتند. مرد گربه را وزن كرد. ديد سه چارك است. و با كمال تعجب گفت: گوشت سه چارك گربه هم سه چارك؟! دروغ همسايه دغل فاش شد.

گفتار دوم

همانندیهای

گوش محلی شیرازی و لاری

«بنام خدا»

در سال ۱۳۶۵ که اولین بار با دیوان کان ملاحت و مثنوی سه گفتار اثر بیاد ماندنی نظام الدین محمود متخلص به داعی و ملقب به «الداعی الی الله» شیرازی گوی اوایل سده نهم هجری، آشنا شدم رغبت و تمایل خاص به مطالعه و تحقیق در آن به من دست داد. بیش از همه یافتن لغات مشابه گویش لاری در این دیوان مرا به ادامه کار ترغیب می ساخت. در طی دوره دانشجویی و در ایام تحصیل هر زمان که فرصتی دست میداد در کتابخانه دانشگاه به کنکاش و جستجو در باب تحقیقات انجام شده بر روی لهجه محلی شیرازی دست می زدم، اما بیشتر از آنچه مرحوم محمدجعفر واجد، باحوصله و دقت خاص خویش به من می فهماند، نیافتم. تنها حاصل این تلاش دستیابی به مثلثات شیخ اجل سعدی و چندین بیت محلی از لسان الغیب حافظ بود. کتاب نامبرده بهمت استاد بزرگوار مرحوم جعفر واجد به طبع رسیده است. از آنجائیکه گویش محلی شیرازی در زمان حال رایج نیست، امکان تحقیق از گویشوران محلی نیز از من گرفته شد، به این ترتیب با بضاعت اندک خویش بیش از دهها بار کتب مذکور را خواندم و هر بار یافته های تازه، باعث علاقه بیشتر من میشد. یکی از مشکلات بزرگ در باب فهم دقیق این آثار، عدم استفاده از نشانه های آوانگاری در تصحیح استادانه محمدجعفر واجد می باشد. توضیح اینکه چون اشعار شاه داعی، سعدی و حافظ بزبان محلی است با رسم خط فارسی بدرستی نمیتوان به حرکات و یا آواهای آن پی برد. همین مشکل در مورد ضبط گویش لاری نیز مصداق دارد. استاد جعفر واجد به ارتباط نزدیک گویش لاری و محلی شیرازی پی نبرده، که در صورت اطلاع، میتوانست تصحیح خویش را بر کتب مذکور پربارتر از آنچه که هست به انجام می رساند. اشتباهات جزئی در برگردان محلی شیرازی به فارسی کنونی در این کتب بچشم میخورد که با بررسی عمیق تر میتوان کمبودها را

برطرف ساخت.

بهر روی دستیابی به این کتابها برای نگارنده نعمتی بزرگ بشمار میرفت، و میتوانست مرا به تاریخ گویش لاری که همیشه مشتاقانه در پی آن بودم آشناتر سازد. مطالعه و تحقیق در باب گویشهای محلی - که معمولاً آثاری در مکتوب از آنها بر جای، نمانده است - و شناسائی ارتباط تاریخی آنها، میتواند راهگشای بسیاری از مسایل ناگشودنی در ادبیات فارسی باشد.

گویش محلی شیرازی که تا سه چهار قرن پیش زبان بومی مردم شیراز بوده است، متأسفانه در سده‌های اخیر بدلیل گوناگون و بمرور زمان از بین رفته و بازمانده‌هائی اندک هنوز در محاوره شیرازیان از آن بر جای مانده است. به استناد گفته استاد محمدجعفر واجد آثاری که از گویش محلی شیرازی بر جای مانده، عبارتند از: دو جمله از کتاب فردوس المرشدیه و ابیاتی چند از مثنوی مثلثات شیخ اجل سعدی و چند بیت در غزل مثلث خواجه بزرگ حافظ و کتاب کان ملاحظت و سه گفتار و چند بیت از غزل مثلث عارف شاه داعی و ابیاتی از شاعر دانشمند فاضل شیخ ابواسحاق احمد متخلص به حلاج و معروف به شیخ اطعمه و بسحق شیرازی می‌باشد^(۱).

مطالعه و تحقیق در زبانهای محلی یکی از ضروریات شناسائی دقیق زبان پارسی است، و این امر در وهله اول برعهده گویشوران آن می‌باشد، در راستای این امر - هرچند با بضاعت اندک و توشه امید - در این مقاله سعی شده است که در جهت روشن شدن ارتباط نزدیک این دو گویش تا آنجا که در توان باشد اقدام شود. این مشابهت در بعضی موارد تا بدانجاست که میتوان گفت، اگر شیخ اجل سعدی و یا لسان الغیب حافظ و یا عارف کامل شاه داعی در میان همشهریان عزیزم به لهجه پهلوی شیرازی صحبت می‌فرمودند، درک گفته‌های ایشان برای ما بطور قطع و یقین بیش از دریافتهای اهلای عزیز شیراز در عصر معاصر می‌بود.

تحلیل و برداشتهای مفصل زبانشناسی را به عهده پژوهشگران و ادیبان فارسی گذاشته، امید به راهنمایی و ارشاد ایشان دارم:

این مقاله از سه بخش زیر تشکیل شده است:

۱- برای درک بهتر مشابهت‌های گویش محلی، شیرازی و لاری، ابیاتی چند از سروده‌های سعدی، حافظ و شاه داعی همراه با برگردان آن به فارسی کنونی آورده شده

است.

۲- دگرگونیهای واجها در دو گویش شیرازی و لاری با فارسی کنونی مورد بررسی قرار گرفته است. این بخش میتواند در جهت بازسازی گویش محلی شیرازی مورد استفاده قرار گیرد.

۳- در پایان حدود ۲۰۰ واژه همانند لاری و محلی شیرازی به استناد سروده‌های مذکور آورده شده که بدلیل طولانی شدن بحث از آوردن اشعار خودداری شده و خوانندگان به شماره ابیات ضبط شده در مقابل هر کلمه که از کتاب کان ملاحظت و مثنوی سه گفتار، تصحیح استاد محمد جعفر واجد ذکر شده مراجعه نمایند. برای درک هرچه بیشتر و دقیق این ارتباط مراجعه به کتب مذکور الزامی است.

بسیار خوشوقتم که در این مقال ارتباط فرهنگی عمیق دو گویش شیرازی و لاری را مورد بحث قرار می‌دهم از همه شیرازیان و لاریهای عزیز صادقانه تمنا دارم که کمبودهای کار را بر من بخشیده، از راهنمایی و ارشاد دریغ نفرمایند.

«محمدباقر وثوقی»

تذکر: خوانندگان عزیز هر يك از اشعار ذکر شده در این مقال که از سروده‌های سعدی- حافظ و شاه داعی می‌باشد به شماره صفحه قید شده در کتب زیر می‌باشد که در صورت تمایل می‌توانند بدان مراجعه کنند:

شاه داعی، شرح کتاب کان ملاحه و مثنوی سه‌گفتار، نوشته محمودجعفر واجد، انتشارات فرهنگ و هنر فارس ۱۳۵۳ سعدی، شرح و تصحیح مثلثات شیخ اجل سعدی، نوشته محمدجعفر واجد، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس حافظ، شرح و تصحیح مثلثات شیخ اجل سعدی، نوشته محمدجعفر واجد، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس.

چه داند اُی کِش سه پخ خوردست و تفتست که مسکینی و سرماگُسنه خفت است
(سعدی ص ۱۹)

آنکه سه بار خورده و گرم است چه می داند که مسکینی در حال سرما گرسنه خوابیده است.

که مپسندت که مُه خه از غصه بکشم که گرد اُمِ کرد نخرم یا نبخشم
(سعدی ص ۲۳)

چه کسی می پسندند که من خود را از غصه بکشم، چون گرد کردم، آنرا نخورم یا به نیازمندان نبخشم.

کُعارف باد بکانداز جُمه ی نو اگور جدُمِنت کِش دربه از تو
چون عارف از جامه نو غره شود به گور یهود ماند که بیرونش به از درونست.

کُخیر اُتبو اُزی معنی کت اُشنُفت بگُی رحمت و سعدی با کش ای گفت
(سعدی ص ۴۰)

چون از این معنی که شنیدی ترا خیر و منفعتی باشد بگو رحمت باد به سعدی که این سخن بگفت.

غم ای دل بوات خوردناچار و غرنه او بنی اُخت نِشادی
(حافظ ص ۶۵)

ای دل، بایستی بناچار غم بخوری و گرنه غم به تو روی می کند و تو را توان دیدن آن را نشاید.

رُزیش بوخضراز چشمه دل آو حیات ولی نصیب سکندر نبوجِلز ظلمات
(شاه داعی ص ۵۷ کان ملاحه)

خضر را از چشمه دل آب حیات روزی بود، ولی نصیب اسکندر جز ظلمات نبود.

وجود آفتو و وحدت بگی و سایه مگی که سایه نی جِلز نم نیستی انوار
(شاه داعی ص ۱۳۸)

وجود آفتاب وحدت را بگیر و سایه بگیر و بشمار درمیاور زیرا سایه جز نام نیستی نور نیست.

همانند بهای گویش محلی... ۱۰۳

مَه پش نده دوطریق ازحقایق توحید رفیق هردونظرَبش وچش حقیقت اُدار
(شاه داعی ص ۸۶)

من دوراه ازحقایق توحید به پیش پای تو نهاده‌ام، رفیق هردو نظر باش و چشم حقیقت بدار.
د: ۱۹؛ ف: ۵۲؛ از ص ۴۴ تا ص ۱۴۹ گویش لاری

عروس بیت دِلن جمع‌هی مناسب چش اَهم نه چش و دل اوکان طماش‌ی اسرار
(شاه داعی ص ۸۸)

عروس بیت دل است جامه‌ایکه مناسب چشم باشد. چشم را بر هم نه و با دل تماشای اسرار کن.

نمی‌نلم ز سلوکی که بو وصول شَهدم که گنج از عقب مارن وگل از پی خار
(شاه داعی ص ۹۲)

از سلوکی که وصول در پی اش باشد نمی‌نالَم، چه گنج از عقب مار و گل از پی خار است.

می‌بنم رخسارمعنی می‌بیم زلف مراد مَم کَری نی غیر از ای کِم گفت هرگز صبح وشام
(شاه داعی ص ۱۴۶)

رخسار معنی را می‌بینم و زلف مراد را می‌بویم، مرا غیر از این که گفتم هرگز در صبح و شام کار دیگری نیست.

وآرسه چَش بدوستم شه پش که گش‌هاکان تومیگیه که ببش وی مه مم نمی‌شاتن
(شاه داعی ص ۱۵۶)

به اشك چشم پیشش دویدم که گوش کن، تو میگوئی که بی‌من بمان من نمیتوانم.
مردم شینه هم میگفت چومیدوم وی خه یامست شرابن‌ام یا وی دل و دیواهن
(شاه داعی ص ۱۷۵)

مردم بهم می‌گفتند، چو بیخود می‌دویدم که این مرد یا مست شراب است یا بی‌دل و دیوانه.

شَز دل خه را اَعلی فیض نور سرّ ولایت بکه شَز اُی ظهور
(شاه داعی ص ۴ مثنوی سه گفتار)

از دل خود به علی (ع) فیض نور داد، سر ولایتش را از علی (ع) ظهور کرد.

روشه سِرِی خیر وسعادت نَدست هرکه سر خُش و عبارت ندست
(شاه داعی ص ۹ سه گفتار)
هر که سر خود را به عبادت نهاده است، رو به سرای خیر وسعادت نهاده است.

جَنَّتَه کش ساهت خدای کیهان راست و پهنی زمی و آسمان
(شاه داعی سه گفتار ص ۱۴)
بهشتی که خدای جهان آنرا درست کرده به پهنای زمین و آسمان است.

کم بُخه کم خَو بکان و کم بگی عزلت آپش گی و فراغت بجی
(شاه داعی سه گفتار ص ۲۹)
کم بخور، کم خواب کن، کم بگوی، تنهایی و برکناری پیش گیر و آسودگی بجوی.

هرکه رُزی اِنکُه و کامی رسی از پی خدمت و مقامی رسی
(شاه داعی سه گفتار ص ۳۰)
هر کس اینجا به مقامی رسید، از بهر خدمت خلق به مقامی رسید.

قَصّه جودش بگیم اندکی غر گش هش بوت شه سی مه یکی
(شاه داعی سه گفتار ص ۳۳)
قَصّه جودش را اندکی گویم، اگر گوش هوش بسوی من، کسی داشته باشد.

تذکر: اعداد ثبت شده در جلوی کلمات پهلوی شیرازی شماره ابیات در دیوان کان
ملاحظت به کوشش مرحوم محمدجعفر واجد میباشد که بدلیل طولانی شدن بحث از آوردن
عین ابیات خودداری شده است خواهشمندم در صورت تمایل، جهت تطبیق بهتر به کتاب
نامبرده مراجعه نمائید.

(دگرگونی واج‌ها)
تطبیقی لاری، شیرازی، فارسی

۱- بطور نامنظم واکه [a] (ا) در گویش لاری و شیرازی بجای [ā] (آ) در فارسی می‌آید:

فارسی	شیرازی	لاری
نام	۱۳۷	نام
جامه	۱۴۳	جامه
کار	۱۳۴	کر
مروارید	۳۹۱	مروری
ماهی	۵۰۵	مهی
درازی	۴۶۳	درزی
پاره	۶۹۶	پره
باریک	۲۹۴	بریک
باش	۱۷۳	بش
بار	۲۳۵	بر

۲- بطور نامنظم واکه [e] (اِ) در لاری و شیرازی بجای [i] (ای) در فارسی می‌آید:

فارسی	شیرازی	لاری
پیش	۱۳	پش
ریش	۱۸۶	لش
بیش	۵۳۸	بش
بیشتر	۵۳۸	بشتر
بمیر	۵۲۰	بمر
رقصیدن	۲۱۵	رخسده

۳- واکه (آ) [ā] پیش از یاء اضافه در فعل امر می‌افتد و ماقبل آن مفتوح می‌شود.

فارسی	شیرازی	لاری
	۳۹۵	جی تو

سری تو seryto سری تو ۱۹۵ سرای تو

۴- (ان) [بجز موارد جمع] در مشابه فارسی، در شیرازی و لاری به (او) [u] تبدیل میشود. و در هر دو گویش در حالت اضافه (ن) حذف نمیشود و [u] (او) به (ا) [o] تبدیل می شود:

لاری		شیرازی	فارسی
ارزو	arzu	ارزو	۶۴۸
زبو	zabu	زبو	۵۱۰
جو	ju	جو	۴۵
نو	nu	نو	۴۷۱
آسمو	āsamu	آسمو	۶۵۴

۵- در شیرازی [n] (ن) مصدر حذف شده و ماقبل آن مضموم می آید:
در لاری [n] (ن) مصدر حذف شده و ماقبل آن مفتوح می آید:

لاری		شیرازی	فارسی
برده	borda	برده	۵۴۱
کرده	kerda	کرده	۱۰۲
خرده	xarada	خرده	۱۱۵

۶- بطور نامنظم در هر دو گویش گاه بجای همخوان (ق) [q] همخوان (خ) [x] بکار

میرود:

لاری		شیرازی	فارسی
رخص	raxs	رخص	۱۲۹
نخش	naxš	نخش	۳
وخت	vaxt	وخت	۳۴۴

۷- واکه (ا) [e] در لاری و شیرازی بجای (این) نشانه اشاره می آید:

۸- بطور نامنظم همخوان (و) [v] در لاری و شیرازی بجای (ب) [b] در فارسی

می آید:

فارسی	شیرازی	لاری
بدید	۵۴۷	vadi
خواب	۳۴۷	xow
بجای	۵۷۹	vajay

۹- در لاری و شیرازی نشانه مفعول واسطه وجود ندارد و با شناسه‌های پیشین و پسین مفعولی استعمال می‌شود جهت اطلاع بیشتر به بخش شناسه‌ها در صرف فعل گویش لاری مراجعه نمایید.

۱۰- بطور منظم در لاری و شیرازی بجای همخوان‌های (ب - پ - ف) [b] [p] [f] واکه ترکیب او (ow) می‌آید:

فارسی	شیرازی	لاری
کفش	کوش	kowš
بنفش	بنوش	benowš

۱۱- همخوان (ك) مفتوح در لاری و شیرازی برای استفهام از زمان می‌آید:
(که) [ka] لاری (که) شیرازی ۲۰۳ فارسی (کی)

۱۲- همخوان (ك) مضموم برای استفهام از مکان در هر دو گویش می‌آید:
که [ko] (لاری و شیرازی ۱۸۴) به معنای کجاست.

۱۳- همخوان (ك) مکسور بجای (چه کسی) در فارسی می‌آید:
که [ke] (لاری و شیرازی ۳۹۵) به معنای چه کسی است.

۱۴- واکه (او) [u] در فارسی، در هر گویش به (ا) [o] تبدیل می‌شود:

فارسی	شیرازی	لاری
روز	۱۹۳	roz
بوی	۲۱۱	boy
روی	۱۷۳	roy

۱۵- اجزاء پیشین [a - u - o] در هر دو گویش برای صرف فعل در وجوه امری بکار

میرود:

فارسی	شیرازی	لاری
بیند	۲۲۹	آبن āban
بجاآر	۵۸۶	آجایا ajābiyā
بنهد	۵۴۰	انسه onese
بخوان	۱۵	اوخن üxan

۱۶- در هر دو گویش لاری و شیرازی، صرف فعل در زمان گذشته در مقوله لازم و متعدی صورت میپذیرد. (مرحوم واجد به این نکته پی نبرده و همین امر باعث بعضی اشتباهات در برگردان اشعار شیرازی شده است).

فارسی	شیرازی	لاری
خورد	۵۷۹	اُسْخه ošxa
دیدم	۲۲۰	اُمْدی omdi
۲۲ (مثلثات سعدی) کردم	امکرد	امکه omke

واژه‌نامه تطبیقی فارسی - شیرازی - لاری

لاری	فارسی	شیرازی
Axo bedā	آخو بدا	بخودای [۲۴۵]
āsamoni	آسمونی	آسمنی ۶۵۲
āsuni	آسونی	آسنی ۴۰۴
ond-ama ^(۱)	آند(آمه)	آمه ۲۷۸
ow	آو	آو ۱۴
ābani	آبنی	آبندی ۲۲۹
bobu	آبو	آبه ۲۷
a – peš	آپش	آپیش ۲۶۷
ot	آت	آترا ۴۷۷
otbü	آتبو	آتبو س ۴۰
adar	آدر	آدر ۳۶
adarko	آدرکه	آدرکان ۵۹۳
vadi	آدی	آدی ۱۲۱
arzoni	آرزونی	آرزانی ۶۴۸
xars	آرس-خرس	آرس ۴۴۳
zabü	آزبو	آزبان ۵۴۲
estara	آستاره (درلهجه خنجی آستره)	آستاره ۲۳۱
oš	آش	آش ۲۱
	بجای او	
	وشین ضمیر	
ondem	آندم	آمدم ۲۲۰
omdi	آم دی	آمدی ۲۲۰

omke	اُمکه	کردم	۱۹(س)	اُمکرد
ešu	اِشو	ایشان	۶۱۲	امشان
anka	اَنکه	آنجا	۱۹	اَنکه
enke	اَنکه	اینجا	۲۰	اَنکه
üxane	اُوخَنه	بخواند	۱۵	اُوخَنِت
bedovem	بَدوَم	بدوم	۲۲۱	اُد دُوَمِن
bezan	بَزَن	بزن	۱۴۷	اُوَزَه
ones	اُنِس	بگذار	۲۶۲	اُونِس
onese	اَوْنِسِه	بنهد	۲۷۷	اَوْنِه
šāow	شَاو	آورد	۵۰۸	وَه
a - am	اَهَم	به هم	۵۰۸	اَهَم
e - ede	اِدِه (یا) اِ	این	۲۵	اِی
base	بَسِه	بس است	۲۲۴	بَسِن
bebaš	بِیَش	بیاش	۲۸۷	بِیَش
bebine	بِیْنِه	ببیند	۶۹۱	بِیْنِه
bü	بو	باشد	۴۷۶	بوت
bobü	بِیو	بیاشد	۴۷۶	بِیِه
ošbu	اَشبو	ببرد	۲۸۳	بِیِه
bobu	بِیو	بیر	۲۸۳	بِیِه
bebi	بِیِی	بیاشی	۵۳۶	بِیِی
vāju	وَاچو	بجوی	۱۶۷	بِجِی
boxo	بُخِه	بخور	۶۲۱	بُخِه
bode	بُدِه	بوده است	۲۱۸	بُدِسْت
bodessem	بُدِسَم	بوده ام	۴۱۰	بُدِسْتَم
bedessen	بُدِسِن	بودستند	۶۴۲	بُدِسْتِن
bodem	بُدَم	بودم	۱۴۹	بُدَم
bedaan	بُدَن	بدان	۲۴۴	بُدَن
dovessem	دُوِسَم	دویدم	۲۸۷	دُوِسْتَم
bodeš	بُوْدَش	بودی	۵۶۱	بُدِی

bar	بَر	بارکشیدنی	۲۳۵	بَر
bar	بَر	بارخوردنی	۲۴۷	بَر
bor	بَر	دسته - گروه	۵۳۲	بَر
baru	بَرُو	باران	۱۵۲	بَران
borm	بَرُم	ابرو	۴۳	بَرُو
barik	بَرِیک	باریک	۲۹۴	بَرِیک
bazāl	بَزال	بازار	۲۲۱	بَزار
baš	بَش	باش	۱۷۳	بَش
beš	بِش	بیش	۵۳۸	بِش
bešā	بِشا	بتوان	۱۱۵	بِشا
bešu	بِشو	بشوی	۲۳۸	بِشور
ču	چو	برفت	۳۴۱	بِشه
bafr	بِفر	برف	۱۵۲	بِفر
boko	بُکو	بکن	۱۷	بَکان
oške	اَشْکِه	بکرد	۱۵۰	بَکِه
begü	بِگو	بگوید	۲۰	بَگوت
bogü	بِگو	بگوی	۱۳۸	بَگی
begi	بِگی	بگیر	۱۴۸	بَگی
bala-i	بَلْنی	بلانی	۵۸۵	بَلْنی
bem	بِم	باشم	۲۰۳	بِم
bemerem	بِمِرِم	بمیرم	۵۲۰	بِمِرِم
bone	بُون	بام	۹۶	بِن
(در حالت اضافه)				
benowš	بِنوش	بنفش	۲۱۱	بَنوشه
beniš	بِنیش	بین	۳۹۹	بَنی
bü	بو	باشد	۱۵۱	بُو
ošbu	اَشْبُو	برد	۲۴۴	بُه
beerem	بِهَرِم	بگذارم	۶۷۹	بِهَلِم
bü	بو	بوی	۲۱۱	بِی

beket	بِکَت	بیفتد	۳۴۹	بیوت
pex	پَخ	نوبت	۱۹ سدی	پَخ
pore	پَر	بسیار است	۱۸۰	پَرَن
para	پَرَه	پاره	۶۹۶	پَرَه
peš	پَش	پیش	۱۳	پَش
peštar	پَشْتَر	پیشتر	۶۵۲	پَشْتَر
pana	پَنَه	پناه	۴۴۸	پَنَه
paanā	پَهَنّا	پهنای	۵۷۵	پَهَنّی
totke	تَوْتِکِه	توکردی	۴۸۵	تَت کرد
taar	تَهَر	تلخ	۱۱۶	تَحْلَه
tazdass	تَزْدَسّ	از دست تو	۵۱۶	تَز دست
taš	تَش	آتش	۴۶۷	تَشْت
to-eš	تَوِاش	توئی	۲	تَوِهه
taanā	تَهَنّا	تنها	۱۹۷	تَهَنّا
totke	تَوْتِکِه	تو کردی	۱۷۵	تِی کرد
čod	چُد	یهود		جُد
ĵellaz	جَلّ از	جواز	۱۱۰	جمغه یا جَلّ از
ĵama	جَمه	جامه	۱۴۴	جُمه
ĵu (در حالت اضافه جُن گویند)	جَو	جان	۴۵	جُن
ĵay	جِی	جا	۳۳۹	جِی
ĵaii	جِیّی	جائی	۳۹۴	جِیّی
čār	چَار	چهار	۷۰۲	چار
čebū	چه بو	چه باشد	۳۷	چَبوت
čaš	چَش	چشم	۱۴۴	چَش
čekar	چَکَر	چکار	۴۷۳	چَکَر
cū-e	چوا-چه تهری	چون-چگونه	۲۱۲	چَو
četari				
či	چی	چیز	۵	چی

xow	خو	خواب	۱۴۹	خاو
xot	خُت	خودت	۴۶	خُت
xoš	خُش	خودش	۱۱۱	خُش
xom	خُم	خودم	۲۶۵	خُم
xarda	خَرْدَه	خوردن	۲۵۲	خَرْدَه
xo	خِه	خود	۵	خِه
dā	دا	داد	۳۴۹	دا
deda	دَدِه	دیدن	۵۰۱	دَدِه
darazi	دَرزِی	درازی	۶۴۳	دَرزِی
dorow (درلهجه)	دُرُو	دروغ	۱۹۰	دُرُو
doz	دُز	دزد	۶۱	دُز
doš	دُش	دیشب	۲۸۶	دُش
dovessem	دُوسِم	دویدم	۲۲۰	دُوسِم
dove	دُوی	دوید	۵۰۲	دُوه
ošdi	اُشْدی	دید	۱۵	دی
divā	دیوا	دیوانه	۳۰۰	دیوا
raxs	رخص	رقص	۱۲۹	رخص
raxseda	رخسده	رقصیدن	۲۱۵	رخسده
roz	رُز	روز	۱۹۳	رُز
leš	لِش	ریش	۱۸۶	رِش
rowna	رَوَنه	روانه	۷	رَوَانه
zer	زِر	زیر	۶۵۳	زِر
zemi	زِمی	زمین	۵۷۵	زِمی
zat	زَت	زد	۱۹۴	زَه
sāta	سَاَتِه	ساختن	۵۷۵	سَاهَتِه
saday	صَدی	صدای	۳۴۴	سَدی
sarvaxt	سَرَوخت	سروقت	۳۴۴	سَرَوختِه
sirow	سیراَو	سیراب	۳۴۶	سِرَاو

sayl	سیل	تماشا	۱۹۵	سیل
soy	سُی	سوی	۶۳۰	سُی
šeri	شری	شیرین	۲۰۶	شیری
šeri-e	شری ا	شیرین است	۳۵۵	شریبه
šaz	شَز	ش ضمیر یا زانده	۴۱۵	شَز
še	شه	نشست	۱۰۷	شَسْت
šow	شو	شب	۲۱	شو
šowanarozī	شوانه رُزی	شبانه روزی	۵۰۵	شوانرُزی
sowz	سوز	سبز	۵۰۸	صوز
qass-qast	قَصْت-قَصّ	قصد	۲۹۹	قَسْت
kotāb	کُتاب	مکتب	۳۴۹	کُتاو
kar	کَر	کار	۱۳	کَر
kari	کری	کاری	۵۱۷	کری
kešxa	کَشخه	که آنرا خورد	۲۶۱	کَشخه
ko	کُه	کجا	۶۵۱	کوه
boko	بُکو	کن	۱۸۴	کُه
ko-e	کُوا	کو	۶۵۱	کُه
ke مانند	کِه	کرد	۶۴۰	کِه
omké				
ke	که	چه کس	۱۱۶	که
akoy	اُکی	کو-کجاست	۲۴۲	کُی
goš	گُش	گوش	۱۸	گُش
gošna	گُشنه	گرسنه	۱۹ سعدی	گُسنه
gi	گی	گیر	۶۲۱	گی
mabaš	مبَش	مباش	۲۱۶	مَبَش
maxo	مَخه	مخور	۳۹۴	مَخه
morvari	مروری	مروارید	۲۵۳	مروری
mazpeš	مزِپش	از پیش من	۳۷۴	مزِپش
mazxo	مزَخه	مرا از خود	۴۲۲	مزَخه

mako	مَکِه	مکن	۲۰۹	مَکِه
magi	مَگِی	مگیر	۱۳۸	مَگِی
magü	مَگُو	مگوی	۷۰	مَگِی
ma-omdede	مِه اُمِدِدِه	من دیده ام	۳۳	مُم دِدِن
men	مِن	میان	۶۵	مِن
mapeš	مِه پَش	پیش من	۳۱۴	مِه پَش
ma-eer	مَهر	مگذار	۳۳۵	مَهل
ma-ii	مَهِی	ماهی	۵۰۵	مَهِی
ašaxe	اَشَخِه	می جهد	۳۵۲	میجَخِه
axane	اَخَنِه	می خواند	۵۹	میخَت
ašā	اَشَا	میتوان	۶۵	می شا
ačem	اَچِم	میردم	۴۲۵	می شِم
nebem	نِیم	نباشم	۲۰۳	نِیم
naxš	نَخَش	نقش	۳	نَخَش
nada	نَدِه	نهادن	۲۷۱	نَدِه
nazik	نَزِیک	نزدیک	۲۵۹	نَزِیک
ones	اَنِس	نِه - بنه	۳۳۲	نِس
anesem	اَنِسِم	نهم	۸۶	نِسیم
neša	نِشا	نتوان	۱۴۱	نِشا
nāčem	ناچِم	نروم	۹۰	نِشِم
naɣd	نَغْد	نقد	۱۹۷	نَغْد
nam	نَم	نام	۱۳۷	نَم
non (درحالت اضافه)	نَن	نان	۴۷۱	نَن
oš-nenā	اَش نِنَا	تنهاد	۷۹	نِنَا
ni	نِی	نیست	۱۵۶	نِی
āde	اَدِه	بده	۵۳	وَادِه
vāz	وَاَز	باز	۳۲۰	وَاَز
vāya	وَايِه	آرزو	۴۲۷	وَايِه

همانندیهای گویش محلی... ۱۱۷

vadi	ودی	پدید	۲۳۹	ودی
var	وَر	بالا	۶۵۴	وَر
vasoy	وَسُی	برای	۷۲	وَسُی
āde	آده	بده	۲۳۴	هاده
arum	آروم	حرام	۲۴۵	هروم
em	اِم	هستم	۳۶	هم
üxan	اوخن	بخوان	۱۸	هُوخان
ijjā	هیجا	هیج جا	۷۱۰	هیجا

گفتار سوم

امثال و حکم در گویش لاری

گردآورندگان

محمدباقر وثوقی و یوسف رزاقیان

«به نام خدا»

ضرب المثل‌ها یکی از ارکان اصلی هر زبانی است که دقت و کنکاش در آن موجب شناسائی فرهنگی، اخلاقی صاحبان آن می‌باشد. گویش لاری همانند بسیاری از زبانهای رایج دارای ضرب المثل‌هائی است که از یکطرف با تاریخ قومی و نژادی و از سوی دیگر با خصوصیات فرهنگی، محیطی آن ارتباط تنگاتنگی دارد. در جای جای ضرب المثل‌های لاری روحیه تاجرماندانه، عسرت و سختی روزگار، بی‌آبی و تشنگی، غریب‌پرستی افراطی، یکرنگی و بی‌ریائی، تلاش و قناعت موج میزند که همه آنها معرف محیط فرهنگی، اجتماعی مردمانش است. متأسفانه به دلایل گوناگون این گویش شیرین که آخرین بازمانده‌های زبان پهلوی در جنوب ایران است، روزبروز به دست فراموشی سپرده شده و همراه با پیرزنان و پیرمردانش به دل خاک سپرده می‌شود. یکی از عوامل عمده چنین افولی را میتوان تناقض و دوگانگی بافت شهری دانست. چه پس از زلزله خانمانسوز اردیبهشت ۱۳۳۹ در ۵ کیلومتری لار، شهری با بافت جدید ساخته شد که اگرچه به دلیل پیش‌بینی‌های لازم، قابلیت استقامت در تکانهای طبیعت را دارد و اما ساختار شهری آن توان حفظ و نگهداری گویش لاری را نداشته و تفاوت بارز در تکلم مردمان این دو شهر که از يك پیکره جدا شده‌اند هم‌اکنون به خوبی روشن است. مطالعه بر روی اثرات تخریبی بافت جدید شهری بر گویش لاری، موضوعی است که تا به حال کسی بدان نپرداخته و از حوصله این مقال بیرون است. عامل دیگر را میتوان در خود ناباوری و تواضع و فروتنی بیش از افراط‌آمیز مردمان خونگرم این سرزمین جستجو کرد. سیر قهقرائی استعمال گویش لاری پس از گسترش سیستم‌های جدید آموزش شدت روزافزونی یافت. تا جائیکه هم‌اکنون بسیاری از مردم لار- خصوصاً در شهر جدید- فرزندان‌شان را وادار به تکلم زبان فارسی می‌کنند. غافل از اینکه گویش لاری پیکره‌ای سره از زبان فارسی است

و بجرئت میتوان گفت که اگر سعدی و حافظ با لهجه شیرازی در میان این شهر سخن می‌گفتند، درك گفته‌هایشان برای ما بسیار راحت و آسان می‌بود، و مشتاقان میتوانستند با همین گویش لاری هم کلام سعدی و حافظ باشند.

با این تعبیر، و بدلیل از بین رفتن تدریجی واژه‌های اصیل لاری، بر آن شدیم تا نسبت به ثبت و ضبط ضرب‌المثلها اقدام نماییم. آنچه پیش‌رو دارید حاصل تحقیقات ۷ ساله و مصاحبه‌های بیشمار با گویشوران محلی و تطبیق آن با ضرب‌المثلهای فارسی می‌باشد. قبل از خواندن این نوشتار تذکر چند نکته را ضروری می‌دانیم:

۱- از کلیه گویشورانی که ما را در گردآوری این مجموعه یاری داده‌اند کمال تشکر و امتنان را داریم. و بدلیل کثرت تعداد آنان از ذکر نام خودداری می‌کنیم. موقعیت سنی این گویشوران بالای ۵۰ ساله بوده و سعی شده است که با کسانی مصاحبه شود که کمتر تحت تأثیر زبان فارسی بوده‌اند. و همچنین برای درك بهتر اصالت هر مثل، به ضبط گوناگون در محلات مختلف پرداخته از آن میان، مثل‌هائی را که حداکثر تشابه را نشان داده برگزیده‌ایم. ضمناً برای اصالت بیشتر کار از ضبط تصادفی در هنگام محاوره عادی روزمره نیز استفاده گردیده است.

۲- برگردان دقیق و جزء به جزء گویش لاری به زبان فارسی امکان‌پذیر نیست، چه تمثیل خود محدوده فرهنگی خاص را داراست که گاه سکوت در برگردان آن گریزناپذیر می‌نماید. آنجائی که برگردانی به فارسی ارائه شده است، بدلیل مشکل مذکور از سلاست و روانی شایانی برخوردار نیست. خوانندگان برای اطلاع دقیق‌تر از برگردان فارسی کلمات میتوانند به کتاب فرهنگ لارستان اثر دکتر احمد اقتداری و یا به مطالعات لارستانی اثر کوچی کامیوکا مراجعه نمایند.

۳- در این نوشتار تنها به ضبط ضرب‌المثلهای لاری بسنده شده است، و از پرداختن به لهجه‌های دیگر لاری (بستکی - خنجی - گراشی - اوزی - فیشوری - بیخه‌ای و فداغی) به دلیل گستردگی بیش‌ازحد خودداری شده است.

۴- تا آنجا که در توانمان بوده، ضرب‌المثلهای لاری را با فارسی مطابقت داده‌ایم که این امر با مراجعه به کتب امثال و حکم اثر مرحوم دهخدا، گزیده امثال و حکم دکتر دبیرسیاقی و کنکاش در امثال و حکم نوشته سیدیحبیبی برقی صورت پذیرفته و در هر مورد ارجاع لازم داده شده است.

۵- حدود (۶۰) مثل با مثل‌های گردآوری شده توسط دکتر احمد اقتداری مشابه می‌باشند که در زیرنویس هر يك توضیح داده شده است.

امثال و حکم در گوبش لاری ۱۲۳

۶- مسلماً در این مقال کمبودهائی بچشم میخورد، امید که خوانندگان عزیز از راهنمائی دریغ نفرمایند.

محمدباقر وثوقی

یوسف رزاقیان

«آ» [Ā]

۱- آدم آم فحله آم آدم^(۱) (آدم کارگر روزمزد هم آدم)

Ādam Ādam faala am Ādam

در موردی گفته می شود که کسی بدون لیاقت، ادعای کاری یا توقع مزدی و احترامی داشته باشد.

۲- آدمه کینس گوه بَسکه او وه کَشده خُه ناخوی (آدم خسیس مثل گاو بستک^(۲) آبی که خود از چاه کشیده نمی خورد).

Adame kenes Gow-ve bassake ow-ve kašeda-e xo,nāxoy

در مورد خست بیش از اندازه گفته می شود.

۳- آسینت بُلند نبو (آسینت بلند نشود)

Asinot boland nebū

در کلام زنان آید: به این معنی که اگر شوهر پولدار شود امکان بریدن از همسر و خانواده را پیدا می کند.

۴- آفتووه تا بسو و تشه زنه بوآ (آفتاب تابستان و آتش نامادری)

Āftowe tābesso-o taše zene boā

در بی مهری و بدرفتاری نامادری گفته می شود.

۵- آک و واکش چده (سرخی از صورتش رفته است)

Āko vākoš čede

نداری و فقر را گویند.

«أ» [A]

۱- اَپِشِه خَر چه کاه چه زَعِفِرُو (پیش خر چه کاه چه زعفران)^(۱)

Apeše xar če kā če zaaferu

در موردی گفته می‌شود که شخص قدر و قیمت چیزی را نداند.

مشابه فارسی این ضرب المثل (چون زعفران به نزدیک درازگوش)^(۱)

۲- اَپِشِه خَر جُو پاك مَكِه (روبروی خر جو پاك نكن)^(۲)

A Peše xar ĵow pāk mako

پیش کسی که نمیخواهی به مال تو طمعکار شود عملی انجام مده

۳- آتَه‌ی پام اَگِل بَش (جلوی پایم به گل بیفتی)

A tay pām a gel baeš

نفرینی است

۴- اَخِه وَاچَدَه (در خود فرو رفتن)

Axo vāčeda

در موردی گفته می‌شود که شخصی بر اثر شنیدن حرفی، ناراحتی شدید به او دست داده است.

- آدانی آخِرُش آدانیه

Adāni āxeroš Adāni-e

تازه بدوران رسیده با همه ثروتش خصلتهای گذشته‌اش را از دست نمیدهد.

- هر که وَ يَك جا و هَمه جا، هر که و هَمه جا و اِيچ جا^(۳) (هرکس به يك جا، به همه جا و هر کس به همه جا، به هیچ جا)

Arke va yak ĵā va ama ĵā arke va amaĵa va ič ĵā

مشابه فارسی^(۴): آدم هزارپیشه کم مایه میشود

- هَر کِه تَش اَ لوئه کُماچه خُش اُگن (هرکس آتش روی کماچ خودش می‌کند)

Arke Taš alüe komāče xoš akon

کنایه از این است که انسان نایستی به کمک دیگران چشم داشته باشد.

- حَرَفِه گَپ تر از خه مَزَن (حرف گنده تر از خودت نزن)

Arfegaptar az xo mazan

لاف مزن

- حَرَف اَز خه نازِتائی «گفتنش از روی اراده نیست»

Arf az xo nāzetāy

گفته هایش بی ارزش است.

- هرچه فُحش آدایش دو تا پوسه گردو پُر نابو (هرچه فحش دهی دو پوست گردو پر نشود)

Arče Fooš Ādaeš dotā püsse Gerdü por

nābü

کنایه از بیهودگی فحاشی است.

- هر که ببینه پَسه پات اَرَمِه از اَمه جات (هرکسی پشت پایت را بیند از همه جای می رمد)

Arke bebine pase pāt arame az amajāt

به طعنه به شخص بدقیافه و زشت گویند

- هر که گل آپاشه آلوی خُش آپاشه (هر که گل بپاشد روی خودش می پاشد)

Arke Gol apāše a lüe xoš apāše

انسان در مقابل هر کار خوب باید جوابی به همان ارزش میگیرد.

- اَز دَوْمَنِه خُت شاد و خُرَم بش «از دامن خودت شاد و خرم باشی»

Az dūmane xot šād-o xoram beš

دعائی مرسوم بین زنان در هنگام خدا حافظی است

- اَز جُونِ خُم اَخر دائم «از جان خود، می خورم»

Az ĵune xom axar dā-em

کنایه از لاعلاجی در کاری و ناراحتی بیش از حد می باشد.

- از دَسِه دُت و دت زَدِه چِی مَه کِسی نَاشا دَدِه^(۶) «از دست دختر و دخترزاده ام چیزی به کسی نمیتوانم دهم»

Az dassé dot-o dotzada čima kesi nāšā dada

در مورد نانخور زیاد داشتن گفته می شود

- از بالئه گُلِه که او آپی را جونه اچو

Az bāla-é gole ke ow apay Rāyuna ačū

همانند آن در فارسی است: تلخه در سایه گندم آب خورد: ^(۲۶)

- از خَنَه گم شَزِ گِلِ اَکَند. [از خَنَه کُپ شَزِ گِلِ اَکَند]

Az xana gam šaz gel akand

از خنده روده بر شدن

- از بالئه اِشِ جَمَه نَاسُخَن «بخاطر شپش لباس نمی سوزانند»

Az bāla-e Eš ĵama nāsoxanen

بخاطر مطلبی جزئی، اساسی را بهم نمی ریزند. همانند آن در فارسی «جامه مفکن بر آتش از کیکی» ^(۷)

- از برو و اگر و ختم از ره رَچَنه و اُبُدَم «از باران به ناودان گریختن» ^(۸)

Az baru vāgorūxtam azere Račena vābodam

فارسی: از چاله به چاه افتادن

- از خارِ ندا شِرَه اگه بیَا تَهَرِه و شور و گونِه «از خار شیره نباید اگر هم شیره دهد تلخ و شور و بد مزه است»

Az xār nedā šera aga biā taare-o šor-o gevena

فارسی: از کوزه برون همان تراود که در اوست

- از رَهِه دور شاد و خرم بِش «از راه دور شاد و خرم باشی»

Az rae dūr šād-o xoram beš

به دسی گفته میشود که مسافر داشته باشد و با این کلام آرزوی خبر خوش و سلامتی

او را میکنند.

- از دُوال اتراشه اگو «از دیوار می تراشد و می گوید»

Az dovāl aterāše agü

شخص حاضر جواب و کیاس را گویند

- از جَمَه یَقَه از تمبو نیفه

Az ĵama yaqqa az tombu nifa

بحالت طعنه به کسی گویند که اظهار داشتن مال و ثروت می کند و با این ضرب المثل بی چیزی و نداری او را به رخس می کشند

- از غریب چه گِلَه از آوه شور چه مَزَه «توقعی از غریبه ندارم همانطور که از آب شور نمیتوان شیرینی یافت»

Az ħarib če gella az ow-ve šür če mazza

فارسی: «از پای شکسته چه سیر آید و از دست بسته چه خیر»^(۹)

- از اسپ کَتِسِم از اَصَل که نِکَتِسِم «از اسپ افتاده ام اما از اصل نیفتاده ام»^(۱۰)

Az Asp katessem az asl ke ne katessem

هرچند دچار فقر و پریشانی شده ام لیکن بزرگی و تبارم را از دست نداده ام

- اَزَرِه دُوالِ اِشکَسَه مَنی «زیر دیوار شکسته منشین»

Azere dovāle eškassa mani

انسان بایستی با اطمینان کامل کار را انجام دهد.

- اَسِرِ تِلک اُدای

A sere telek adāy

مترصد بهانه ای است تا هدف خویش را به انجام رساند

- اَسَواره خَرِ مردم بُدَه یِکسَاعَتَه «سوار خر مردم شدن یکساعت بیش نیست»

A sovāre xare mardom boda yak sāate

عدم تکیه گاه قرار دادن دیگران می باشد

- اَسپی که وِپیری سَواری شه یاد آذَن و سوی بَزالِ قیومت خُشه «اَسپی که در چهل سالگی سوغان گیرند میدان قیامت را شاید»^(۱۱)

Aspi ke va piri savāri ša yād āda-en vasoy

Bazāle qiūmat xaše

کنایه از این است که تربیت در بزرگسالان تأثیری ندارد

- حصیر و پَشَتکُش آسُش که واسی حصیر و پَشَتکُش^(۱۲)، آس او را که بردارد.^(۱۲)
Asiro peštakoš Asoš ke vāsi

کنایه از بی کسی

- اَسپِ بُدو کاه و جَوه خُش زیاد اَکو «اَسپی که زیاد بدود کاه و جو خود را زیاد می کند»
Aspe bodow kā-o jow-e xoš ziād ako

هرکسی به اندازه تلاش خویش بهره می برد.

- اِش شز ناکِت «شپش از او نمی افتد»

Eš šaz nāket

خُست شخص را گویند

- اِش اَلِحاف کُهنه خَتِه «شپش روی لحاف کهنه می خوابد»
Eš a leeāf koonā xate

فارسی: «شپش لحاف کهنه است» نهایت مبهم است^(۱۳)

- اُشتنی^(۱۴) تَه جَمَه بزَنم که خُت لِذَّت بُرُش «صابونی به پیراهنت زنم که لذت ببری»
oštōni ta jama bēzanem ke xot lezzat boboreš

به طعنه در هنگام تهدید می گویند

- اِشته اَو کَتِه اِ «خُشت خیسانده است»

Ešte ow kata-é

رسوای خاص و عام است

- از آنکه تا من به سرا ده تا عَقرَب شه خا سِش از اینجا تا حیا ط خانه ده عَقرَب نِشت می زد

Az enke tā mene serā da tā aqrab šaxāseš

به طعنه به شخص بی چیز پر افاده گویند

- اَشوَنِه اَما نیونده «در شأن ما نیست»

A šune amā nionde

در شأن ما نیست

- اِش اَکِشمش نابو «شپش، کشمش نمیشود»

Eš a kešmeš nābū

آدم نالایق به جانی نمیرسه

- اَشْکُش اَدَمِه مَشْکُشه «اشکش، دم مشکش است»

Aškoš a dame maškoše

با هر ناملایمی به گریه می افتد

- اَصْلِ کِسی شه تِر زو نَده (۱۵) اصل و نسب کسی را با ترازو نکشیده اند

Asle kesi šo Terazü nenade

پیش بینی عکس العمل دیگران بعلت عدم شناسائی کامل انسانها ممکن نیست

- اِقَدَه شله سَر دَن که بازیکَنکِ بچیا بوئِس «اینقدر آش سرد بود که بازیچه بچه ها شد»

Eqada šola sardan ke bāzikonake bečiyā boes

لوٹ شدن مطلبی را گویند

- اِقَد اِش و لِشْک مه سِرَه مَکُش

Eqad Eš-o lešk ma sera makoš

در قبال تکرار مداوم سرزنش این جمله را گویند

- اَگوسَرَه اَزَن که گو بترسِه «به گوساله میزند تا گاو بترسد»

A Gūsara azen ke Gow beterse

همانند آن در فارسی: بچه خود را میزند تا چشم همسایه بترسد.^(۱۶)

- آگه چُندر وا گوشت اَبو پی زده واپس نابو «اگر چغندر تبدیل به گوشت شود فرزند خوانده پسر نشود»

Aga čondar vā Gšt abū payzada vā pos nābū

همانند آن در فارسی: چغندر گوشت نشود و دشمن دوست نشود^(۱۷)

- اَگِل وامنه به از که اَدِل و اَمِنِه «در خاك بماند بهتر است از اینکه در دل بماند»

A Gel vāmane be az ke adel vāmané

ضرب المثلی است که کشاورزان دیم کار بکار میبرند که دانه را باید کاشت چه اگر نکاری و خدا باران داد افسوس میخوری.

- آگه کاه از خُت نی کاهد و آز خُته «اگر کاه از تو نیست کاهدان از توست»^(۱۸)

Aga kā az xot ni kāā-dū az xote

به انسانهای مفت خور گفته می شود

- آگه بوآ اند امرئه قافله اند «اگر پدر بود همراه قافله بود»

Aga boā and amraé qāfela and

انتظار و توقعی از او نداشته باش

- آگه تَش اُشبزِن بوئه لَک شَزِ ندا «اگر آتشش بزنند بوی سوخته از او نمی آید»

Aga Taš ošbezanen būe lak šaz nedā

کنایه از فقر و نداری بیش از حد است

- آگه اُتناشا ببینِش لَک سیاه اَچش آبن «اگر نمیتوانی ببینی دستمال سیاه بچشم ببند»

Aga otnāšā bebineš lake siyā a čaš āban

به طعنه برای کسی گویند که چشم دیدن پیشرفت دیگران را ندارد.

- آگه دیر آبو گیل^(۱۹) نابو اگر دیر شود فاسد نمیشود

aga dir abü Gil nābü

دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد

- هم آخونه اِ خالم آچو آم خرو آو آده «هم خانه خاله ام میرود و هم خر را آب میدهد»
Am a xūna-e xālam ačü am xarü ow ade

همانند آن در فارسی است: زیارت شاه عبدالعظیم و دیدن یار^(۲۰)

- حموم بی عرق نابو «حمام بی عرق نمیشود»^(۲۱)

Aamūm bi araq nābü

در این کار دادن رشوه ضروری است

- همه کس مار شازن آما پشه اتسو همه را مار میزند ما را خرچسانگ^(۲۲)
Ama kes mār šā-azen amā paša-e Tosü

کنایه از بد شانسی است

- اِ مُرغو و اُبنگ انده این مرغ، به صدا درآمده است

E-morǧü vā bong onde

فارسی: علی اصغر بزبان آمده است^(۲۳)

به کسی گفته می شود که دور از انتظار همه، و برعکس همیشه که ساکت بوده است به سخن آید و حرف زند.

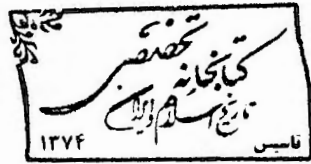
- اَحموم آچش آ غزونه ناچش

Aamūm ačeš a ǧazuna nāčeš

در موردی گفته می شود که شخص زحمت انجام دادن کاری را می کشد اما کار اصلی را انجام نمیدهد.

- اِنگار تره مهوهش ریخته «مثل اینکه شغال مهویه^(۲۴) ریخته است»

Engār Tora ma-avaš lete



امثال و حکم در گویش لاری ۱۳۳

کنایه از کم ضرر بودن کار است.

- اُنْکِه کِسی مَکِه تا تَر و نِکْشِه به دست کسی مگذار تا برویت نیاورده

A noke kesi mako tā tarūnekaše

انگشت بدر کسی نزن تا در تو به مشت نکوبند (۲۵)

- اِنْگار سَنَگِ يَک مَه شَه تَه آفَتَو نِدِه مثل اینکه سنگ یکمنی در آفتاب گذاشته اند

Engār sange yakma šo tay āftow nade

بی تفاوتی و عدم توجه را گویند

- اِنْگار تَش شَه بارِه مثل اینکه آتش بدوش میکشد

Engār taš ša bāre

انسانهای بی حوصله و کم طاقت

- اِنْگار دُتِه اُتَل خانِ مَدَنِه مثل اینکه دختر اُتَل خان است

Engār dote Otol xāne mada-é

افاده بیش از حد را گویند.

- اَو اَلوئِه کُرْزِه پُر اچو آب روی حوض پر می رود

Ow a lüe korze por ačü

در شکوه از روزگار و حسرت به خوش اقبالی دیگران گفته می شود.

- اَو اَز پَسِه اَو دا گَنه تره آب از پشت آب که می آید کثیف تر است

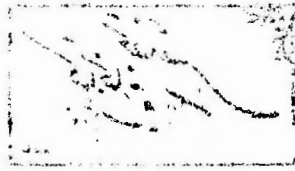
ow az pase ow dā ganatere

بدشانسی و شکوه از روزگار

- اَو وِ شِری نِه مُنِه خَرِه آب شیرین سزاوار خوردنش خر نیست

ow-ve šeri ne mone xare

ر.ک: خلأق هرچه لایق



۱۳۴ لار شهری به رنگ خاک

- اولاد و چش خار و دل دوس «اولاد به چشم انسان خاری است و به دل دوست
owlād va čaš xāro va del dūs

فرزند را نایستی نازپرورده و لوس بار آورد

- او شاده اُ تو شاده آبش ده و آفتاب
ow šāde-o tow šādē

تکیه کلام کشاورزان باغدار است که شغل مقسم آب داشته‌اند

- او آلوئه حوض پُر ناریزن آب روی حوض پر نمیریزند
ow a lüe owze por nārizen

به شخص که محتاج نیست نایستی کمک کرد

- او آجاغن بُکو دسه اشیرن آب در هاون ریز و آن را بکوب
Ow a jāḡan boko dassa-š bezan

به طعنه برای شخص بیکاره پرحوصله گفته می‌شود.

- او وه نطلبده مراد اده آب نطلبیده مراد دهد.
Ow-ve netalabeda morād adē

فارسی: چون ناخواسته آب برای کسی آرند به فال نیک می‌گیرند. (۲۷)

- اور و موره خُم آخر دائم
ür-o müre xom axardā-em

وسواس شدید را گویند.

- ایمون که مئه خُلفه نی ایمان که مانند پنیرک نیست
imun ke messe Xolfa ni

ایمان در میان مردم بسیار کم است

- هیمه اِ پی اُجاخه هیزم پای اجاق است

امثال وحکم در گویش لاری ۱۳۵

ima-e Pay oṯāxe

کنایه از انسان همه کاره است

ای همه‌تش آزره آش اَکُنش یَک قاشُخی خت بُخه اینهمه آتش زیر آش را بیشتر
می‌کنی خودت قاشقی از آن بخور

i ama taš azere āš akoneš yak qāšoxi xot

boxo

فارسی: یک سوزن به خود یک جوالدوز به دیگران

- ۱- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم ج ۳ ص ۶۶۳
- ۲- دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۴۰۹
- ۳- اقتداری، احمد، کشته خویش، انتشارات توس، ص ۱۶۸
- ۴- دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۲۶
- ۵- کماج Comāč نوعی کلوچه محلی است.
- ۶- اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۹
- ۷- دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۵۷۶
- ۸- همانجا ج ۱ ص ۱۰۱
- ۹- همانجا ج ۱ ص ۱۰۹
- ۱۰- دبیرسیاقی، گزیده امثال و حکم، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی
- ۱۱- دهخدا، همان کتاب، ج ۱ ص ۱۷۰
- ۱۲- پشتک Peštak کیسه‌ای که از الیاف خرما بافند
- ۱۳- دهخدا، همانجا ج ۲ ص ۱۰۱۷
- ۱۴- اشتو oštū گیاهی است که پس از بعمل آوردن آن بعنوان صابون از آن استفاده می‌شود
- ۱۵- اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۶
- ۱۶- دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۳۹۰
- ۱۷- همانجا، ج ۲ ص ۶۱۷
- ۱۸- همانجا، ج ۲ ص ۲۲۴
- ۱۹- گیل Gil در گویش لاری، فاسد شدن خوردنی که دارای روغن باشد را گویند.
- ۲۰- اقتداری، همان کتاب ص ۱۴۸
- ۲۱- دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۷۰۲
- ۲۲- برقی، سید یحیی، کاوشی را در امثال و حکم، نشر کتاب، چاپ سوم ص ۲۸
- ۲۳- دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۳۹۱
- ۲۴- مهویه (ماهی‌آبه) نانخورشی است غذای سنتی اهالی لارستان
- ۲۵- دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۳۰۶
- ۲۶- دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۵۵۰
- ۲۷- دبیرسیاقی، همان کتاب، ص ۳

«ب» [B]

- بار آکِشه با بزه ناکِشه بار می کشد بادبزنی نمی کشد

Bār akaše Bābeza nākaše

در مورد کسی می گویند که کاری بزرگ را انجام میدهد اما از انجام دادن کاری سهل سر باز می زند.

- با بند و دوله کسیدو آچاه مچو با بند و دلو دیگری به چاه نرو

Bā Band-o Dūle kesaydu a čāā mačo

توقع زیاد از دیگران نکن

- بار خر سیاه آپی قهو معلوم ابو بار خر سیاه پای قهان معلوم میشود

Bāre xore siyāā a pay qapu maalūm abū

میزان دوستی و درستی شخص در موقع عمل مشخص می شود

- باد لقهو اسیات بزنی ترا باد لقهو (در گویش لاری این باد فلج زا است) سیاه بزنی

Bādé laqva-e sijāā ot-bezen

نفرینی است

- بچی چای که چاک و چربیش چه بو گنجشک چیست که چربیش چه باشد

Bejī čay ke čak-o čarbiš če bū

همانند آن در فارسی است: مور چیست که فشار خورش چه باشد.

- بچه سگ امش نجسه تمام توله سگ ها نجسند

Beče sag amāš nağesse

توقعی از شخص بی اصل و نسب نداشته باش

- بیچ از دسه مامو مواسه گو از دسه چابو مواسه کودک را از مادر و گاو را از چاهبان نگیر

Beč az dasse Māmu mavāse Gow az dasse čāābū

mavāse

هر کاری را کاردانی است که تنها او میتواند از پس آن برآید.

- بچی انده پیری بدونه کودکی، پیری را می خواهد بدواند

Béči onde piri bedo vane

وقتی گویند که کوچتری قصد نصیحت بزرگتر از خود را دارد

- بچیا و بازی ننه یا وقاضی بچه ها به بازی، مادران به قاضی

Bečiyā va bāzi Nanayāva qāzi

بحالت طعنه به زنی گویند که در قید بچه هایش نباشد

- بخت که واگشت فالوده دودو آشکنه بخت که برگردد فالوده دندان می شکند

Baxt ke vāgešt fālūdā dodu aškane

بدشانسی را گویند

- بد آ بدگو و دمنه زنه اخونه ا شو و دمنه (۲) بد به بدگو میماند و زن به خانه شوی

Bad a bad gū vada mane zena a xona-é šū

vadawane

سزای عمل به خود انسان بر میگردد.

- بد خت بشنف امکه که بد مردم آشنفش (۳) بد خود بشنو آنجا که بد مردم می شنوی

Bade xot bešnof amkebade mardom ašnofeš

همانند آن در فارسی است: حرف خودت را کجا می شنوی، آنجا که حرف مردم را (۴)

- بزآل مهوه شز کمَن (۵) بازار ماهی آبه اش کم بود

Bazāl Maa-va šaz kaman

در موقع ورود شخص نالایق به مجلس، با طعنه گویند

- بزه گر و اگله ناچو بزرگ به گله بر نمی گردد

Boze Gar vā Gala nāčū

امثال و حکم در گویش لاری ۱۳۹

شخص از کار افتاده را گویند

- بَسِخْش و بېرِش بسوزی و جزغاله شوی

Besoxeš-o beberzeš

نفرینی است

- بُگَه آمَا خَرِ قَافِلَه رَسونَم مگر ما خر قافله رسانیم

Bogo-am amā xare qāfela rasunam

به طعنه هنگامی گویند که توقع کاری بی مزد از کسی شود

- بَلِ شَه خَرَنَا

Bal ša xaranā

دوهم زنی و بهم انداختن دو شخص را گویند

- بَلِشْتُم تَخْتَه سَنگ و گِل نِیالی بالشم تخته سنگی و رواندازم گل است

Baleštom taxta sang-o gel niyāli

درویش مسلکی را گویند

- بَلِشْتِ مَارَه بالش مار است

Balešte märe

انسان سخت کوش و کاری است

- بَلِ آلو چُنْدَا

Bal alü čondaé

شخص ژولیده که دارای سر و وضع ظاهری خوبی نباشد

- بِلِی و اَمَرِ دَوکارِه اَدَرِ بېوسه کاره

Beli vāmar do kāra a dar bobuse kāra

کاری که میتوان آن را در يك مرحله انجام داد اما از روی ناراحتی باعث چندبار انجام گرفتن آن شوند

۱۴۰ لار شهری به رنگ خاک

- بَند از ارجا بَرِیک تره پَره آبو بند از جائیکه باریک تر است پاره میشود
Band az arjā barik tare para abü
بد شانس و شکوه از روزگار است

- بند سیاه و سفید شه دور خیره بند سیاه و سفید در گردنش است
Bande siyā-o safid ša dowre xere
انسان حسود را گویند

- به جی آوِه شری چشمه اِ شوره بجای آب شیرین چشمه شور است
Bejāy ow-ve šeri češma-e šüre
اشخاص نالایقی که به جای انسانهای کاردان بکار گرفته شوند.

- بیلش شَل آواسی همانند فارسی آن: بیلش هزار من آب بر میدارد^(۴)
Biloš šal avāsi
اعتبار و تمول شخص را گویند

- بی پنه دَس اَگل مَنِسه بی بی، دست به گل نمی گذارد
Bibene dass a Gol manese
انسان تنبل و خودخواه

۱- دهخدا علی اکبر، امثال و حکم، امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم ج ۱ ص ۴۳۱

۲- اقتداری، احمد، کشته خویش، انتشارات توس، ص ۱۷۹

۳- همانجا، ص ۱۷۹

۴- دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۶۹۲

۵- اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۶

۶- دهخدا، همان کتاب ص ۴۹۱ ج ۱

«پ» [P]

- پا اَوِسّه در نَبِدّه

Pā avesse dar nebode

عادت به بیرون رفتن از خانه نکرده است (مخصوص دختران است)

- پا گهمیر بُسَم گرفتار شده‌ام

Pā gaa mir bossem

گرفتار شدن

- پادَم سَوِدِئِه پاردم سائیده است

Pādom soweda-e

همه فن حریف است.

- پَتَكِ دِلِ امنی صبر و حوصله‌ای ندارم

Patake del omni

نداشتن حوصله و صبر در کار را گویند

- پَر کُند اتبِزَن به نحوست دچار گردی

Parkand otbezen

نفرینی است

- پُزِه عالی کِسّه اِ خالی فیس و افاده زیاد و حبیب خالی

Poze āāli kesa-e xāli

شخصی است که افاده بیش از حد داشته باشد اما تمکّنی ندارد

- پَس وِپَش و ابدّه اِ پَس وِپَش شده است

Pas-o peš vāboda-e

بی‌دست و پائی را گویند

- پشه از سرکه بند نابو مگس از سرکه دست بردار نیست

Paša az serka band nābū

شخص پلشت و پرحرف را گویند.

- پشته دس و پاش پنکو اَشْبَسَه پشت دست و پایش کثافت بسته است

Pošte dass-o paš penakū ošbasse

کثیف بودن بدن افراد

- پشه چی نی ولی دل گنه اکن مگس چیزی نیست اما دل را کثیف می کند

paša či ni vali del gana akon

دروغ و تهمت هرچند کوچک، باعث کدورت و نزاع می شود

- پَکَوْنَه نَو خِنَه وصله ناجور است

Pakva-e nevaxo-e

وصله ناجور است

- پَنَتَه اَشْبَارَه بهانه گرفته است

Penata ošbāre

بی دلیل بهانه گرفتن

- پول اَبَارَه خَرَه^(۱) پول بار خر است

Pül a bāre xare

در موردی گفته می شود که دولتمندی راه استفاده از ثروت خود را نداند

- پَهَوَر مَتِک شه لرز به تنم نشست

Paür matek še

در هنگام ترس بیش از حد گویند

- پیری و هنگومه گیری پیری و هنگامه گیری

Piri-o aangomagiri

امثال و حکم در گویش لاری ۱۴۳

همانند فارسی آن: سر پیری و معرکه گیری^(۲)

- پی شه گَپِه لُپ هایش چربی گرفته است

Pi ša gopé

کنایه از مرفه بودن است

۱- اقتداری، احمد کشته خویش، چاپ توس، ص ۱۷۱

۲- همانجا ص ۱۶۸

«ت» [T]

- تا سنگ آسگ نزنن وک ناگن «تا سنگ به سگ نزنند پارس نمی کند»

Tā sang a sag nezanen vak nākon

فارسی: تا پای بر دم سگ ننهند نگزد^(۱)

- تا بدمی دو مغز آشنبو ناشکنه «تا بادامی دو مغز نداشته باشد نمی شکند»

Tā Badomi do mašs ošnebū nāškane

«انسان طماع»

- تا برابرش برادرش تا برابری برادری

Tā barābarāeš barādareš

تا ته خیره مهره مه ته دله

Tā taxere meere ma ta dele

فارسی: تا پول داری رفیقم عاشق بند کیفتم

- تا صبح پا مه لحاف اکشی

Tā soob pā ma le-āf akaši

در موقع نگرانی از موضوعی گفته می شود

- تپه اِ جاغن اُشِبسه هاون را سوراخ کرده است

Tapa-e jāḡan ošbesse

به طعنه به شخصی گویند که کاری انجام نداده و پیش از همه توقع مزد دارد.

- تخم شه..... مرغ فرته تخم در روده مرغ فروختن

Toxm ša koné Morx ferate

فارسی: آهوی ناگرفته می بخشد^(۲)

- تخمه دو زرده آشنده تخم دو زرده گذاشته است

Toxme do zarda ošnade

به طعنه به کسی گویند که کار خویش را بزرگتر از دیگران جلوه می‌دهد.

- تَرَه که از باغ قهر اشکه عیش باغبو ا

Tora ke az bāḷ qaar oške ayše Bāḷbu-é

فارسی: کلاغ که از باغ قهر کند یک گردو منفعت ما^(۳)

- تَرَه یا راه اچو یا پئور اکن شغال یا راه میرود یا زوزه می‌کشد

Tora yā rāā ačū yā paūr akon

به کسی گویند که کارهای بیهوده می‌کند

- تزخر وادر بیا از گلویت بیرون آید

Taz xer vā dar biyā

نفرینی است

- تَش آخوی بَلَه تَش آبازه^(۴) آتش می‌خورد و خاکسترش را پس می‌دهد

Taš axoy balataš abāze

کنایه از عصبانیت بیش از حد است

- تَشْش چده دَسْ ا بَلَه تَش دار دای آتشش رفته و دست به خاکسترش می‌آورد

Tašoš čede dass a balataš dārdāy

ته مانده مال از دست رفته خویش را خرج می‌کند

- تَش ته قد و برا بکت آتش به قد و بالایت افتد

Taš ta qad-o barā beket

نفرینی است

- تَشِه دِلْم اشوا خَرْنَا آتش دلم را دوباره روشن کرد

Taše delom ošvā xaranā

غمهای رفته را به یادم آورد

- تِكْ گَهِش پَرَنه بِنْدِ تمبوش سفت اکر دای

Teke gaaš para-é bande tomboš seft
akérdāy

شخص بی چیزی که افاده اش بیش از حد باشد

- تَکیه تَه دُواره سنگ و گِچه تَکیه به دیوار سنگی داری.

Tekya ta dovāre sang-o gače

فارسی: پشت بندش آس است^(۵) به دارائی و ثروت پدر متکی است

- نغاری بشکه‌ای ماسی بریزه

Tagāri beškai Māsi berize

مترصد فرصتی است تا از موقعیت بدست آمده سود جوید

- تَمبوشَه پانی دَسْ آلُوته سِرَش اِگر تَای

tombo ša pā ni dass alū-e seraš ageretāy

بی چیزی که افاده اش زیاد باشد

- تُوَر تیشه پدر پیشه پدر پیشه تبر تیشه^(۶)

Towar Tiša pedar piša

به استحقاق به کسیکه کار پدر را دنبال کرده و به دنبال ترقی نیست گفته می شود

- تَه چراغِ دِل بو

Ta čerāše del bū

دعائی مرسوم بین زنان که در باب فرزندان گفته می شود

- تَه ی چُشت بگره قابَکه زانوت جلوی چشم و زانویت را بگیرد

Tay čašot begere qābake zānūt



به کسی گفته می شود که در قبال محبت دیگران بی تفاوت است

- تیشه اِ بَر و خُنه تیشه رو به خود (۷)

tiša-e bar va xo-e

آنکه همیشه سود خود را خواهد.

- تی از او جوغ و آمر پیش از آب، جوی را لایروبی کن

Ti az ow jūš vāmar

فارسی: پیش از آب موزه کشیدن^(۸) علاج واقعه قبل از وقوع

۱- دبیرسیاقی، همان کتاب ص ۴۹

۲- همانجا ص ۴۵

۳- دهخدا، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۲۵

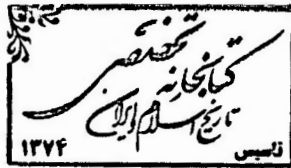
۴- اقتداری، همان کتاب، ص ۱۷۱

۵- دهخدا، همان کتاب، ج ۱ ص ۵۰۸

۶- همانجا، ص ۵۰۰

۷- همانجا، ص ۵۷۰

۸- همانجا، ص ۵۲۲



۱۴۸ لار شهری به رنگ خاک

«ج» [J] [ŋ]

- جارو شپا ویسنده

Jārū ša pā vaysandade

وقتی که بخواهند میهمانی، از خانه بیرون رود اینکار را می کنند

- جُل سیاه گای سفید نابو پالان سیاه، هیچگاه سفید نمیشود

Ĵole siyā gāy safid nābū

فارسی: گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

- جو شبو جَمّه اشنبو

Ĵoš bū Ĵamma-š nebū

نفرین است

- جوُ بگم خُلَفَه اِ که وازن جان که پَنیرک نیست که دوباره سبز شود

Ĵu bogam xolfa-e ke vāzen

انسان دوباره زنده نمیشود

- جو نَمَرگِ بَیش جوانمرگ شوی

Ĵunammarg bebeš

نفرینی است

«چ» [č]

- چاه کن همیشه آته چائه چاه کن همیشه ته چاه است

Čā kan amiša atay Čā-e

فارسی: چاه کن همیشه در چاه است^(۱)

- چتر و چوگون اتکندای

Čatr-o čowgon atakanedāy

خودنمائی از روی تکبر را گویند

- چش شز پُشتِ سرئه چشمش به دنبال آن است

Čaš šaz pošte sera-e

حسرت داشتن آن را به دل دارد

- چش مه کله اِ سر چو چشمانم به سرم رفت

Čas ma calla-e sera ču

تعجب و حیرت فارسی: چشمانش به سرش رفته است^(۲)

- چش شه گرو وِه نانا نده^(۳) چشم در گرو قنداغ گذاشته است

Čaš ša gerow-ve nānā nade

در مورد شخص طمعکار گفته می شود

- چش هزار کار اکن که ابرو خیر اشنا بو چشم هزار کار میکند که ابرو نمی داند^(۴)

čaš ezār kār akon ke abrū xabar ošnābū

کنایه از نهفته کاری و کردار پوشی است.

- چشه خُش و دسه خُش آدر داره چشم خودش را با دست خودش بیرون می آورد

Čaše xoš va dasse xoš adar dāre

برای خویش در دسر می سازد.

- چش آدوره چی اگرده گره آدور پی چشم بدنبال چیزی می گردد و مورچه بدنبال پیه
Čaš adowre či agarde Gera a dowre pi

- چشه چپ شز راس خبر نابو چشم چپش از راستش خبر نمی شود
Čaše čap šaz rāss xabar nābū

انسان نهفته کار و کردار پوشی است

- چشوت آووه سیاه بیاره چشمانت آب سیاه بیاورد
Čašot ow-ve siyā biyāre

نفرین است

- چش ته آبادی کنه چشمت به آبادی افتاده است
Čaš ta ābādi kate

از روی طمع در استفاده کردن مال دیگران زیاده روی کردن

- چش آشبرده چش شارده چشم برده و چشم آورده
Čaš-ošborde-o čaš šāārde

انتظار کشیده است

- چش ولو ایک اکشدای چشم و صورت بهم می کشد
Čaš-o lū ayak akašedāy

از امر پیش آمده ناراحت میشود

- چشت روزه بد نبینه چشمت روز بد نبیند^(۵)
Čašot rūze bad nebīne

دعائی است

- چشه بزالت ته در آرده چشم بازار را در آورده ای^(۶)
Časē Bazāl tadar āārde

چیز بسیار بد خریده است

- چُنِه نخوده داغ جاش وا کرده^(۷) مثل نخود داغ جا وا کرده است

Čone naxode dāš jāš vākerde

در مورد شخص زرنگی که در همه جا، جای خود را باز می کند و مقصود خود را از پیش میبرد.

- چُنِه مَینه او گرته^(۸) مانند ماهی آب گرفته است.

Čone Ma-ene ow gereta-é

از وحشت به خود می لرزد

- چُنِه فیل و مترکه^(۹) مانند فیل و مترکه

Čone Fil-o Matraka

دائم باید به او گوشزد کرد و او را ترساند تا دست بکار شود.

- چُنِه بَرِ بتال مَه پش کته مانند باری باطل پیشم افتاده است

Čone bare batāl ma peš kate

کنایه از سر بار بودن

- چُنِه مو کشیکه مانند کرم درخت نخل است

Čone mookošake

دشمن خانگی را گویند

- چُنِه پَهَمَزَکه^(۱۰)

Čone paamezake

به شخص دور و دورنگ گویند

- چی شه بار نی دالم دولم اُشه چیزی بارش نیست سر و صدا دارد

Či ša bār ni dālam dūlam oše

انسان پر سرو صدا و پر مدعا که ادعایش پوچ باشد

فارسی: طبل میان تهی ویا چیزی بارش نیست^(۱۱)

- چیرشت مزدل اُندای ناله و فریاد از دلم بر میآید

Čirešt maz del ondāy

ناراحتی عمیقی بمن دست داده است.

- چه شه کوله بکنن چه شه خِشاره چه کوله‌اش کنند چه بر روی زمین بکشندش
Če še küla bokonen če ša xešāra

قدر شناس است

- چارنه خرنا که دار آپلو آزن^(۱۲)

Čāra-e xar nāko dār a paluazen

فارسی: تلافی کوره را سر غوره در می آورد^(۱۳)

(۱) دهخدا، همان کتاب، ج ۲ ص ۶۰۶

(۲) همانجا، ص ۶۱۶

(۳) اقتداری، همان کتاب، ص ۱۶۵

(۴) دهخدا، همان کتاب، ص ۶۱۵ ج ۲

(۵) همانجا، ص ۶۱۳

(۶) همانجا، ص ۶۱۲

(۷) اقتداری، همان کتاب، ص ۱۶۴

(۸) همانجا، ص ۱۶۳

(۹) همانجا، ص ۱۶۹

(۱۰) بهمزك Paamezak سوسمار بزرگی که معروف است شیر بز را میمکد و دو زبان دارد.

(۱۱) دهخدا، همان کتاب، ص ۶۸۳ ج ۲

(۱۲) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۵

(۱۳) دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۳۹۴

«خ» [X]

- خدا مال آگور آده بیج آشوپرک^(۱) خدا مال به گبر می دهد بچه به خفّاش
Xodā māl a Gowr ade beč ašowparak

بی تناسبی در کارهای دنیا است

- خدا مردم تئو تئو خلق اشکرده خدا مردم را یکی یکی خلق کرده است
Xodā mardom ta-ü xalq oškerde

انسان مسئول عواقب کارهای خویش است

- خدا تز دهن بشنّفه^(۲) خدا از دهنش بشنود
Xodā taz da-an bešnofe

ای کاش چنان شود که تو گوئی

- خدا از دلت واپرسه خدا از دلت بپرسد^(۳)
Xodā az delot vāporse

سپردن شخص زورگو به خداوند

- خدا سرما و اندازنه پوشن آده^(۴) خدا به اندازه بالا پوش سرما میدهد
Xodā sarmā va andāzae pūšan ade

فارسی: خدا درد را به اندازه طاقت می دهد^(۵)

- خدا وسوی کور تلّیت اکن
Xodā vasoy kür telit akon

فارسی: خدا کس بی کسان است^(۶)

- خدا در و تخته شلوی یک جور کرده خدا در و تخته را بهم جور کرده است
Xodā dar-o taxta ša-lüy yak jūr kerde

فارسی: خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب به هم می اندازد^(۷)

این دو رفیق یا دو قرین در نهاد و منش با یکدیگر مانده اند

- خَرَشَه خَرْمَنَه مَه کِرْدَه^(۸) خر در خرمن من کرده است

Xar ša xarmane ma kerde

فارسی: گاو در خرمن کسی کردن^(۹)

- خَر خُشه پَلوش عَوَض بُدَه فارسی: خر همان خر است پالانش عوض شده است^(۱۰)

Xar xoše paluš avaz bode

کسانیکه به ظاهر تغییر قیافه دهند اما در باطن اخلاق خویش را حفظ کنند

- خَر مَمَر بهار ابو خربزه و اخیار ابو علف تدان سحرار ابو^(۱۱)

xar mamer baār abū xarbeza vā xlār abū alaf

tada-en saār abū

قول سر خرمن دادن

- خَر پیر و اوساره رنگی^(۱۲)

Xare pir o owsāre rangi

فارسی: خر پیر و افسار رنگی: در مورد زینت یا لباس نامتناسب با هم گفته می شود^(۱۳)

- خَرُم زده دو کُره شاردِه^(۱۴)

Xarom zade do kora šārde

فارسی: گاو زائیده است

- خَره سیاه و یک کیله جو^(۱۵)

Xare siyā-o yak kila jow

فارسی: همان خر است و یک کیله جو - تفاوتی در نصیب او و یا در حقوقش نداده اند.

- خَر آ خوره خور آ خرمن

Xar a xūre xūr a xarman

فارسی: خر تو خر است^(۱۶)

- خَرِه خَسَّه مُعَطَّلَه اَوْشِه

Xare xassa moattale owše

فارسی: خر وامانده معطل يك چشمه است. (۱۷)

- خَرِه نِخِلْدَه کَاهْدُوش اَبَسَّای خَر نخریده کاهدانش را درست می کند

Xare nexeleda kāāduš abassāy

فارسی: آهوی ناگرفته می بخشد

- خَرسی شاهی پَلو سی و پنچ شاهی

Xar si šāii palū si-o pan šāii

فارسی: آفتابه خرج لحیم کردن

خَرَكْ اَز فَسِيلَه خُومو اخورم خرما از نخل خودمان می خوریم

Xarak az fasile xomu axoram

متگی به خود هستیم

- خُش اَپی اَسپ اَبَنه مردم اَپی گِرَه

Xoš apay Asp abane mardom a pay Gera

انسان خودبین را گویند

- خَلاتق هرچه لائق (۱۸)

Xalāyeq arče lāyeq

آنچه لائق توست به آن میرسی

- خَلَه لَنگه خونی بِلَزَش

Xalalang Xūni belezeš

نفرینی است

- خَنَدَل پاك اكردائش

Xandal pāk akerdā-eš

دو به هم زنی می کنی

- خونه ا بود نابود نابو

Xuna-e būd nābūd nābū

انسانهای اصیل و دارا، اصالت و دارائی خویش را از دست نمیدهند

- خوبی بکو آچاه بلز

Xubi boko ačāā belez

فارسی: نکوئی کن و در آب انداز^(۱۹)

- خومو تهرَم ارمامو شری

Xomu taaram Ormāmu šeri

به طعنه به شخصی گویند که صرفاً بخاطر مال و ثروت به دیگران نزدیک شود و اظهار علاقه کند.

- خُه اُشوا شِکَسِه

Xo ošvāēškasse

فروتنی و تواضع را گویند

- خیلی دَس سبک اِسش

Xoyli dass sabok esseš

همیشه برای دعوا آماده است

- (۱) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۵
- (۲) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۷۱۶
- (۳) همانجا ص ۷۱۶
- (۴) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۴
- (۵) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۷۱۸
- (۶) همانجا، ص ۷۱۹
- (۷) همانجا، ص ۷۱۹
- (۸) اقتداری، همانجا ص ۱۷۶
- (۹) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۱۲۶۴
- (۱۰) همانجا، ص ۷۳۷
- (۱۱) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۸
- (۱۲) همانجا، ص ۱۶۶
- (۱۳) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۷۲۵
- (۱۴) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۶
- (۱۵) همانجا ص ۱۶۴
- (۱۶) دبیرسیاقی، همان کتاب ص ۷۱
- (۱۷) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۷۳۷
- (۱۸) اقتداری، همان کتاب، ص ۱۶۸
- (۱۹) دهخدا، همان کتاب ص ۱۸۲۸ ج ۳ و یا به قول سعدی
تو نیکی میکنی و در دجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز

[D] «د»

- دامو جای مامو

Dāmu jāye māmu

هرگاه به کار کسی رسیدگی از طرف مسئولش نشود گفته می شود

- دَت اَمَجَلَه نَنه^(۱)

Dot amjale Nana-é

مزاحمت همیشگی دختر به مادر را گویند

- دُتی که ننه تعریف اشبکن وسوئه زِرِه بُشکُش خَشه

Doti ke Nana taarif ošbokon vasoye zere

Bāškoš Xaše

فارسی: دختریرا که مادرش تعریف کند برای آقا دائیش خوب است.^(۲)

- ددو گرده دندان گرد است

Dodu gerde

کنایه از انسان طماع است

- دریا تا گزکومه^(۳) دریا تا قوزک پایم است

Daryā tā Gozakūme

کنایه از بلند همتی است

- خُرفه سَوز آوا بو آدم سَوز نوابو پَنیرک سبز نمی شود آدم سبز نمی شود

Xorfa sowz avābū ādam sowz navābū

انسان دوباره زنده نمیشود

- دریا وَ دَهنه سَگ نَجِس نابو دریا به دهان سگ نجس نمیشود

Daryā va daane sag najes nābū

شخص پاک و بی عیب، با بدگوئی شخص هتّاك، منزلتش خدشه دار نمی شود.

- درد آ دلِه بک اکن گربه شه مطبخ اکن

Dard a dele bac akon Gorba ša matbax akon

اعتنایی به تهدیدها و گفته‌های تو ندارم

- درویش شوقی

Darviš šowqi

پای بند کاری نیست

- درخْشه جا نَخْشه

Dar xaše jā nexaše

خیرش به نزدیکان و خویشان نمیرسد

- دُزه نِگِرته پادشاهه

Doze negerta pādešā-e

فارسی: دزد نگرفته پادشاه است^(۴)

- دُزه خونه یا دُته یا ماموئه

Doze xuna yā Dote yā māmū-e

دزد، خودی است و نمیتواند غریبه باشد

- دَسَّ اَخُه بگی

Dass axo begi

اذیت و آزار مکن

- دَسّه اِ جاغَن خورد اُشکرده

Dassae jāḡan xord oškerde

با همه گفته‌هایت کاری را که انجام داده‌ای چندان بزرگ نیست

- دَسّه خَسّه به از دلِ خَسّه دست خسته بهتر از دل خسته

Dasse xassa be az dele xassa

خودت کارت را انجام ده تا از منت دیگران برحذر باشی

- دَسِه اِشکَسَه اَشبارِه

Dasse eškassa ošbāre

گرفتاری و مشغولیت دارد.

- دَس از تایم پام اچدای پا اَزتایم دُسم اچدای

Dass azetā-em pām ācedāy pā azetāem dassom
ācedāy

کسی گوید که با همه تلاش و زحمتش، رزق و روزیش کم باشد

- دَسِه شوره بی نمک اُمه دست شور بی نمک دارم

Dasse šüre bi namak ome

با همه کرم و بخشش، خیانت می بینم

- دَس شَز دِل وَا سِسِه

Dass šaz del vāsesse

فارسی: سنگ تمام گذاشتن

- دِگَه وَاگَلَه ناچو به گله باز نمیگردد

Dega vā gala nāčü

امکان بازگشت به زندگی معمولی را ندارد.

- دِلُم اَ اِنکه نی فارسی: من در میان جمع و دلم جای دیگر است

Delom a enke ni

- دِلُم اپا وِ سِنده

Delom apā vaysade

انتظار کسی یا مطلبی می کشد.

- دل سته ده که نسته

Del sote dee ke nesote

تکیه کلام شخص مصیبت دیده است

- دل دل آکشه توبره که نی گل بکشه

Del del akaše tobra ke ni gel békaše

انسان تحمل رنج و عذاب و غم بیش از حد را ندارد

- دل از پی اِ دل آچو

Del az pay del ačü

مهر و محبت، با نزدیکی و همدلی ملازم است.

- دلش آد و دای

Deloš adove dāy

وسواس دارد.

- دل سیاه مه تک کته

Del siyā matek kate

بیزاری را گویند

- دلش شته

Deloš-šate

ترس ناگهانی، او را از حالت طبیعی بیرون برده است.

- دمه گربه سه چرکه

Dome Gorba se čorake

شخص تنبل که حاضر به انجام فرمان بزرگتر از خود نیست

- دودمه دو دودمه

Düdamadü düdama

خبر بد را گویند

- دولت که دا لو ولو نکبت که دا لو ولو

Dowlat ke dā lū va lū nekbāt ke dā

lūvalū

به شکوه از روزگار گفته می شود که خوش اقبالی برای ثروتمندان و بد اقبالی برای فقرا است.

- دود آکنده خته

Dūd akonda xate

فارسی: دود از کنده برمیخزد(۵)

- دولت سایه اِ صبح و پسینه

Dowlat sāja-é soob-o pasine

در بی ثباتی مال دینا گفته می شود

- دو تا گو شه پی يك آویسنن که ام جو بین نه امرنگ

Do Tā Gow ša pay yak avaysanen ke amjū beben

ne amrang

دو انسان میتوانند با همدیگر کار کنند اما نمیتواند خلق و خوی مشابهی داشته باشند.

- دو وایک بُکه

Do vā yak boko

تردید را از دل برون کن

امثال و حکم در گویش لاری ۱۶۳

- دیگ آ پاتیل اگو روت سیاه

Dig a pātil agü rüt siyā

فارسی: دیگ به دیگ می گوید رویت سیاه^(۵)

(۱) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۷

(۲) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۷۷۵

(۳) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۳

(۴) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۱۱۰۴

(۵) همانجا، ص ۸۴۸ ج ۲

«ر» [R]

- راه ابینش فرسخ او اَپَرِسَش

Rāā abineš-o farsax avāporseš

فارسی: چرا ره بینِی و فرسنگ پرسی^(۱)

- رَچَنه بر و دَرِش ناودان رو به بیرون

Račena-e bar va dareš

خیرش به نزدیکان و خویشانِش نمی‌رسد

- رَخَصِ کور بی حیلِه نی رَقصِ کور بی حیلِه نیست

Raxse kūr bi ila ni

از روی طمع دست به اینکار زده است

- رَنگ آتخته نَادَدای رَنگ به تخته نمی‌دهد

Rang a taxta nādedāy

بروی خود نمی‌آورد

(۱) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۶۰۸

«ز» [z]

- زبُو قَپونِه خدائِه زبان قپان خداست

zabü qapone xodā-e

طعنہ‌ای است به اشخاص دورنگ و ریاکار

- زَرِ عاشقی واکِسِه ناچو

zare āšqi vā kesa nāčū

فارسی: پول عاشقی به کیسه بر نمی‌گردد^(۱)

- زُرُرُنگ مُزدِل اند

zororong maz del ond

یکباره فرو ریختن دل را گویند

- زکاتِ تخم مرغِ پینه‌دونه زکات تخم مرغ پنبه دانه است

zakāte toxmemor8-e panba duna

توقع کمک و یاری از فقیر نداشته باش

- زَنِه مِلکِنه تَه پائِه

zena melekine tay pā-e

همسر را میتوان در صورت نارضایتی طلاق داد.

- زِیرُت امبِینا برات آم امبِینا زیرت را دیدم بالایت را هم دیدم

Zirot ombinā barāt am om binā

طعنه به اشخاص خسیس که به بهانه‌ای از دادن دیون خویش سر باز می‌زنند.

«س» [S]

- سایه اِ بزرگون سایه اِ گز و کُناره^(۳) سایه بزرگان سایه «گز»^(۱) و «کنار»^(۲) است
Sāya-e bozorgun sāya-e Gez-o-konāre

بخشش و کرم اشخاص نیکوکار همیشگی است

- سَپُکش پَن مَه اِ گردی صورت او پنج من است
Sapokoš pan ma-é

کنایه از شخص بی خیال است

- سَر اَگرَدِه همسر اواجوی^(۴) سر می گردد همسر پیدا می کند
Sar agarde amsar avājōy

فارسی: کورکور را می جوید و آب گودال را

- سُر شَه پاچَه اَکَنِم
Sor ša pāča akonem

تهدیدی است

- سِرِخَه گُذَشْتَه اِ سر خود گذشته است
Sere xo gozašta-e

از جان گذشته است

- سِر غمه گُشنَه اُشنی سوار غم پیاده سیر غم گرسنه را ندارد سوار غم پیاده
Seer ɣame gošna ošni sāvār ɣame piyāda

به اشخاصی گفته می شود که نسبت به هم نوع خویش بی تفاوت بوده و احساس مسئولیت نمی کنند.

- سِه اَبَنَه کِسی مَنِس تا تَوَابو نَنِسِن پله به بام کس مگذار تا به بامت ننهند
See a bone kesi mañes tā tavābu nenesen

بد نکن تا بد نبینی

- سَرَشَه لَمبیر دا سر به بیابانش داد

Sera ša lambir dā

دك کردن شخص را گویند

- سُك سُك مَه جو مگی نق نق به جانم زن

Sok sok ma ĵu magi

سگ ام چاغه شلو پلو اکن؟ سگ هم چاق است قورمه اش می کنند؟

Sag am čāše šalüe polow akonen

همانند فارسی: سگ که چاق شد قورمه اش نمی کنند^(۵)

- سگ اَدَرِ خُونَش وَك اَكُن سگ، در خانه خودش واق می کند

Sag adare xonaš vak akon

فارسی سگ در خانه صاحبش هار میشود

- سَگِ گَلَه بو ا سگ چوپان است

Sage Galabu-e

بیکاره و تنبل است.

- سولاخه کج میخ کج شوی سوراخ کج میخ کج می خواهد

Sülāxe kaĵ mixe kaĵ šavi

با ناراستان، راست مباش

- سنگ اَپی لنگ دا سنگ به پای لنگ می خورد

Sang apay lang dā

فارسی: محنت زده را ز هر طرف سنگ آید^(۶)

- سنگ خت سبک مکو سنگ خودت را سبک نکن

Sang xot sabok mako

سکوت، سنگینی و وقار تو را حفظ می کند

- سنگِ ته سایه اِ سنگ زیر سایه است

Sange tay sāya-e

بچه لوس و از خود راضی را گویند

- سنگ مُه اَشکَم بَسّه سنگ به شکم بسته ایم

Sang mo aškam basse

گرسنگی و نداری می کشیم

- سَوزی از دو برگش معلومه سبزی از دو برگش معلوم است

Sawzi az do bargoš maalūme

فارسی: سالی که نکوست از بهارش پیداست

- سوک آپسه سوک اَبازدای گوشه پشت گوشه انداختن

Sük apase sük abāzedāy

کنایه از پنهانکاری است

(۱) گز Gez درخت گز را گویند

(۲) کنار Conār درخت سدر را گویند

(۳) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۸

(۴) همانجا، ص ۱۲۴

(۵) دهخدا، همان کتاب، ج ۲ ص ۹۸۶

(۶) برقی، همان کتاب ص ۵۵۸

«ش» [š]

- شاه آبَخِشِه شیخ علی خان نابَخِشِه^(۱) شاه می بخشد شیخ علی خان نمی بخشد
šāā abaxše šayx Ali xān nābaxše

صاحب امر، راضی است اما زیر دست او بدان امر راضی نمیشود

- شالدش آلوئه سُرِد و اُده شالوده اش روی (سُرِدو)^(۲) گذاشته است
šāldaš alüe sordu ode

آدم بی اصل و نسب را گویند

- شَتُم نَدِه سفره مَلوکِشِدِه^(۳) سفره حصیری ناقابل را گذاشته ام و سفره را روی آن کشیده ام
šatom nade sofra malü kašede

پنهان داشتن نقایص زندگی از دیگران

- شَتّاگری آدر میا بی شرمی نکن
šattāgari adar mayā

- شَخُه ناوِیسه در شأن خود نمی بیند
ša xo nāvayse

شخص پر تمنائی را گویند که حاضر به همراهی جمع نیست

- شَرَنج کَتِه
šaranj kate

لاغری مفرط را گویند

- شَزِدِل ندا از دلش نمی آید
šaz del nedā

وقتی شخصی در دادن مال خویش امتناع کند گویند

- شَز تی آو اَبازدای تقلیدش می کند

šaz ti avābāzedāy

- شَز چَش و اَدِر اُنْدای از چشمش بیرون می آید

šaz čas vādar ondāy

- پشیمانی از امر واقع شده را گویند

- شَز وَر اَواشَتای از رویش می پرد

šaz var avāšatāy

- موضوع را عمداً نادیده می گیرد

- شَفَنْد اکشْدای

ša fand akašedāy

- گول زدن را گویند

- شَمشیرُش اَگُو مَهِی بند نابو شمشیرش به گاو ماهی بند نمیشود

šamširoš a Gow ma-iband nābū

- توان و زور بازوی زیاد دارد.

- شَو اَشوگیر مَکُو اَو اَتِک شیرمکن

šow a šowgir maku ow a teke šir mako

- نه افراط در شب زنده داری و زهد کن و نه تقلب در کار

- شِلوَنه اَوَه سیاه رسنده

šalüe ow-ve siyā rasande

- به روز سیاه نشانندن

- شَه بهل اُبی

ša beel obi

اعتنایش نکن

- شه اُشتر گُت چو اِ دُم تَز پَسِه اژگُت چم چونه کِسِه به شتر گفتند چرا دم از پشت داری گفت هیچ چیزم مثل دیگران نیست

šo Oštor got čüe dom taz pase ošgot

čem čone ar kase

طعنه به شخصی است که هیچ عمل و رفتاراش مانند دیگران نیست

- شیر کَپَش اُشسُخَنده بُو اَماس اَدَدای

šir kapoš ošsoxanade bū amāss adedāy

فارسی: کسیکه از شیر سوخت دوغ را پف کرد و خورد^(۴)

- شیر بَپَش دِلاور سخن بگو بَرابَر شیرشو دِلاور، سخن بگو برابر

šir bebaš delāvar soxan begü bārābar

سخن گفتن روبروی شخص جرئت و شهامت می خواهد

- شیر بچ اِ نَدای شیر بچه می آورد

šir beč anedāy

هرگاه در هوای آفتابی باران بیارد گویند

۱) شیخ علی خان وزیر کریم خان زند بوده است و این ضرب المثل را داستانی است که دهخدا آن را

ضبط کرده است رک ج ۲ ص ۱۰۱۳

۲) سردو Sordu محل خاکروب و زباله را گویند

۳) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۶

۴) دهخدا، همان کتاب ص ۱۲۱۶ ج ۳

«ص» [S]

- صافی آ آسمه آگو چل کلکی

Sāfi a assama agü čel kalaki

فارسی: صافی به کفگیر می گوید چهل سوراخی - دیگ به دیگ می گوید رویت سیاه

- صد تافسل آواشنه یکیش سرش نی صد درخت نخل می نشاند یکی از آنها سر ندارد

Sattā fasil avāšane yekiš seraš ni

کنایه از دروغ گفتن مفرط است

- صد دفعه آگز بکو یک دفعه بیل

Sad-dafa agaz boko yak dafa bobol

فارسی: صد باز گز کن یکبار ببر^(۱)

- صدتا بجی نیم مه نی جیغ و واغش شیونی

Sattā Bejī nima ni jīg-o vāš oš šivani

فارسی: طبل تو خالی

«ط» [T]

- طالع مز کور و کچل بو

Tāāle maz Cür-o kačal bü

به کور و کچلی که خوش اقبال باشد راضی ام

- طمع زیاد رزق کم آو ابله

Tama-e ziyād rezqe kam avābole

طمع زیاد، روزی کم و اندک را نیز از بین میبرد

«ع» [a]

- عَقْلِ سیاه تا چاشته

Aqle siyā tā čāšte

انسانهای نادان را گویند

- عَقْرَبِ شِه پِشَنی عَقْرَب به پیشانی است

Aqrab ša pešani

شخص خشمگین را گویند

- عَلفِه دَرِ خونه سهاره

Alafe dare xuna sa-āre

نادیده گرفتن خوبیهای نزدیکان و خویشان

«ق» [Q]

- قُلف آم و سُوئه آدَم پدر دارخشه قفل هم برای انسان حلال زاده خوب است
Qolf am vasoy ādame pedardār xaše

فارسی: قفل محک حلال زاده و حرام زاده است^(۱)

- قَلَمِه نُه مَلو کَشِیده قلم نه رویش کشیده ام
Qalame no malū kašede

هیچ امید و چشمداشتی به او ندارم

«ك» [K]

کاسه اَجی اَبَرَن که قَدَح واپس بیارن

Kāsa aṣay aboren ke qadaa vapaš beyāren

فارسی: کاسه را جای برند که قدح پس بیاورند

- کار از سُرِه تَوَبَرِه پُرِه

kār az sore tobra pore

کنایه از ناچیز بودن پیشکش دیگران است

- کائِه کُهنِه اَباد مَدِه

kā-e koona abād made

فارسی: پنبه لحاف به باد دادن

- کاهِه زِر چَشِه مَرْدُم اَبینِه فِرَسَّه زِر چَشِ خُش نَابینِه

kāe zere čaše mardom abine ferasse zere čaše

xoš nābine

فارسی: کاه را در چشم مردم دیدن و کوه را در چشم خود ندیدن^(۱)

- کار بی مُزاسی ولی بی دِزْدَرُو نی کار بی مزد است ولی بی شیرینی نیست

Kār bi moz essi vali be Dezdarū ni

در قبال کار، مسلماً پاداش میدهند

- کُت و کُت اِگِشتای سوراخ به سوراخ می گردد

Kot va kot ageštāy

آرام و قرار ندارد.

- کُپَت اَخِه بگی دهانت را به خودگیر

Kapot axo begi

کنایه از رازداری است.

امثال و حکم در گویش لاری ۱۷۷

- کسی کسی شه سنگ نِزَتِه کسی، کسی را وزن نکرده است

Kesi kesi ša sang nezate

تا شخص سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

- کشکی شواکرَه نکرده کشکی را کره نکرده است

Kaški ša vā kara nekerde

کار مثبتی را انجام نداده است

- کَرَمَه بزرگون مِثَه بَرُونِ غرشتیه^(۲) کرم بزرگان مانند باران سیل آسا است

Karame bozorgun messe barone ɣarešti-e

فارسی: سخای بزرگان چو ابر بهار بجائی بیارد که ناید بکار ناصرخسرو^(۳)

- کِرْدو بَرِ کِرْدو بَدَمِ بجای گردو

Kerdü bare kerdü badom bejāye Gerdü

محبت کردن در ازای محبت دیگران

- کَفَلُش شَز اگَرُوختای^(۴)

Kafaloš šaz agoruxtȳ

به انسان چاق گویند

- کَکَلو وَاپَس آلی

Kakalü Vā pas ali

کنایه از پسرفت اشخاص

- کُمَش پُر بو چَشُش کُر بو شکمش پر باشد چشماش چپ باشد

Komoš porbü čašoš kor bü

ر.ک طالع مز کور و کچل بو

- کم بکو کم کس مکو

kam boko kam kes mako

بخشش به مقدار کمتر ولی تعداد بیشتر

- کُنِجِت تا صُبح سفید مِکِه تا صبح کَنجِد سفید می کردیم

Konjet tā sob safid moke

کنایه از شدت سرماست

- کنگو براسوئه اُرمائه

Kongü beräsüe ormā-e

• فارسی: سگ زرد برادر شغال است

کول اَکوله بزرگون مزن

Kül a küle bozorgon mazan

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف

- کوچنه بَوَه زنی دُمه درازه^(۴) کوچه بیوه زنی طولانی است

Kücene bevazani doma derāze

رنج بیوه زنی تمام نشدنی است

- گفتار شو هفت بند گو زور اُشه

Kaftār šow aft bande gow zür oše

کنایه از حماقت بیش از حد است

- کوزه گر آو شز کله^(۶) کوزه گر آبش از کوزه شکسته است

küzagar ow šaz kale

فارسی: کفش پینه دوز پاشنه ندارد^(۵)

- کور همیشه دَلش اِپش توتیا | کور همیشه دلش پیش توتیا است

Kür amiša deloš apeše tütiā-e

کنایه از حسرت خوردن از دیگران است

- کوهی و موئی آکِشه کوهی را به موئی می کشد

Kü-i va mü-i akaše

شخص محبت کننده، محبت همه را جلب می کند

- کوکه مشکالِه^(۷) سرفه میرشکار است

Koke meškāle

اشکال گرفتن از کار شخص بخصوص را گویند

(۱) دهخدا، همان کتاب ص ۷۰۶ ج ۲

(۲) اقتداری، همان کتاب ص ۱۵۹

(۳) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۹۴۴

(۴) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۶

(۵) دهخدا، همان کتاب ج ۳ ص ۱۲۶۴

(۶) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۳

(۷) همانجا ص ۱۷۰

«گ» [G]

- گُش عزیزه گُشورَه نه عزیز گوش عزیز است گوشواره اش عزیز نیست
Goš azize Gošvara ne aziz

هرگاه از دو چیز ملازم و قرین یکی را نپسندند

- گَرَبه اِ چَش نِترِکَدَنِه^(۱) گربه چشم نگشوده است.
Gorba-e čaš neterakeda-e

کنایه از وسواس است

- گِرَه لَنگ و پاش ابرا اِگرَه اگو نَعْلَم بَرنی
Gera leng-o pāš abarā agere agū naalom bezani

مورچه لنگ و پایش را بالا گرفته می گوید نعلم بزنید (به گزاف، تکیه بر جای بزرگان زدن)

- گَرَبه چِی که پشم و پُتش چه بو گربه چیست که پشمش چه باشد
Gorba čay ke Pašm-o potoš če bū

فارسی: موش چیست تا کله پاچه اش چه باشد^(۲)

- گَرَبه پِی شَل اشنِی گربه پای رفتن در گل را ندارد
Gorba pay šal ošni

شخصی بی هنر را گویند

- گِرَه شِه بِچَش گُت قَرُبَنه ساق و سُم سفیدت مورچه به بچه اش گفت قربان دست و پای سفیدت شوم

Gera ša bečoš got qorbone sāq-o some
safidot

فارسی: خاله سوسکه به بچه اش میگوید قربان دست و پای بلورت^(۳).

- گِرَه چِی که لَنگ و لَفَتش چه بود مورچه چیست که پاهایش چه باشد
Gera čay ke leng-o leftoš če bū

فارسی: موش چیست که کله پاچه اش چه باشد. (۴)

- گُ ر ز و خورندِ پهلَو و فارسی: گرز به خورند پهلوان (۵)

Gorz va xorande paalavu

در حدّ توان، عمل کن

- گریخ با اندوم به از خَنَه اِ بی اندوم فارسی: گریه، بجا بهتر از خنده بیجا است (۶)

Gerixe bā andum be az xana-e bi andum

هر کاری را بایستی به موقع خود انجام داد.

- گُ ر به شَه چاه بِسَه گربه در چاه انداخته است

Gorba ša čāā besse

کنایه از سورمه کشیدن است

- گُ لی شَو ی که باغی شَه دَس بیا گلی می خواهد که باغی بدستش آید

Goli šavi ke bāši šadass biyā

کنایه از بهانه جوئی است

- گُو چَشِه گُو اکو بش اَکَرِه (۷) گاو، نگاه گاو می کند و شخم می زند

Gow čaše Gow akoi baš akāre

کنایه از تقلید است

- گُور اُشِه که کَفَن اُشبو گور دارد که کفن داشته باشد

Gür oše ke kafan ošbü

نیکبهای کرده خویش را به بدی ختم می کند.

- گوشت سه چُ رَک گُ ر به اَم سه چورَک

Güšt se čorak Gorba am se čorak

کنایه از دروغ بودن گفته های شخص است

- گوسره ولِ آده گوساله را رها می کند

Gūsara vel ade

دروغ می گوید

- گووه پشنی چاله فارسی: گاو پیشانی سفید است

Gow-ve pešani čāle

همه او را می شناسند

- گور آپي گور 'اَکِنِ وسونه آبادی گور را کنار گور می کنند برای آبادی

Gür a pay Gür akenen vasoy ābādi

بشر ناچار از همزیستی است

- گوِده خوش مه چرون گود خوشگذرانی

Gowde xoš mačarun

جائی که بخاطر منفعت و یا خوشگذرانی مردم بسیار گرد آیند.

- گو و گو شکرده گاو به گاو کرده اند

Gow va Gow šo kerde

کنایه از دادن و گرفتن دختر از يك خانواده است

- گوشتِ خر مه تَشه نمک اُشنی گوشت خر پخته ام نمک ندارد

Güşte xar mataše namak ošni

برای چشم زخم گویند

(۲) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۹۸۳

(۴) همانجا ص ۹۸۳

(۶) همانجا ص ۱۳۱۱

(۱) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۴

(۳) همانجا ص ۲۰۴

(۵) همانجا ص ۱۲۹۴

(۷) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۴

«ل» [L]

- لاله و شو روشن ابو لاله را شب روشن می کنند

Lāla va šow rowšan abü

ملاعبه و مداعبه زن و شوهر در حضور دیگران از ادب و عفاف نیست

- لالای خیلی خیلی بیج پره پره داره^(۱) مامای چند تا بچه پاره پاره زاده می شود

Lālā xayli xayli beče para para dāre

فارسی: آشپز که دوتا شد آش یا شور میشود یا بی نمک

- لاتوره بد خبره لاتور^(۲) بد خبر است

Lātüre bad xabare

به شخصی گویند که حاصل پیام ناخوشایندی باشد.

- لشی که و جاهلی آدر نیند و پیری آدرندا ریش که در جوانی بیرون نیاید در پیری
رشد نمی کند

Leši ke va jāeli adar neyond va piri adar
nedā

کسی که در جوانی چیزی نیاموخت و نیندوخت در پیری نمیتواند

- لک شه پا نیسه

Lak ša pā nebasse

انسان بی خیر و بلندپرواز را گویند

(۱) اقتداری، همان کتاب ص ۱۵۹

(۲) Lātūr حیوانی خیالی که سمبل نحوست است

«م» [M]

- ماشِكُ خُه وَ شَكِ^(۱) ماش، بخود مشکوک است

Māšake xo va šake

کنایه از انسان شکاک است که همیشه به خود شک دارد

- مار آز پُذَنه شه بد دا اَدِرِ آمونش سوزابو^(۱)

Mār az podona ša bad dā adare āmunoš

sowzabū

فارسی: هرچه مار از پونه بدش می آید بیشتر در خانه اش سبز می شود^(۲)

- مار تا راسِ نوابو شه سولاخ ناشاجده^(۳)

Mār tā rās nevābū ša sūlāx nāšā čeda

تکیه کلام مردم بعنوان شوخی است

- ماسه خُش اشوالت ماست خودش را ریخت

Māse xoš ošvālet

کار مورد نظرش را به هر شکلی انجام داد.

- مال سِرَش اَخرَدای مال سرش را میخورد

Māl seraš axardāy

فارسی: پولش از پارو بالا میرود

- مِثِه کَنه مَوَچسپده مانند ساس بمن چسبیده است

Messe kena mavačaspede

به عنوان بیزاری به کسی گویند که مدام با شخصی همراه است.

- مِثِه بیز اَخمه کته مانند زنبور در خمره افتاده است

Messe biz a xoma kate

داد و بیدار مداوم را گویند
- مِثِّه بَنُو راه اَجدای مانند عروس راه میرود

Mess Baü rā ačedāy

آهسته راه رفتن را گویند

- مِثِّه خَر و بَر داره^(۱)

Messe xar-o Bardāra

طمعکاری را گویند

- مِثِّه یتیم خوره اِ

Mes yatimxūra-e

انسان بی چیز و پابرهته

- مال آ یك جا ایمون اَصَدجا

Māl a yak jā imun asadjā

فارسی: مال يك جا میرود و ایمان هزارجا^(۶) در موقع سرقت مال بدگمانی به بسیاری است

- مُرغ که پا اَبَل داره بَل اَسِر خُه اُگن

Morǵke pā a bal dāre bal a sere xo akon

فارسی: هرچه کنی بخود کنی

- مَرَوِه تَهرو مَرَوِه خُش اِیک بُکُو شیرش بکش

Marve^(۷) Taaro marve xaš ayak boko širaš bekaš

متلکی در گویش لاری است

- مُرغو وا بُنگ اُنده

Morǵo vā bong onde

فارسی: علی اصغر به زبان آمده است^(۷) به مزاح و استهزاء به کسی گویند که لکنتی در

زبان او پدید آید گویند

- مَرْدَسَ نَوَارِسَه از دستم بر نمی آید

Maz dass navārosse

قلباً راضی به انجام کاری نبودن

- مِرو اَلوئه ریشه سوز ابو

Merv ^(A) a lüé riša sowz abü

رفتار و کردار ناپسند او از اصل و نسبش سرچشمه می گیرد.

- مُنِه خُه گُته تَف بَر و بَرابِسَه ا بد خویشان گفتن تف سر بالاست

Mone xo gota tofe bar va barā bessa-e

بد گوئی به خویشان و نزدیکان ضررش به خود انسان بر می گردد

- مُنِه اَمَا کُکِ مشکال اند

Mone amā koke meškāl and

چرا از عمل من بی دلیل اشکال می گیری

- مِنتِ دَسَ بَکشِ مِنتِ کس مکش

Mennate dass bekaš mennate kas makaš

ر. ک دَسَه خَسَه به از دِلِ خسه

- مَه کَلَه ا مَه زانونی ^(۹) بر سرم است و در زانویم نیست

ma kalla-e ma zānū ni

میخواهم اما نمیتوانم

- مَهی نِه بی خار و بی داره

Maene bi xār-o bi dāre

انسان بی آزار را گویند

- میراثِ خرس آگیر گفتاردار میراثِ خرس به گفتار می‌رسد

Mirāse xers agire kaftār dā

میراثِ ناخورده خویش را برای شخصی به همان صفت بر جای گذاشته است

- (۱) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶
- (۲) دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۱۶۳
- (۳) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۶
- (۴) دهخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۵۳۷
- (۵) برداره: Bardāra وسیله‌ای از چوب است که مانند دولنگه خورجین بر خر نهند و ظروف مایعات را حمل کنند.
- (۶) دهخدا، همان کتاب ج ۲ ص ۱۳۹۲
- (۷) مَرَو Marv گیاهی است تلخ
- (۸) مِرَو چمن Merv وحشی در گویش لاری مَرَو Merv گویند
- (۹) اقتداری، همان کتاب ص ۱۷۷

[N] «ن»

- نخوازم و نخوازم لقمه گُتش بنازم نخواستم و نخواستم لقمه بزرگش را بنازم
Nexāzem-o nexāzem loqmay gotoš benāzem

از نمیخواهم و نمیخورم و نمیکنم باید ترسید^(۱)

- نِکِشْتَه آبله نکاشته می برد

Nekešta abole

آدم زیرک را گویند

- نَهِ جَو و گُشه خَو^(۲) نان جو و گوش خواب

None ĵow-o goše xow

کنایه از قناعت است

- نَهِ گدا بهتر از بوآی پادشاه مادر گدا بهتر از پدر پادشاه است
Nana-e gadā beetar az boāy pādešā

در جو اب کسی گویند که به طعنه نسبت به دارائی یا پوشش دیگری عیب می گیرد

- نِه مَشا بِسَه نِه مَشا خواسَه نه میتوانم خواست و نه میتوانم انداخت
Ne mašā Xassa ne mašā bessa

تردید و دو دلی را گویند

- نَهِ مرد بهتر از بله نامرده^(۳) نه مرد بهتر از بله نامرد است
Na-e mard beetar az bale-e nāmarde

دشمن دانا به از نادان دوست

امثال و حکم در گویش لاری ۱۸۹

– نه جوت بونه جَمه نه زنده باشی نه لباسی داشته باشی

Ne ĵoot bü ne ĵama

همیشه گرفتار و زبون باش

(۱) اقتدار، همان کتاب ص ۱۷۳

(۲) همانجا ص ۱۷۷

(۳) همانجا ص ۱۷۵

[V] «و»

- وَايَه وَدِلْ وَاْمَنِش وایه به دل مانی

Vāya va del vāmanesh

وَ اَوْشْتِي اُچُو وِ پِشْتِي دا

Va ūšti acū va pišti dā

شخص ترسو را گویند

- وَدُعَائِه كُتْرَه بَرُونْدَا^(۲) به دعای گریه باران نمی آید

Va doāe katora barū nedā

فارسی: به دعای گریه سیاه باران نمی بارد^(۲)

- وِسُوِي خَش دُونَا وِ بِيِنَا وِ سُوِي مَرْدَم كُور وِ نَابِيِنَا برای خودش دانا و بینا، برای مردم کور نابینا

Vasoj xoš dunā-o binā vasoy mardom kūr-o
nābinā

ر. ك تيشه اِ بَر وَ خُوئِه

- وَمَرَه مَحْرَم وِ سَوْمَه نامحرم

Va maara maaram^(۳) Va surma nāmaaram

هرگاه از دو چیز ملازم یکی را نپسندند.

- وَئِيلَه پَمَه پِيرَزَن نم اَشْكَشْدِه

vaila pama-e pirazan nam oškašede

دیرتر از همه متوجه امری میشود

- وَئِيلَه اَشْكَم گُت اَشْكِرْدِه

امثال و حکم در گویش لاری ۱۹۱

Vaila aškam got oškerde

اشخاص تنبل و شکم پرست را گویند

- (۱) اقتداری، همان کتاب ص ۱۶۰
- (۲) دهمخدا، همان کتاب ج ۱ ص ۴۰۵
- (۳) مَهْرَه Maara میل چوبی کوچکی که بوسیله آن سورمه در چشم کنند

«ی» [M]

- يک مه آرد مگه اچنتا چنه ابو [تا بفهمش که يك مه آرد اچن تا چنه ابو]
Yak ma ārd maga a čan-tā čana abū

اگر کسی از کار کردن شکوه کند به نشانه تنبيه گویند

- يکچی و خه دُرس بکو صد چی و مردم
Yak čī va xo doross boko sad čī va mardom

فارسی: يك سوزن به خود يك جوالدوز به مردم^(۱)

- يکي بوآ اشينيد شگت آمو موی يکي پدر نداشت میگفت عمو می خواهم
Yeki boā ošneyand šagot āmū mavi

فارسی: يکي نان نداشت بخورد پياز ميخورد تا اشتهايش باز شود^(۲)

- يك نار و دو صد بیمار يك انار و دو صد بیمار
Yak nār-o dosad bimār

فارسی: يك سر و هزار سودا () يك انار و هزار بیمار^(۳)

- يك شو درد تاده يك شومرگ يك شب درد دهد يك شب مرگ
Yak šow dard tade yak šow marg

نفرینی است

- يك مه چدم صدمه واگشتم فارسی: يك من رفتم صد من برگشتم^(۴)
Yak ma čedem sad ma vāgeštem

حرتم را آنجا نگه نداشتند

امثال و حکم در گویش لاری ۱۹۳

- یکجا آخوی یکجا آچش اکن

yak ja axoy yak ja acas akon

آدم حریصی است.

(۱) دهخدا، همان کتاب ج ۴ ص ۲۰۴۶

(۲) همانجا ص ۲۰۶۳

(۳) همانجا ص ۲۰۳۷

(۴) همانجا ص ۲۰۵۱

اصطلاحات، کنایات، تغییرات گویش لاری

رنگ و روی کسی رفتن بهر دلیل را گویند	Āk-o vāk čeda	آک و واک چده
ارسال هدایا از طرف خانواده داماد و عروس	āvordo bord	آورد و برد
بی‌خانمان و دربدری را گویند	Āya vāya	آیه وایه
تحت فشار گذاشتن کسی را گویند	A oskorü kerda	اُسکرو کرده
نفرینی است بمعنی نیست و نابود شدن	A toore dasse boā čeda	آتره دَس بو اچده
به حالت عجز افتادن	A tertow kata	آترتو کته
در هم شدن را گویند	Ateke xo vāčeda	آتک خه و اچده
تحت فشار قرار دادن کسی را گویند	A čorükü šonda	اچرکو ^(۱) شنده
در شأن خود نپسندیدن	A xo nevayseda	آخه نویسده
پرسه زدن از روی هوس	A derāzeniyā čeda	آدرازنیا چده
حرفی را از دیگران گرفتن	A del šolāl boda	آدل شلال بده
احساس نگرانی شدید از مورد خاص لاغری مفرط	A del kešt vāxarda	آدل کشت واخرده
حمایت از کسی کردن	Aranj kata	آرنج کته
جدا شدن از هم	Az barā onda	از برا اُنده
	Az pay yak vārossada	آز پی یک وارسده
متاسف و ناراحت شدن	Az čaš adar onda	از چش آدراُنده
بدنبال هوی و هوسها رفتن	A dome del čeda	آدمه دل چده
رفع مزاحمت شدن	Az küł vāboda	از کول و ابده
به نشاط آوردن کسی	A sere ter Ārda	اَسِر تر آرده
مشهور شدن به بدی	A lüé dap kata	آلُوئه کپ کته
به آخر رسیدن هر امری	Aw alüé korze Axer kata	آو آلو کرزه آخر کته

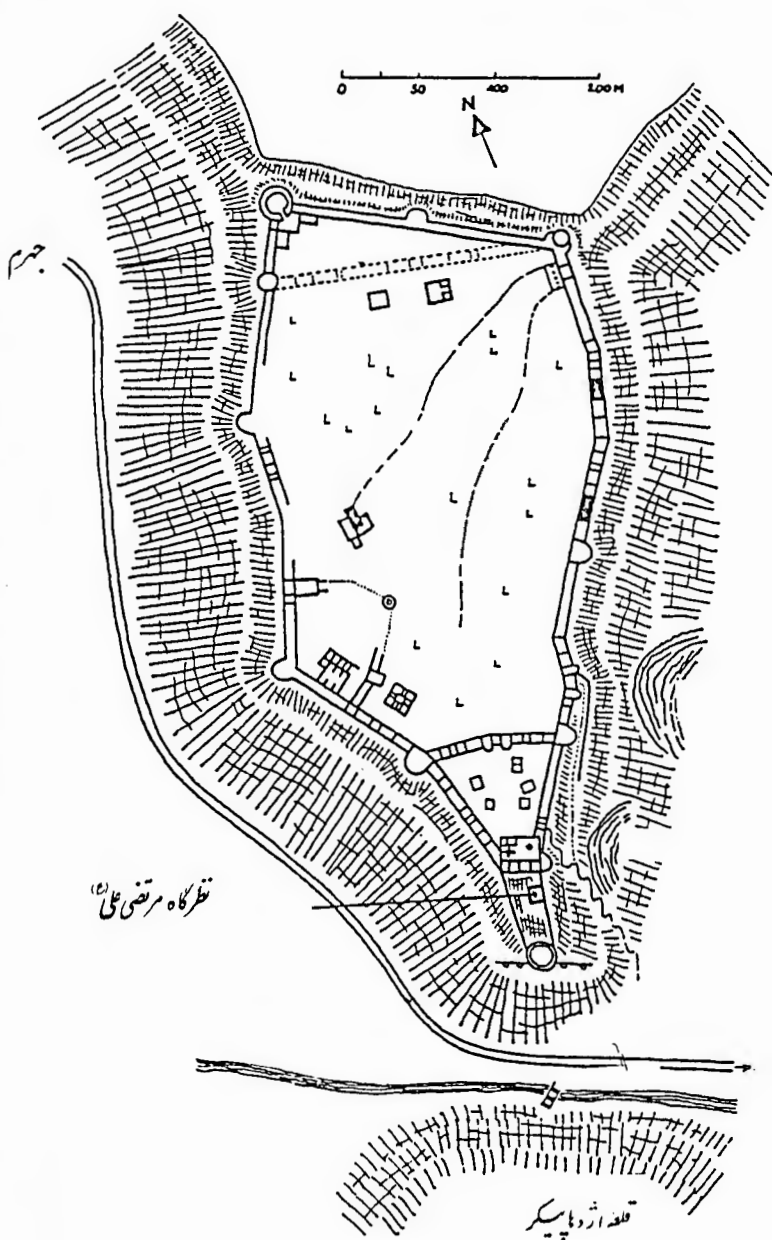
(۱) اُسکرو oskorü دستگاهی که با فشار بوسیله آن پنبه را از دانه جدا می‌کند

لرزش بر اثر ترس یا بیماری	Paūraju šessa	پشور آجو شِسّه
در کار مانع شدن	Pā atek Ārda	یا اَتک آرده
بیرون رفتن از خانه بطور مدام و همیشگی	Pā daraki kerda	پا درکی کرده
وضع حمل کردن	Pā sabok kerda	پا سَبک کرده
دست بدست کردن	Pā va pā kerda	پا و پا کرده
صبور و بردبار بودن	Patake del dašta	پَتکِ دِل دشته
گوش کشیدن	Pese daryi kerda	پسِ دَری کرده
پشت دل انداختن	pase del bessa	پس دِل بَسّه
شخص عقب مانده ذهنی را گویند	pas o peš vāboda	پس و پش و اُبده
بی تابی و نگرانی شدید	Pal pal kerda	پل پل کرده
جسور و گستاخ شدن	Pala lük boda	پَلّه لُوک بُده
غلط زدن	Paleng va xarda	پَلنگ و خرده
منحوس بودن	Paak boda	پَهک بُده
مرفه و کسی که در دنیا خوش شانس است	Pi a gop	پی آگپ
خوش اقبال بودن	Pešani dāšta	پَشَنی داشته
نهایت سختی در کاری	Toxme čaš adar onda	تخم چَش اَدَر اَدرانده
چیزی را به نابودی کشاندن	Taš ateke či bessa	تَش اَتکِ چی بَسّه
کسی را به یاد غمی انداختن	Taše del vāxaranada	تَش دِل وَاخَرانده
سیاهی رفتن چشم	Tay čaš golgol bessa	تَه چَش گِل گِل بَسّه
گرافه گوئی کردن در جهت فریب دادن	čačūlbazi kerda	چاچولبازی کرده

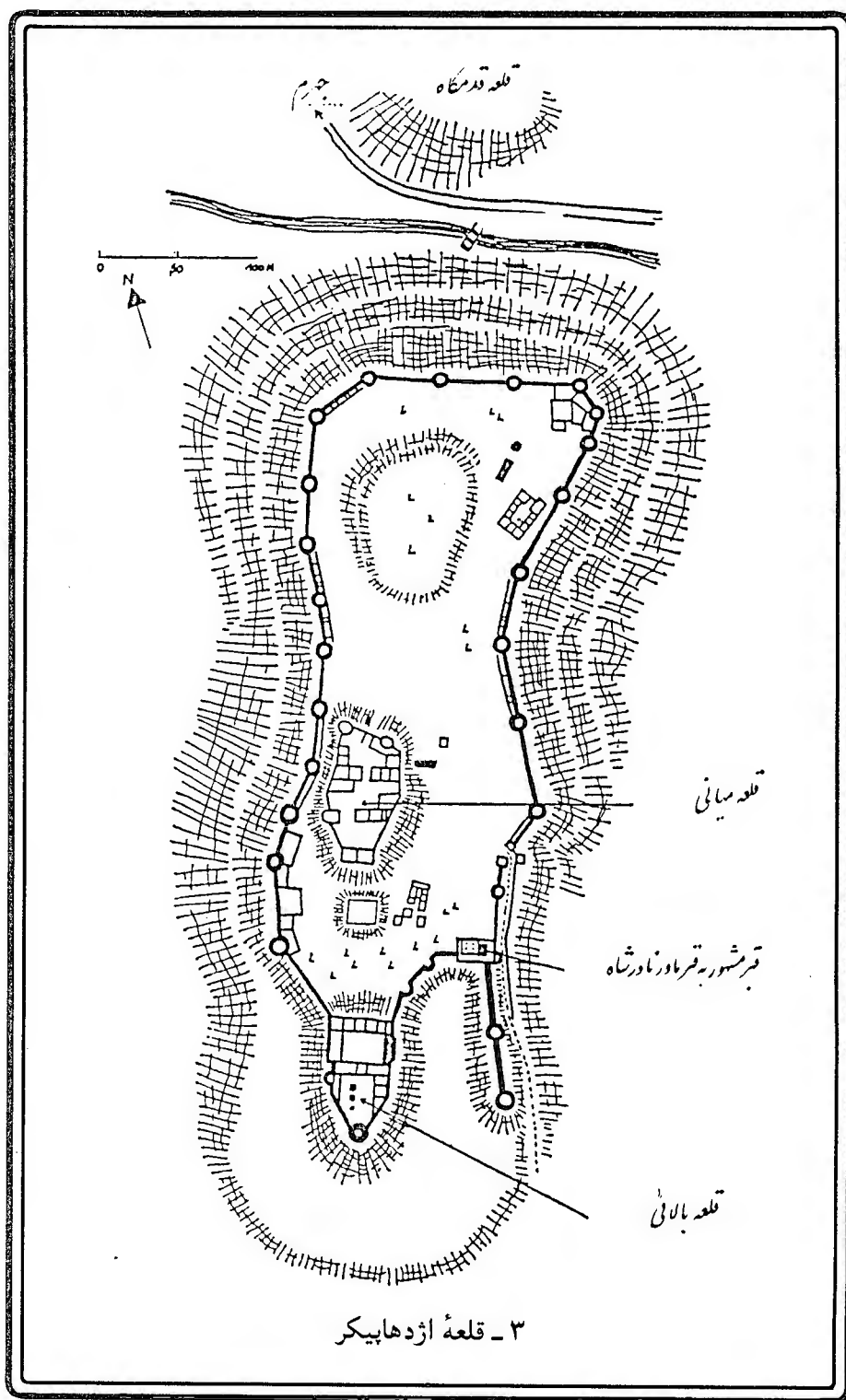
موی سر خانمها که آرایش شده باشد	čatr-o čow gon kerda	چتر و چوگون کرده
انتظار کشیدن	čaš borda-o čaš ārda	چش برده و
عبوس شدن	čaš-o lū ayak kašeda	چش و لو آیک
به کاری عادت کردن	xass gereta	خَسّ گَرتِه
خود را جا زدن با خوشباش	Xo šerenaki kerda	خه شیرنکی کرده
تواضع و فروتنی	Xo vā-eš kassa	خه وا اشکسه
مختصر اثاثیه را در دزدی از دست دادن	derāx az pākanda	دِراخ از پا کنده
تلافی پس دادن	darak vā pas dada	درک واپس دده
جستجو و تلاش ناپسند را گویند	dass abal ārda	دس اَبَل آرده
ولخرجی بيمورد کردن	dass az del vāssessa	دَس از دِل واسسه
احساس گرسنگی کردن	del azir kašeda	دل آزیر کشده
در تشویش و اضطراب بودن	del alūe dass nada	دل الوی دس نده
دقت در موضوع	del dada	دل دده
شخص بی اراده و هوسباز	del dovanak	دل دَوَنَک
احساس تنگی نفس و ناراحتی	del dūd Ārda	دل دود آرده
از موضوعی		
تسلّی دادن	del vādada	دل وادده
مأیوس شدن	danda niyād boda	دنده نیاد بده
ادا و اطوار درآوردن	dang adar ārda	دنگ ادر آرده
تردید را از دل بیرون کردن	do vā yak kerda	دو و یک کرده
بروی خود نیاوردن	di va nedi kerda	دی و ندی کرده
بروی خود نیاوردن و اظهار بی اطلاعی	tang a taxta nedada	رنگ آتخته ندده

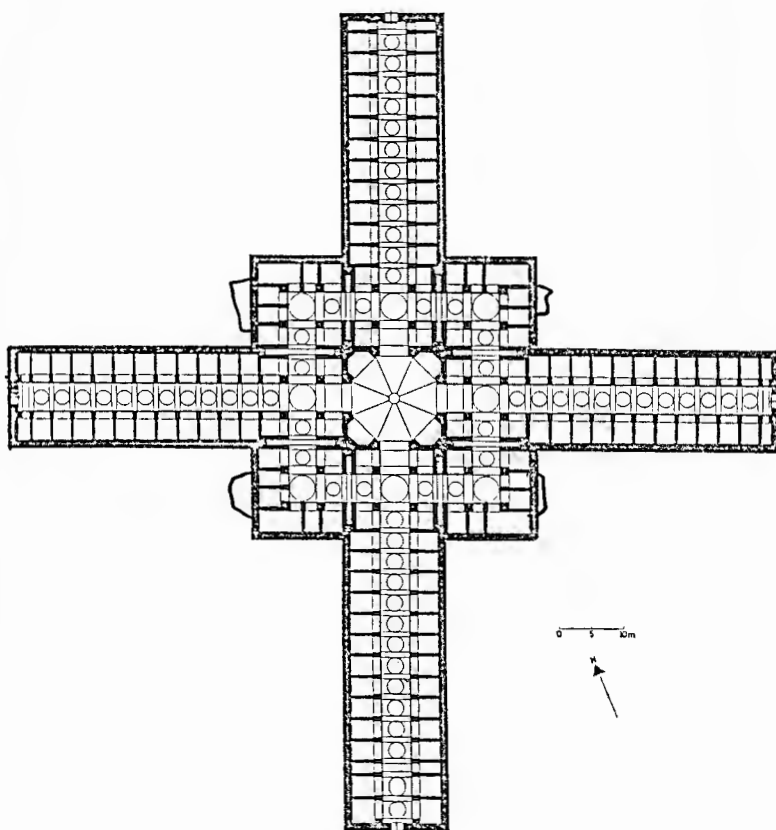
رها کردن و تعقیب نکردن کار	rig bessa	ریگ بَسَه
بی حال شدن و در خلسه رفتن	Zārg gereta	زارگ گِرَتَه
ناراحتی شدید و ناگهانی	Zorong az delonda	زُرَنگ از دَل اُنَدَه
قالب تهی کردن از ترس	Zan daka pareda	زند که پَرَدَه
موافق طبع شدن و لذت بردن	Sera arda	سِرَه آردَه
دنبال نخود سیاه فرستادن	Sera a lambir dada	سِرَه اَلَمبیر دده
وضع حمل کردن زن	Safari ārda	سَفَری آردَه
نق زدن	Sok sok aju zata	سُک سُک اُجُو زاتَه
کسل شدن	sala sūta boda	سَلَه سَوْتَه بُدَه
مخفی کاری کردن	Sūk pese sūkvāzeda	سُوک پَسِه سُوک بازَدَه
خبر و آگاهی	Sül-o gomon	سُول و گُمون
کمین کردن	Siva kerda	سیوه کردَه
بی شرمی کردن	šattā gary adar ārda	شَتّا گَری اَدَر آدرَه
به عمد اظهار نادانی کردن	šaz var vāšta	شَز وَر وَاشته
خنده بسیار و شدید	kap az gel kanda	کَپ از گِل کاندَه
از بین بردن مال	Kat-o fat šatek bessa	کَت و فِت شَتک بَسَه
کار بی رونق	kond-o fend	کند و فند
خسیس بودن	Kenes gari	کَنس گَری
سوء استفاده مالی از دیگران	gorm gereta	گَرم گِرَتَه
کلاه برداری کردن	goš boleda	گُش بِلَدَه
منتظر فرصت بودن	gos vaxatanada	گُش وَاختندَه
شب زنده داری و بدمستی آخر شب	golail gereta	گُلَیل گِرَتَه
حقه بازی کردن	gomūgari kerda	گُموگَری کردَه

دبّه درآوردن	gan xarda	گَن خَرده
استراق سمع کردن	goš darak	گُشْدَرَاک
لرزیدن از سرما و ترس را گویند	larz akamar šessa	لَرَز اَکَمَر شِسّه
شکم چرانی کردن	losi kerda	لُسی کَرده
دروغ گفتن	Lašt vāšonda	لَشت وَاشَنده
به رخ کشیدن	Marz dada	مَارَز دَدّه
پشت سر هم نق زدن	morong morong kerda	مَرَنگ مَرَنگ کَرده
دشمن خانوادگی	mü košak	مُو کُشَاک
روی کردن بدبختی به شخص	Narass zata	نَرَس زَتّه
برای خود اهمیت بیش از حد قایل شدن	noz l a xovāšanda	نَزَل اَخّه
نقل و انتقال اسباب و اثاثیه	Nes-o vānes	نِس وَاَنِس
شمارش افتادن نفس	nafas abar šata	نَفَس اَبَر شَتّه
نصیحت دیگران را قبول نمی کنند	va šunexo čeda	و شَوْنه خُو
		چَدّه



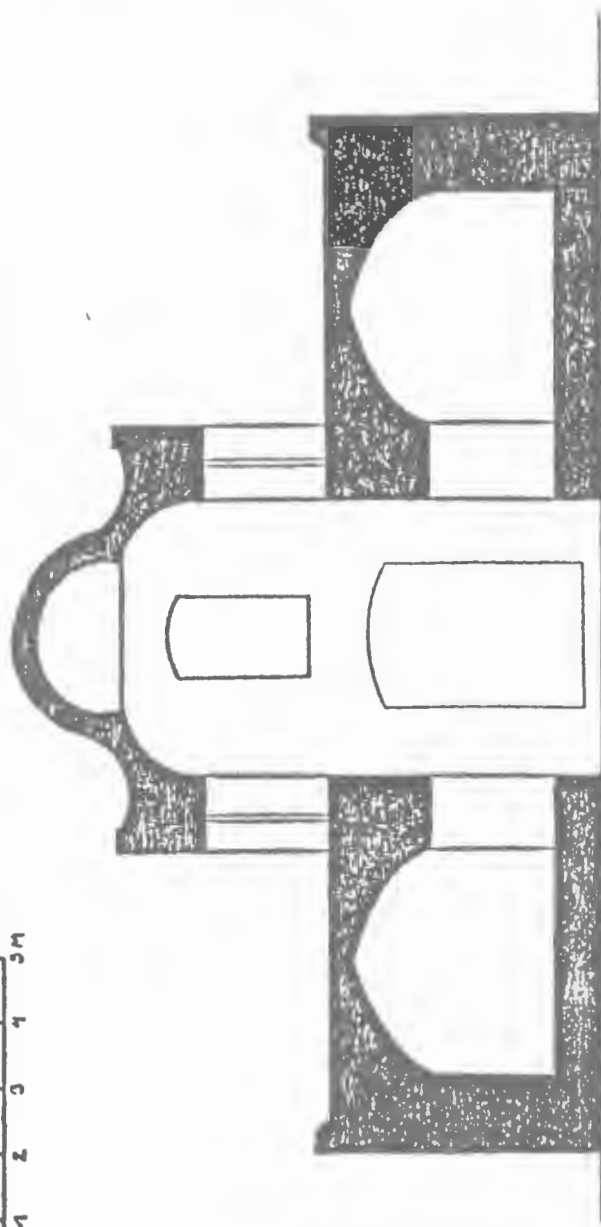
۲ - قلعه قدمگاه



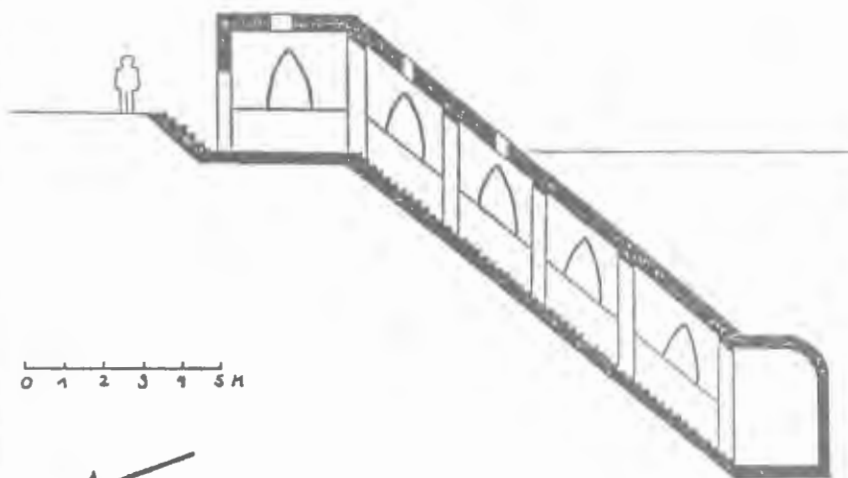


۴ - بازار قیصریه

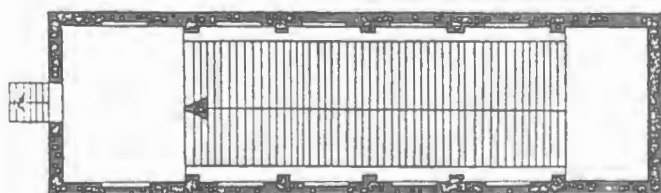
0 1 2 3 4 5m



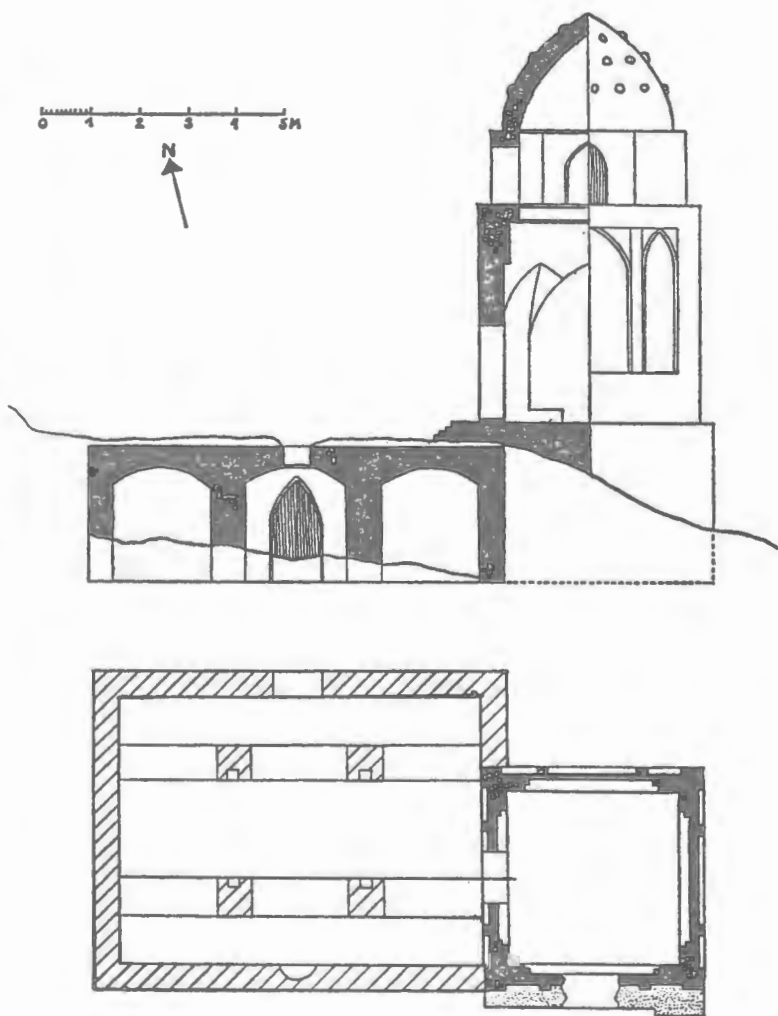
۵- مقطع ورودی بازار



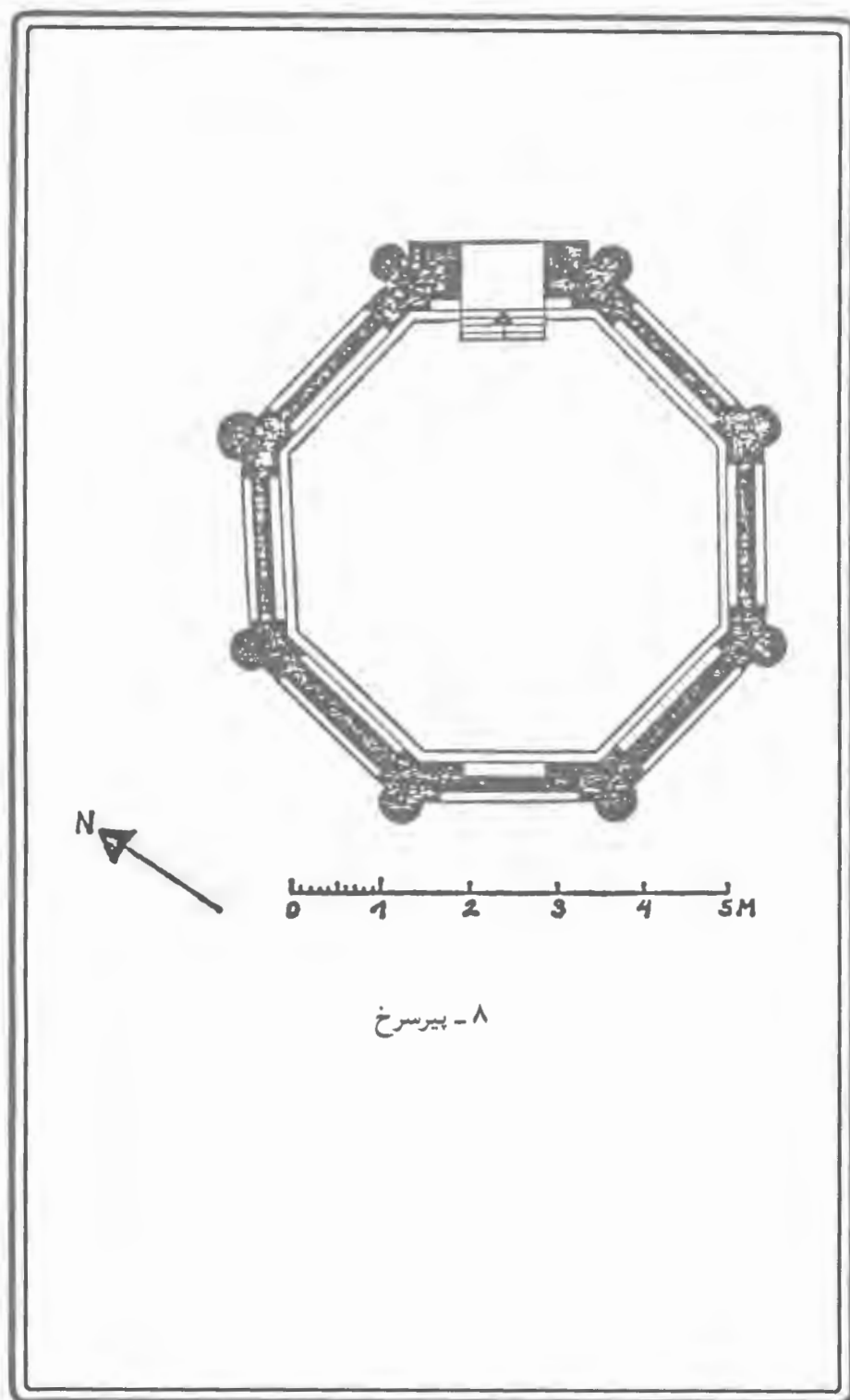
0 1 2 3 4 5 M

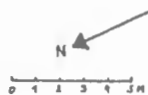
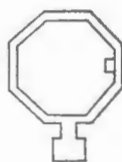
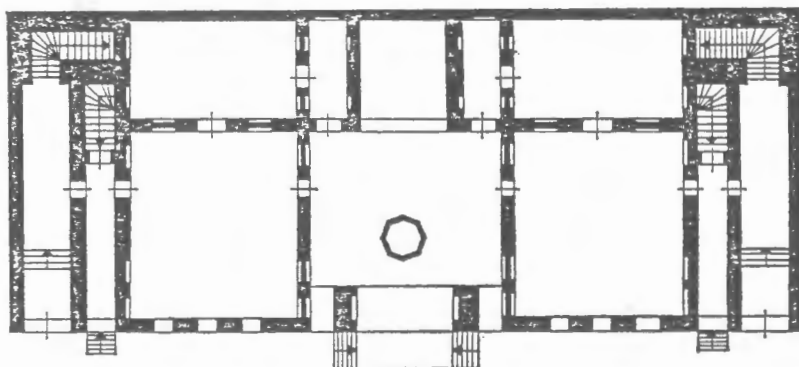
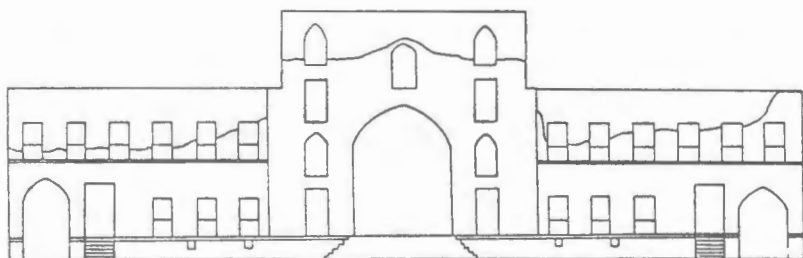


۶ - دهن شیر

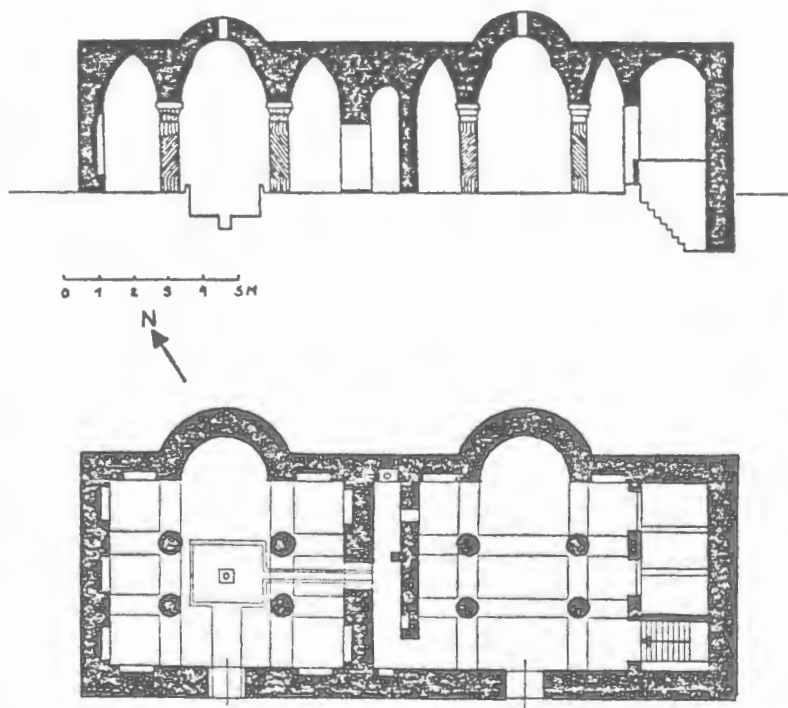


۷- بنای مشهور به قبر مادر نادرشاه

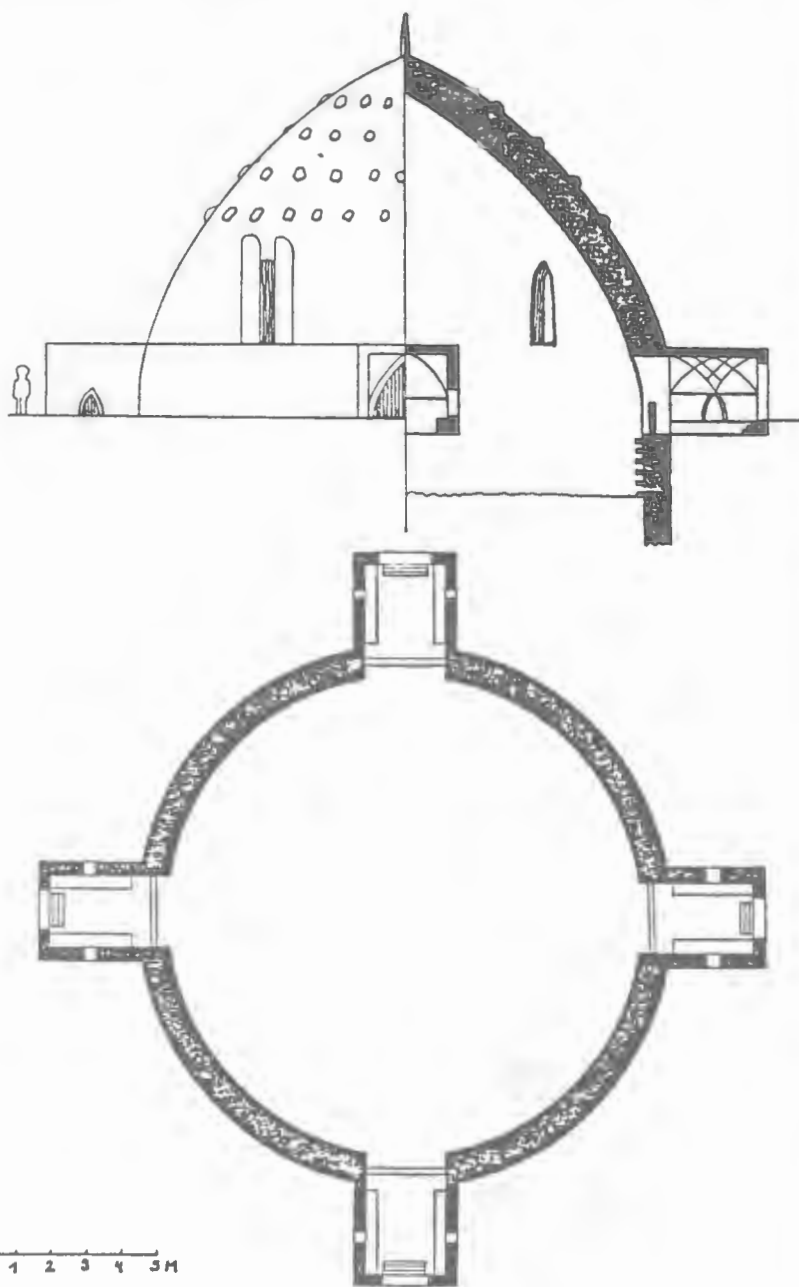




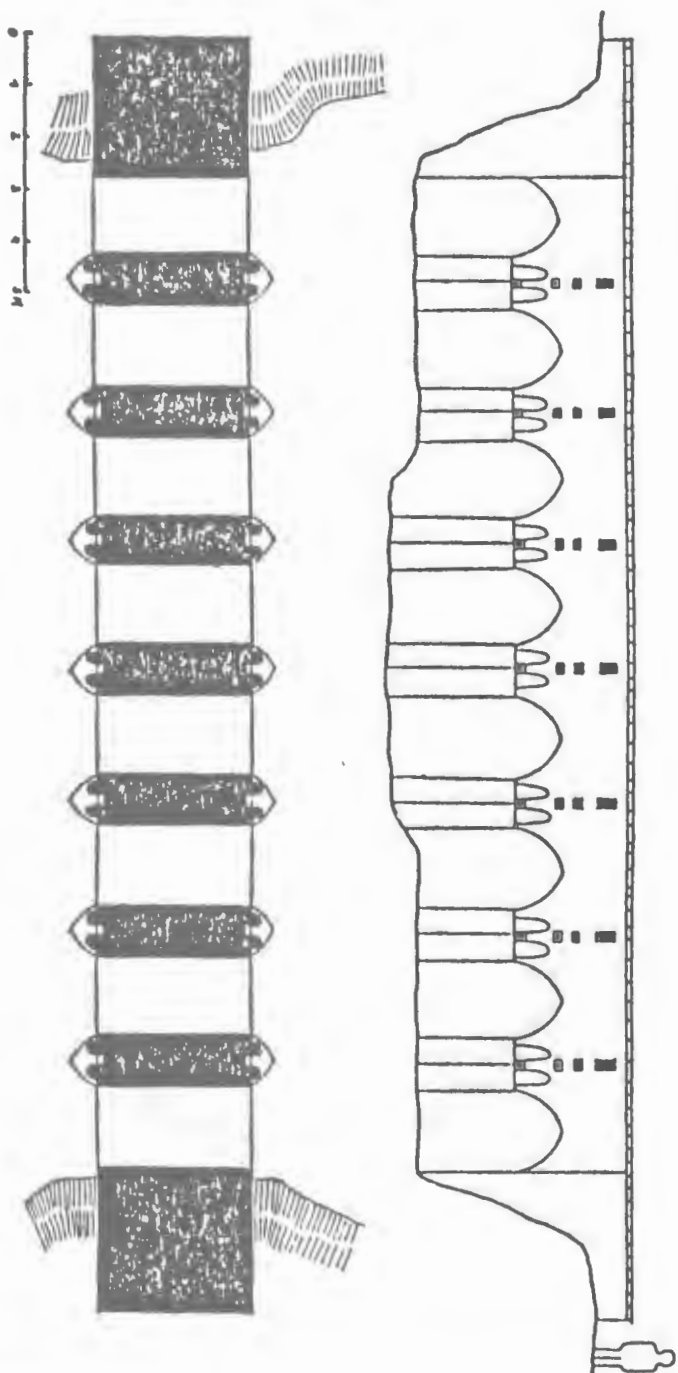
۹- باغ نشاط



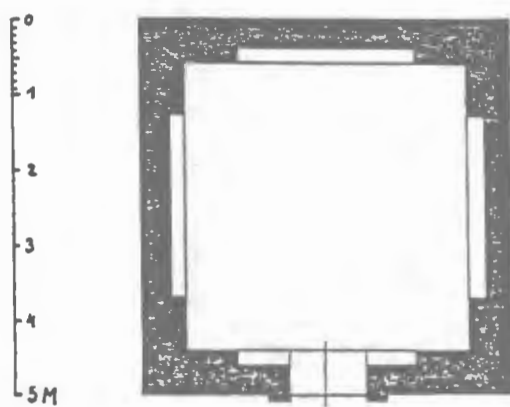
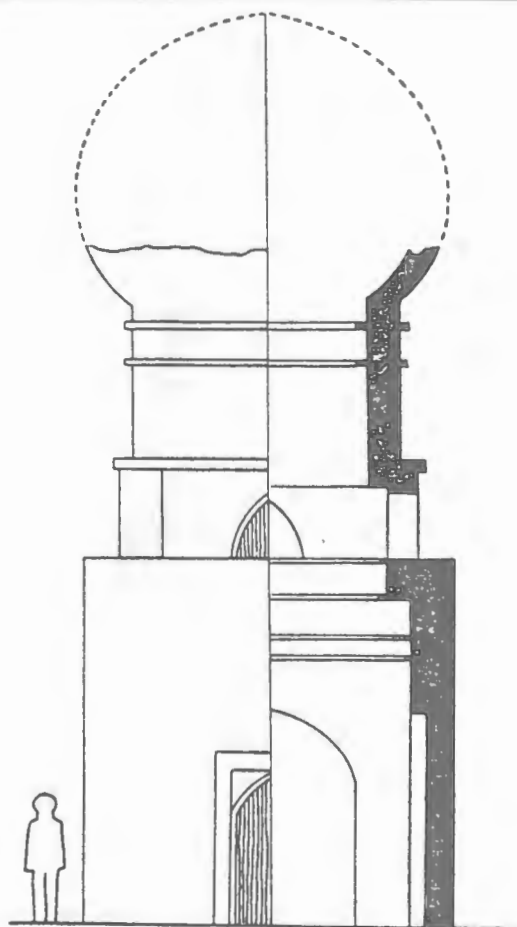
۱۰- حمام باغ نشاط



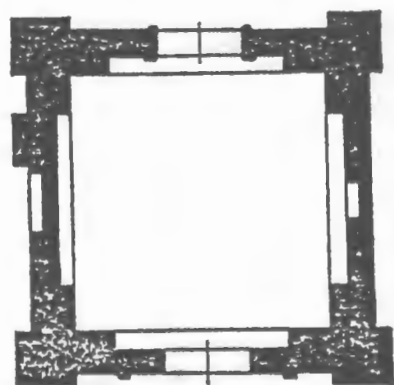
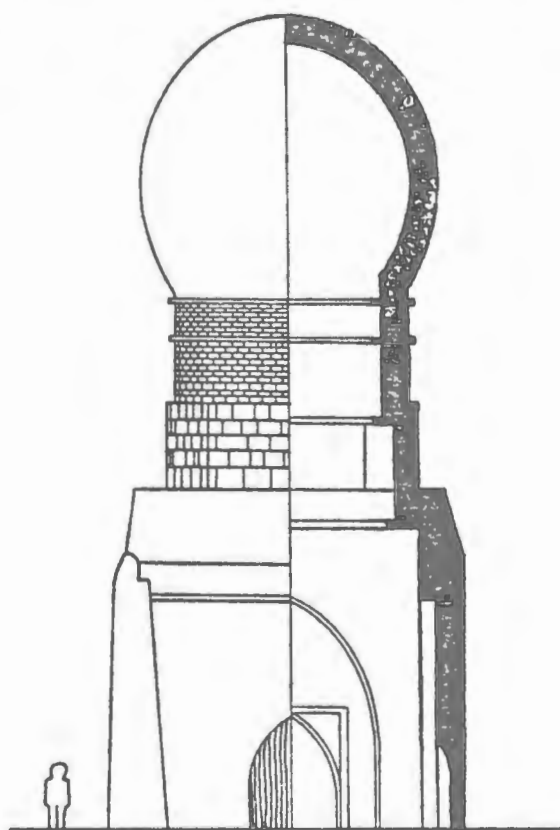
۱۱ - آب انبار سید جعفری



۱۲- پل عباسی



۱۳ - امام زاده میرحمزه



0
1
2
3
4
5M

N

۱۴ - امامزاده میرعلی بن حسین

۱- راهنمای اماکن باستانی لار

۲- قلعه قدمگاه

۲- در شمال غربی شهر قدیم لار واقع شده است. قلعه بر روی محوطه وسیع و مرتفعی که از سه طرف دارای شیب تندی است قرار دارد. طول آن از شمال به جنوب تقریباً ۵۰۰ متر و از طرف شرق به غرب ۲۵۰ متر می باشد. از اشیاء بدست آمده میتوان پی برد که قدمت آن به دوره پیش از اسلام میرسد. این قلعه اساساً بصورت تدافعی طراحی شده است و از بقایای ساختمانهای بزرگ در آن اثری نیست. با تسلط صفویان بر لارستان این قلعه منهدم و تسخیر شد. تأسیسات آن فعلاً به کلی ویران شده و تنها از دیواره شمالی و دو برج آن بقایایی بر جای مانده است.

۳- قلعه اژدهاپیکر

۳- قلعه بر روی سطح مرتفعی که از طرف غرب، شهر به آن منتهی می شود قرار گرفته است دارای طولی برابر ۷۰۰ متر و پهنائی برابر با ۱۷۰ متر می باشد. اساساً این تأسیسات از سه بخش: دیوار سنگی محاطی، قلعه بالائی و قلعه میانی تشکیل شده است. قدمت آن با توجه به یافته های قلعه قدمگاه، به پیش از اسلام میرسد. آثار چینی دوره مغولی و پیش از آن در قلعه مشاهده شده است. این مکان تا صد سال پیش مسکونی بوده و در زمان سلطنت رضاشاه بارها بمباران گردیده است. به استثنای قلعه بالائی و بنای مشهور به قبر مادر نادرشاه بقیه قسمتهای قلعه منهدم گردیده است.

۴ - بازار قیصریه

۴- در ضلع شمالی میدان شهر قرار دارد و از سه قسمت تشکیل می‌شود: بخش اول فضای مرکزی هشت ضلعی با گنبدی بر روی آن، بخش دوم راهروهای دور تا دور بخش مرکزی و بخش سوم شامل چهار سوق فرعی است که از فضای مرکزی به چهار سمت منشعب می‌شود براساس اشعار برجای مانده در قیصریه تعمیر آن در سال ۱۰۱۵ ه. ق. صورت گرفته است. به احتمال زیاد شاه عباس صفوی طرح بازار اصفهان را براساس بازار لار قرار داده است.

این بنا بعلاّت تغییرات زیاد در شکل ظاهری، اصالت و صفای خویش را از دست داده است. و توجه بیشتر مسئولین امر را می‌طلبد.

۵ - مقطع ورودی بازار

۶ - دهن شیر

۶- یکی از بناهای زیبا و قدیمی لار می‌باشد، که در شرق قسمت ورودی بازار و در مجاورت پیر پنهان ساخته شده است. پیش اطاقکی کوچک دارد که پله‌های سرایشی با عرض ۳/۲۰ متر آن را به طرف پائین کشانده است. راه پله که ۱۲/۸۰ متر طول دارد دارای برش‌های رو به بالاست. این بنا مربوط به دوره صفویه می‌باشد.

۷ - بنای مشهور به قبر مادر نادرشاه

۷- در ضلع شرقی قلعه اژدها پیکر و بر روی سطح مرتفعی قرار دارد. دیوارهای خارجی ساختمان مربعی شکل و ۴/۵ × ۴/۵ متر می‌باشد. کل ارتفاع ساختمان ۹ متر است و بنظر می‌رسد که چندین بار تعمیر شده است. در غرب بنا و وصل به آن حوضی قرار دارد که به مسجد تغییر شکل داده است. وضع اولیه آن از مجراهای آبی که بر روی سطح زمین کشیده شده مشخص می‌باشد.

۸ - پیرسرخ

۸- در جنوب غربی شهر قدیم لار واقع شده است، اگرچه امروز بخش عمده‌ای از آن ویران گشته، معهذا یکی از اماکن مقدسه لار بشمار می‌رود. نمونه‌های مشابه معماری

آن در فیشور و خنج از آبادیهای لارستان به چشم می خورد. قدمت آن با توجه به قرائن موجود به دوران پیش از صفویه میرسد. این بنا فعلاً در حال انهدام است و توجه بیشتر مسئولین امر را می طلبد.

۹- باغ نشاط

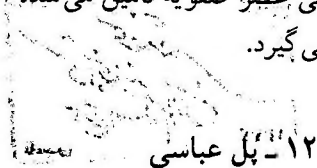
۹- این بنا در ضلع شمالی پل عباسی و در میان فضای سبزی قرار گرفته و مقرّ حکومتی لار پس از صفویه بوده است. مساحت قصر ۱۳۵×۳۵ متر است. وضعیت نگهداری آن بسیار بد و نامطلوب است. ارتفاع طبقه بالا ۷ متر و ایوان ها $۱۲/۵$ متر می باشد. طبقه زیرین روی هم رفته دارای ۴ اتاق است. اتاق مرکزی درست زیر سالن ایوان قرار دارد که از بالا به كمك يك منفذ هشت گوش روشن می شود. در وسط اتاق حوضچه ای از مرمر و هشت گوش قرار دارد. چنانچه در نگهداری و بازسازی آن همتی بعمل آید از بناهای زیبا و جذاب عصر صفوی است.

۱۰- حمام باغ نشاط

۱۰- در ضلع شمالی باغ نشاط، بنای حمام قصر که احتمالاً همزمان با آن بنا شده است قرار دارد. دو اتاق که هر دو دارای يك گنبد كوچك هستند و یکی از آنها روی ستون های پیچیده قرار دارد، رو به باغ باز میشود. نقاشیهای دیواری آن با ظرافت خاصی نقش شده است که بر اثر بی توجهی به تدریج از بین میرود.

۱۱- آب انبار سید جعفری

۱۱- یکی از قدیم ترین آب انبارهای لار می باشد، که در مسیر غربی شهر قرار دارد. قطر طاق بزرگ آن ۱۴ متر و ارتفاع آن ۱۰ متر می باشد. عمق منبع آب ۲۰ متر است. آب آن از طریق شبکه آب رسانی عصر صفویه تأمین می شده است. این آب انبار هم اکنون نیز مورد استفاده قرار می گیرد.



۱۲- پل عباسی

۱۲- پل عباسی واقع در شرق رودخانه شور است. گرچه قسمت اعظم این پل هنوز وجود دارد ولی قابل رؤیت نیست. اگرچه این بنا تعمیرات اساسی یافته است، اما ستون های فرم صفویه ای آن هنوز قابل رؤیت هستند. پل احتمالاً دارای ۷ ستون

بوده است، که در هر دو طرف با موج شکن های نیمه مدور محافظت می شده اند. این پل بعّلت توسعه راههای بازرگانی عهد صفویه در آن زمان ساخته شده است.

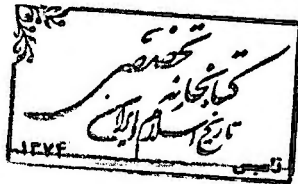
۱۳ - امامزاده میرحمزه

۱۳- در کناره جنوبی کانال لار قدیم و در شمال گورستان اصلی شهر قرار دارد. این بنا که دور آن را مسجد تازه احداثی احاطه کرده است احتمالاً مربوط به دوره صفویه است، از قطعه سنگ های ساخته شده که کاملاً شبیه به بنای میرعلی بن حسین میباشد.

پایه های هشت ضلعی بنا را گنبدی پوشانده است که فعلاً ویران شده است تزئینات کاشیکاری در آن بچشم می خورد.

۱۴ - امامزاده میرعلی بن حسین

۱۴- این بنا در پائین قلعه اژدها پیکر قرار دارد و مرکز مسجدی را تشکیل میداده که در زلزله سال ۱۳۳۹ ه. ش به کلی ویران شده است. از آثار اولیه و مواد ساختمانی آن چیزی باقی نمانده و در سالهای اخیر بناهای جدیدی در آنجا احداث شده است. قدمت بنای اصلی به ۷۰۰ سال پیش می رسد. گورستان جنبی آن احتمالاً از قدیم ترین قبرستانهای لار بوده است.

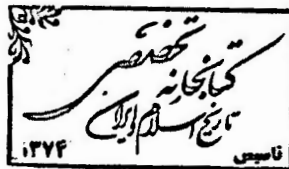


«منابع و مأخذ»

- ۱ - اقتداری، احمد، فرهنگ لارستان، انتشارات فرهنگ ایران زمین تهران ۱۳۳۴
- ۲ - اقتداری، احمد، لارستان کهن، انتشارات فرهنگ ایران زمین تهران ۱۳۳۴
- ۳ - اقتداری، کشته خویش، نشر توس، تهران
- ۴ - احمدی، انوری، دستور زبان فارسی، انتشارات فاطمی، تهران ۱۳۶۶
- ۵ - اورانسکی، ای.م. مقدمه فقه اللغة، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸
- ۶ - آل احمد، جلال، جزیره خارك در یتیم خلیج فارس
- ۷ - ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه موحد، انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب تهران
- ۸ - اسکندر بیک منشی، عالم آرای عباسی، انتشارات امیرکبیر (۲ جلدی)
- ۹ - بستکی، حاج علی اکبر، فرهنگ بستکی، ۱۳۵۹
- ۱۰ - برقی، سید یحیی، کاوشی در امثال و حکم، نشر کتاب، چاپ سوم
- ۱۱ - بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرنوش، نشر سروش، تهران
- ۱۲ - دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ (۴ جلدی)
- ۱۳ - رضازاده ملک، رحیم، گویش آذری، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۵۲
- ۱۴ - ستوده، حسنعلی، تاریخ آل مظفر، انتشارات دانشگاه تهران (۲ جلدی)
- ۱۵ - شاه داعی، دیوان، بکوشش دبیرسیاقی، کانون معرفت، ۱۳۳۹
- ۱۶ - صحبت لاری، دیوان، باهتمام حسین معرفت، انتشارات معرفت، شیراز
- ۱۷ - طبری، محمد جریر، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران
- ۱۸ - فردوسی، شاهنامه، چاپهای مختلف
- ۱۹ - فسائی، حاج میزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح دکتر رستگار، امیرکبیر ۱۳۶۷
- ۲۰ - گابریل، الفرنس، تحقیقات جغرافیائی ایران، ترجمه خواجه نوری، ابن سینا، ۱۳۴۸
- ۲۱ - کتاب آبی، محمد بشیری، نشر نقره (۷ جلدی)
- ۲۲ - فرامرز، حسن، فرهنگ فرامرزان، چاپ خواجه، تهران ۱۳۶۳

- ۲۳ - ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۹ (دو جلدی)
 ۲۴ - ناتل خانلری، زبان شناسی و زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۷
 ۲۵ - مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالقاسم پاینده، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۴۴
 ۲۶ - وصاف الحضرة، تاریخ و صاف، به قلم عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۶
 ۲۷ - واندنبرگ، لوئی، باستانشناسی ایران، انتشارات دانشگاه تهران
 ۲۸ - واجد، محمد جعفر، نوید دیدار، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس، شیراز ۱۳۵۳
 ۲۹ - واجد، محمد جعفر، شرح مثلثات شیخ اجل سعدی، اداره کل فرهنگ و هنر فارس
 ۳۰ - هدایت، صادق، کارنامه اردشیر بابکان، امیرکبیر تهران ۱۳۴۲

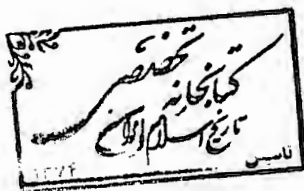
- 31 - A.A. Ramas kevitch, Iraneski yaziki, moskow 1945 (متن روسی)
 32 - Aubin.j. Reference pour lar medievale JA 1955, 429-495
 33 - Aubin.g. les princes d'ormuz jazul, 1953
 34 - cahen, cl, fadluwayh le shavānkāreh. 1978
 35 - Kamioka, koji, Iarestani studies Japan Tokyo 1979
 36 - Kamioka, koji, Iarestani studies (2) Japan Tokyo 1989
 37 - Pohanka, Reinhard, Archaeologische mitteilungen aus Iran Berlin, 1983 (متن آلمانی)
 38 - Malčanova, Ierestanski yezik, izdatelsva Nauka Moskow 1982 (متن روسی)



LĀR SHAHRI BE RANGE XĀK

A research on the linguistics and
The history of Lārestān

M. B. Vossuqi
1990



انجمن لارشناسی
کانون فرهنگی تربیتی آموزش و پرورش لار